

کتابخانه باقر قزقی
شماره ۴

کتابخانه و مرکز اسناد - شورای اسلامی
۲۵۸۳

۱۰۰۰۶-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: انوار الابصار فی تحقیق سیر النبیین المجاریه

مؤلف: محمد علی خراسانی

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۸۶۴۴۵

شماره قفسه: ۱۵۵۵

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه
شماره ۴

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

خطی - فهرست شده
۱۵۵۶

کتابخانه باقر قزق
شماره ۲۸۱

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه
شماره ۲۸۱

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت کتاب ۸۶۴۴۵
مؤلف محمد علی خراسانی
موضوع

نسخه فهرست شده
۱۵۵۶

کتابخانه باقر قزقی
شماره ۴۴

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه
باقر قزقی

۱۰۰۰۶-ن

۲۴۸۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: انوار الابصار في تحقيق سرب النبي المصطفى

مؤلف: محمد علی خراسانی

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۸۶۴۴۵

شماره قفسه: ۱۵۵۶

تغییر فرست شده
۱۵۵۶



که در آن حضرت هست کدام یک افضل است از مرتبه
دیگر و بعضی وسوسه و تشویقات دیگر هم شیطان
لعین در فهم و خیالات بعضی مومنین انداخته است
که رفع آنها نیز لازم است لهذا برخود لازم دادم
که رساله در رفع این توهمات و بیان آنچه حق است
بر وجه ایجاز و اختصار بعبارات واضحی بنویسم که هر کس
بفهمد تحریر نمایم تا آنکه موجب بصارت اهل ایمان
و قوت تعین اهل ایقان گردد و نامیدم او را باب
الابصار فی تحقیق مراتب النبویات

والسلام

والسلام علی محمد و آلہ سلم امناء الرحمن ومصباح
الانوار **اما بعد** فیقول اوج انسان
الی ربہ الغنی محمد علی الخراسانی غنی التبع عن جرائم
وجرائم والدیہ و قبل عذر ہم یوم التناو لدیہ
کہ چون در این اوان کہ سنہ یکہزار و سیصد و دوی
ہجری شمسی است علیہ الاف التمیمہ در میان بعض
از مؤمنین سعادت قبرین از ساکنین جید آباد
و کن صانہا التمدن الحدثان والفتن سجداست
و نبوت مطرح نظر گردیدہ و بحث از افضلیت



که در آن حضرت هست کدام یک افضل است
 از مرتبه دیگر و بعضی با وسوسه و توهمات دیگر هم
 شیطان بعین دروهم و خیالات بعضی از مؤمنین
 انداخته است که رفع اینها نیز لازم است **لهذا** بر خود
 لازم دانستم که رساله در رفع این توهمات و بیان آنچه
 حق است بر وجه ایجاز و اختصار بعبارات واضحه
 بسینه که هر کس بفهمد تحریر نمایم تا آنکه موجب بصارت
 اهل ایمان و قوت یقین اهل ایمان گردد و نامیم
 اورا **بآلایه بصافه تحقیق من البیضاء والابيض**

مرتبه امامت بر مرتبه نبوت و بالعکس در میان ایشان
 و ایر کرده است و مکرر از این خادم شریعت از
 تفصیل و تحقیق این مسئله سؤال مینمایند و چون اقتضای
 از موضوع نزاع ایشان نمودم معلوم شد که حقیقه
 امر برایشان مشتبه شده مراد ایشان از امامت و
 نبوت مسئله امامت ائمه اطهار است و نبوت نبی
 مختار و حال آنکه این توهم خطبی است عظیم و خطائی
 جیم بلکه مراد از رسول در نزد اهل ان رسول از مرتبه نبوت
 پیغمبر و مرتبه امامت خود ان سرور است که آیا این

و مرتب نمودم او را بر مقدمه و پنج مقصد اما **المقدمة**

پس بدانکه از برای خاتم انبیاء چهار مرتبه است که باعتبار

هر مرتبه از آن مراتب چهار گانه آن حضرت با سبی

موسوم و بصفتی موصوف شده اند و مصداق آن اسم

و ان صفت گردیده اند **مرتبه اول** مرتبه نبوت است که

مشق و ماخوذ است از نبأ یعنی خبر و چون حضرت

نبوی ۱۲ اخبار شونده اند از جانب خداوند متعال

باخبار و احکام از این جهت نامیده شده اند به

نبی و موضوع شده است از جهت این ذات مقدس

باعتبار

باعتبار این منصب جلیل این اسم مبارک اطلاق

این اسم بر آنحضرت در قرآن شریف بشیوع و کثرت

شده است که احتیاج با تشبهات ندارد و **مرتبه دوم**

مرتبه رسالت است یعنی پیغام رسانیدن از خداوند

متعال بخلق و باعتبار این مرتبه نامیده شده نبی و رسول

یعنی رساننده اخبار و احکام الهی به بنده کائنات او و

این اسم مبارک نیز باعتبار این مرتبه بکثرت

و قرات در قرآن و غیر آن بر حضرت نبوی اطلاق شده است

مرتبه سیم مرتبه ولایت است یعنی اولی تصرف و چون

ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و آله و سلم
از خود مؤمنین بنقل قرآن شریف چنانچه خالق
متعال در سوره اعراب میفرماید **النَّبِيِّ**
اَوَّلًا بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ انْفُسِهِمْ وَانْزِلَاجُهُ
اُمَمَاتُهُمْ این نیز بر حق اولی است بر مؤمنین از خود
مؤمنین و ازواج او متعالی الله علیه و آله و سلم و آله و سلم
ایشان است مقصود آنکه چنانچه آباء ولایت او است
تصرف بر او لا خود دارند در صورتیکه آن اولاد غیر
و غیر بصیر به امورات خود باشند همین طور این سبیل

بر حق ولایت

بر حق ولایت و الوهیت تصرف بر شما دار و ذوات
پدر است بر شما که اصلاح امور دنیا و دین شماست
اختیار و اقتدار است و شما بمنزله صغار غیر
مختارید نسبت به او پس باعتبار این مرتبه و تقصیر
این منصب نامیده شده اند بولی چنانچه خداوند
اعلا در سوره مائده تصریح باین اطلاق نیز
فرموده می فرماید **اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ**
وَالَّذِينَ اٰمَنُوا اِلٰى الْاٰخِرَةِ یعنی این است و جز
این نیست که ولی شما و صاحب اختیار شماست

و رسول خداست و کسی که ایمان آورده اند و آن
صفت دارند که بر پا میدارند نماز و در رکوع نماز
تصدق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام
موافق تفاسیر متطافره **مرتبه چهارم** مرتبه
امامت است یعنی استحقاق پیشوایی خلق و
مقتدایه بودن کل انام و این منصب و مرتبت
که باعتبار این منصب و مرتبه اطلاق میشود بر آن بزرگوار
امام و واجب است بر امت از جهت همین منصب
اقتدایان بزرگوار و متابعت نمودن آن رسول

مختار در

مختار در جمیع امور معاش و معاد و دانتل او را
راة و طریق وصول الی الله و دلیل بر اثبات مرتبه
امامت عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس
چون این بزرگوار صاحب این مراتب و مناصب
اربعه مذکور است بعضی که عارف بتفصیل این مراتب
از حیث تفاضل و ترفع هر مرتبه از مرتبه دیگر
نیستند سوال میکنند که اگر چه این مراتب از آن
حضرت انفکاک پذیر نیست که بتوان بر حقیقت
نصو بر هر یک علاحه نمود ولی در مقام فرض

از مؤلفین

اگر بخواهیم هر یک از این مراتب را در مقابل
 مرتبه دیگر بر وجه قابل تسمیت فرض کنیم
 مرتبه افضل است از قبیح و خوار اگر مرتبه
 امامت مطلقه آن حضرت را با مرتبه نبوت مطلقه
 آن سرور ملاحظه کنیم که نام مرتبه افضل است از یکدیگر
 جواب این است که مرتبه امامت افضل است
 از مرتبه نبوت و همچنین از مرتبه رسالت نیز بکثرت
 آنکه میان شد که نبوت مطلقه و بشرط لا با اعتبار
 و خبر است از جانب خداوند متعال رسالت

این مرتبه
 از مرتبه نبوت
 و رسالت
 افضل است

بشرط لا

بشرط لا باعتبار رسیدن این تیر است بخلق
 و این سرور و مقام مقام ظاهر و مقام قائل
 و مقام امامت بشرط لا باعتبار این است که
 این بزرگوار از جانب خداوند متعال موقت خلقند
 یعنی بر خلق واجب است که در جمیع امور معاش
 و معاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند و او را
 طریق و محل اقتدا و اتباع بدانند و در هیچ امر از
 حکم و فرمان او خارج نشوند حاصل امامت است
 و خبر است بر جمیع مخلوق از جانب خالق چنانچه

مقام و منصب ولایت بشرط انیر با اعتبار او
 الیوتی است که خداوند متعال بجهت آن بزرگوار
 برتبار فرموده است و او را ولی و صاحب
 اختیار فرموده است بر جمیع امت و جمیع امور
 ایشان بطوریکه حکم آن بزرگوار نافذ تر بود و نفوذ
 خلق از خود و خلق و این دو مقام مقام باطن و
 مقام فعل است و واضح است که مقام باطن
 و فعل افضل است از مقلد ظاهر و قول این سب
 ملاحظه هر یک ازین مراتب است بشرط لایمی

بشرط

بشرط ملاحظه عدم مرتبه دیگر با او و اما حقیقت
 پس مرتبه نبوت و رسالت با مرتبه امامت
 و ولایت و آن حضرت لازم ملزوم یکدیگرند
 و التکلیف یکدیگر بر وجه حقیقت تصور نیست
 و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس
 هر زمان که اطلاق نبی یا رسول بر آن حضرت
 میشود بشرط لایست بلکه بشرط شایسته است یعنی
 بشرط مراتب دیگر است پس هر وقت که
 بر آن سید و لفظ نبی یا رسول سایر مراتب

نیز با او

فایده
 تخصیص این
 مرتبه است
 به آن حضرت
 و سایر
 ائمه است
 و این نشان
 است از
 و نیز اعتبار
 سایر مراتب
 در این مقام
 در حقیقت
 ظاهر است

نیز از او منتهی و مقصود است و بجا بریت اختری و
و بسبب علی الاطلاق وقتیکه آن بزرگوار را بکلمات
نبوت و رسالت مخلص فرمود آن نبوت و
رسالتی بود که جامع مرتبه امامت و ولایت
نیز بود و زمانی نبود که نبوت و رسالت
این بزرگوار خانی از این دو مرتبه علیه علیه باشد
و این دو مرتبه ظاهر خانی از این دو مرتبه علیه علیه باشد
و از همین جهت است که اطلاق این دو اسم **محمّد**
رسول و نبی بر آنحضرت بکثرت شده است

چند کتب

چند کتب است و چه در غیر آن بلکه هیچ خطابات
قرآنی که متعلقه بان جناب است تعبیر همین دو لفظ
سبک شده است از جهت همین استلزام **محمّد**
استلزام مرتبه نبوت و رسالت مرتبه ولایت و
امامت را بخلاف عکس **محمّد** عدم استلزام
امامت و ولایت نبوت و رسالت **پس**
چونکه نبوت و رسالت آن حضرت انحصار
از امامت و ولایت از این جهت است که لفظ
نبی و رسول منحصر شده است بان بزرگوار

وخطابات آئینه باین و خطاب مخالفین
و مخالف امامت مولا است که چون از مراتب
و مناسب اختصاصیت آن حضرت نیست بلکه
بعد از آنکه از این عالم فانی این دو مرتبه
بطریق خلافت و وصایت منتقل میشود و کلمات
و اوصیاء بعد از ایشان و اعدا بعد از آن
بهین است حدیث ابن جبر و اسامی و کتاب
غزالی اللان از حضرت صادق علیه السلام که
فرموده **الناس من قبله** و **الناس من بعده**

بهر دو عناست پس ثمره بترتبه بر آن نیند
 عموم دارد بخلاف نبوت و این عموم
 که در امامت ذکر شد عموم تشیی است و
 بعبارت اخری امامت مطلقه ساریتر
 هر یک از ائمه است بطریق تناوب بین
 منافات ندارد و صیقت امامت را
 نسبت به هر یک از ائمه باعتبار شخص هر یک
 و زمان هر یک و این جاست که امامت
 و هر یک باین اعتبار خاص است و صفت

و غیر

و نصب خاصه باوست و اشتراک بغير
 در زمان خود ندارد و نمی شود در یک زمان
 دو امام موجود باشند که هر دو قائم با امر است
 و تصدی این ریاست باشند چنانچه شاه
 باین در کافیه از حضرت ابی عبد الله رواست
 که او که راوی یعنی حسین بن ابی مدان حضرت
 پرسید که **يَكُونُ فِي الْأَرْضِ لَيْسَ فِيمَا**
إِمَامٌ قَالُوا لَا قَاتُ يَكُونُ أَمَامَانِ قَالُوا
لَا إِلَّا وَاحِدٌ فَمَا أَمَامٌ یعنی آری می شود

صاحب کافیه
 ح

که نمیشود

المطبخ

و وصایت اسوی اوصیاء خلفان بزرگوار بعد از آن
عالی مقدس **حق تعالی** در عدم توی مرتبه اوصیاء
خاتم النبیا با اختصار در فضیلت چنانچه بعضی نوشته
برده اند بکلیفیم **الفضل** از حضرت امیر و سایر ائمه
عزیز و شریف **متاخر** در فضیلت ائمه اطهار از همه
پیغمبران اولوالعزم و غیره از خاتم النبیا
ادامه **اول** یعنی اثبات مرتبه امامت از جهت
خاتم نبیا صلی الله علیه و آله پس کلامه بر حق واضح است
که مثلاً از جهت اولیا نفس شک نیست و از جهت حق تعالی

۱۸
مجلس در استغفار و توبه
و دعا و ذکر و تلاوت
قرآن مجید و غیر اینها
بسیار از ایشان که در آن
وقت حاضر بودند

المفتي

که معانی اعدام و نظام اثبات این از برای راه سیاحت است
گروه آن ظاهر و برین است علامت علی اعداء و مقاصد
سایر علماء و محققین در بحث امامت میفرماید **أَمَّا**
وَيَأْتِيَةُ عَلَمُهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالْأَمْرِ الشَّيْخِي
الْأَخْطَارِ يَا أَهْلَ النَّبِيِّ این امامت ریاست و فرمان
فرمانی است بطریق عموم در امور دین و دنیا از برای
شخصی متین از اشخاص به نیابت از تن و این چهار
که تا منسوب منه و از این مرتبه این ریاست نباشد
با اسل تعدی میکنند از او بیرون تا به نیابت **بِأَمْرِ**

دوم آید شریف است که در سور و فاج **بِأَمْرِ** میفرماید
يَوْمَ تَذْهَبُ كُلُّ الْأُمَمِ يَا مَعْشَرَ النَّبِيِّينَ یعنی روزی
خواهد آمد که خواهم فرماید در آن روز هر گروهی از خلق را با
امام زمان این گروه و این معلوم است که خلق زمان
حضرت رسول را خواهند خواند در روز قیامت و در
آن زمان امامی و مقتدای که صاحب ریاست عامه است
نموده است که این حضرت و اگر مرتبه امامت و ریاست
ثابت نباشد و با شیار این مرتبه مصداق لفظ امام
نباشد پس این مرتبه نسبت باین زمان بی مصداق

میانه و این پیشانی ای شریفه باطل است **تعالی**
 مستم و کافی از حضرت امام حسن ناطق جعفرین
 بن محمد الصادق ۳ روایت کرده که فرمودند **بسم الله**
قل اناس با ما هم اثنی عشر امام الذین بیننا و بینهم
و بین قلوبنا اقلی من کانهم یعنی مراد از امامی که خداوند
و آیه شریفه فرموده است آن امامی است که در پیشگاه
 در میان آن قوم است و اوقاتیم و این زمان است
 و این معلوم است که در زمان حضرت رسول و خاندان
 آن زمان و غیره بسیار است آن سرور و برادر و عزیزان

کمی قلم

کسی قایلیم این زمان نبوده و **لیلی** امامی از حضرت
 با قوم روایت کرده است و دلیل همین آیه شریفه
 که حضرت فرمود **یعنی رسول الله و قریب**
و قریب و قریب و قریب و قریب و قریب و قریب و قریب و قریب
یعنی حضرت با قوم یعنی حضرت با قوم
 نبسته بودند و تفسیر این آیه شریفه که خواهد
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در قوم خود و
 حضرت امیرالمومنین ۱۲ و قوم خود و حضرت امام
 و حسن و حسین و قوم خود و حضرت امام حسین ۱۲ و قوم

و قوم خود را امامی که بسیار از میان گروهی و قوی
خواهند آمد آن گروه و قوم بآن امام و این حدیث
مشهور است و در اطلاق انضمام بر آن بزرگوار ^{دلیل}
چشم حدیثی است که صاحب الحاسن در معانی
از حضرت امام میفرماید و است که در حدیث
با صاحب خود فرمود که ^{و الله اعلم} ^{و الله اعلم} ^{و الله اعلم}
شما قاضیه بر این خدا پس تفاوت فرمودند این
ایده شد نیست بگویم ^{و الله اعلم} ^{و الله اعلم} ^{و الله اعلم}
^{و الله اعلم} ^{و الله اعلم} ^{و الله اعلم}

و الله اعلم

^{و الله اعلم} حضرت پس از آنکه است آیه شریفه بگویم
معاذ الله اناس با ما هم فرمودند حضرت امیر مومنان
علی امام ما است و حضرت رسول الله امام است
و پیغمبر از امامان که خواسته آمد و روز قیامت
و صاحب ملک است و او هر یک از آن امامان است
خود را از این بگویند و آن صاحب آن امامان است
آنکه امام من و امام شماست هر دو را بدو و این حدیث
شریف شده است با اطلاق انضمام بر رسول خدا
و این حدیث هم مرتبه امامت عطا شد از جانب خداوند

مشغول حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و خداوند
 منت گذاشت بر ایشان بطاعت کردن این مرتبه
 چنانچه در قرآن شریف میفرماید وَجَبَّالْحَقُّ
 وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكَانَ جَبَلْنَا صَالِحِينَ وَجَبَّالْحَقُّ
 أَتَى يَفْعَلُونَ يَا عَزَّزِي وَوَحْيَنَا الْبَيِّنَاتِ فِي الْكَلَامِ
 وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَكَانَ
 نَسَاطَةً
 یعنی عطا فرمودیم حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب

الانفس

از انفس خود و به ایشان احسان کرد انیدیم و قرار دادیم از
 نام که اکتانت اوست است کنند مردم ایشان را و امر
 این دنیا می فرود داشت کنند ایشان خلق را به راه
 حق و طریق مستقیم بامر و حکم ما و حق فرمودیم رسولی
 مبعوث است از ما قائم صلوات را و او ان کفر را ببرد
 ایشان از برای ما عبادت کنند و کان و در یک
 دیگر میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
 فَلْيَتْلُكُمْ فِي مَوَاقِفِ مُزَلَّفَاتِهِ وَجَبَلْنَا قُدْرَةً
 لِقَبُولِ الْبَيْتِ وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً يَذْكُرُونَ يَا

لَمَّا صَرَفْنَا وَجْهَنَا إِلَىٰ آيَاتِنَا بَوَقْفُونَا

یعنی تحقیق کردیم حضرت موسی را کتاب پس
مباش ای پیغمبر شکسته از لقای تو حضرت موسی
در شش که بالا بردیم از آسمان و در دو که زیر گذاشتیم
در من این جزایه و گردانیدیم موسی را بایات از برکت
نهی اسرائیل و قرار دادیم امام با از نبی اسرائیل که چنانچه
کنند خالق را با هر چه که صبر کردند و با وند تقدیر کردند
نگان بایات ما پس از این روایه معلوم شد که کتاب
مشال مرتب است عطا فرمود و حضرت ابراهیم

یعنی را

و بعضی را اولاد او و در تمام امتنان برایش اینها
از امامت ایشان فرموده و شکست نیست که این مرتبه
عبارت از مرتبه نبوت و رسالت بود و چنانچه توضیح آنست
فراوان پس اگر این مرتبه از برای تمام انبیاء ثابت
نماید و نیم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبه را که
حضرت ابراهیم را داده و واجب بود ندان مرتبه را
و معلوم است که صاحب مراتب متعدد و افضل است
از تمام آنان مراتب و هر چند یک مرتبه باشد سزا
مرتبه امامت که افضل جمیع مراتب و مناسبت است

و حال نگویید که حضرت خاتم النبیا صلوات الله
علیه و آله و سلم دلیل هفتم در جلاله است
این قصایدی که از اهل اصحاب است از فضیلت
بنی سادات بیکان که از حضرت ائمه جعفر علی
الزکریا علیه السلام نقل کرده قاسموا اهل
الدنیا انکم لا تعلمون یعنی سزاوار
این ذکر در نزد عالم نیستیه قال علیه السلام صلوات
الله و آله و سلم فاما الله و آله و سلم و اهل بیت
که رسول خدا و اولاد او این بیت آن بزرگوار ایشانند

الحمد لله

این ذکر و این است خدا مان پس در این حدیث
نیز تصریح است با امامت حضرت رسول و دلیل
هشتم حدیث نورانی است مکی از جلد پنج
در حدیث است از امام صاحب جواب الامتیه توحید
و حدیث مولای است در آن حدیث است که
حضرت امیر خطاب بسلامان و ابوذر و غیره و فرمود
که من که یقین یابم که پیغمبر است یا نبی که یقین
یابم که پیغمبر است یا نبی که یقین یابم که پیغمبر است
یا نبی که یقین یابم که پیغمبر است یا نبی که یقین
یابم که پیغمبر است یا نبی که یقین یابم که پیغمبر است

عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَقِيَّةِ إِمَامِ الْخَلْفَةِ
 وَصِيٍّ مُحَمَّدٍ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 كَسَى كَمَا قَرَأْتُمْ بِلَايَتِ مَنْ نَفَعُ نِيَّ بَشِيرًا وَرَاثَةً
 زُبُورَةً مُحَمَّدًا أَلَا وَبَشِيرًا كَمَا قَرَأْتُمْ بِلَايَتِ مَنْ زُبُورَةً
 مُحَمَّدًا مَقْرُونًا بِيَكِيَّةٍ كَمَا قَرَأْتُمْ بِلَايَتِ مَنْ زُبُورَةً
 مُحَمَّدًا مَقْرُونًا بِيَكِيَّةٍ كَمَا قَرَأْتُمْ بِلَايَتِ مَنْ زُبُورَةً
 مُحَمَّدًا مَقْرُونًا بِيَكِيَّةٍ كَمَا قَرَأْتُمْ بِلَايَتِ مَنْ زُبُورَةً
 مُحَمَّدًا مَقْرُونًا بِيَكِيَّةٍ كَمَا قَرَأْتُمْ بِلَايَتِ مَنْ زُبُورَةً
 مُحَمَّدًا مَقْرُونًا بِيَكِيَّةٍ كَمَا قَرَأْتُمْ بِلَايَتِ مَنْ زُبُورَةً
 مُحَمَّدًا مَقْرُونًا بِيَكِيَّةٍ كَمَا قَرَأْتُمْ بِلَايَتِ مَنْ زُبُورَةً

کرده است

کرده است و حدیث طویل است و عنقریب
 در مقصد چهارم تمام در عرض بیان خواهد
 آمد و آنچه متعلق بتمام است از فقرات آن روایت
 این است که حضرت امام باقر فرمودند که هر
 کس پس از اقامه اذان پسندد برائیکه پرا حضرت
 سید پادشاه شمس میفرستد و نه از بیرون است
 انسان نه عکس که قالنبی رسول الله نبی الامم
 و علی امام الناس نبی و لا رسول فیهم
 مطبق محمد بن النعمان الثوبی حضرت فرمود

پس شی که رسول خداست هم نمی است و هم
 امام است و علی هم امام است و نیست نبی و رسول
 و از این جهت است که عاقبت داشت علی نمودن
 سکنی با نبوت را و این تمام همین قدر از آنکه
 کافی است در اثبات امام و از این جهت است
 تمام در این مقصد و سایر مقاصد خروج از حد
 و چیزی است که بهائی آن در انحصار است و اما
 مقصد دومین تفصیلات مرتب است یعنی از
 مرتبه نبوت و رسالت آن حضرت پس از این

الشیخ
 الفاضل

بسم الله

و بعد از آنکه هر یک نصیب شده و پس دیگر در اثبات
 این مطلب روایت می شام بن سالم است در
 باب طبقات انبیاء و رسل از حضرت ابی حمزه
 علیه السلام در اصول کافی که حضرت فرمود: لَا نَبِيَّ
 وَالْمَسْأُولُ عَلَى أَزْجَعِ طَبَقَاتٍ فَتَقِيَّ مَنِّي
 فِي فَتْرَةٍ وَلَا مَعَاذَ وَغَيْرَهَا وَنَبِيٌّ يَرَى
 فِي الْمَوْتِ وَيَتِمُّ الصَّوْتُ وَلَا يَغَايِبُ فِي
 الْبَقَّةِ وَلَمْ يَجْعَلْ إِلَى الْعَدُوِّ عَلَيْهِمْ
 مِثْلَ مَا كَانَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَى الْكُفَرِ وَنَبِيٌّ يَرَى

وَمَنَّا مِمَّنْ وَمَنَّا مِمَّنْ وَمَنَّا مِمَّنْ
وَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَعْلُومًا
قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ دُونَهُ وَارْصَلْنَاهُ إِلَىٰ
بَنِي إِسْرَءِيلَ وَنَبِيِّهُمْ قَالَ يُزَيْدُ وَنَبِيِّهِمْ
أَلْفَا وَنَبِيِّهِمْ إِيْمَانُ وَالَّذِي نَبِيُّهُ سَمَوِيَّةٌ
وَمَنَّا مِمَّنْ وَمَنَّا مِمَّنْ وَمَنَّا مِمَّنْ
إِيْمَانُ مِثْلُ أُولَىٰ الْقُرْمِ وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ
نَبِيًّا وَلَيْسَ إِيْمَانُ مَعْنَىٰ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ
إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ

شاهد

عربی

وَمَنَّا مِمَّنْ وَمَنَّا مِمَّنْ وَمَنَّا مِمَّنْ
لَا يَنَالُ عَهْدِي الْقَالِيلِينَ
سَهْدًا صَمًّا أَوْ وَثَمًّا لَا
يَكُونُ إِمَامًا

یعنی انبیا و رسولان بر چهار عهده است پس نبی
که انبیا رسیده و در نفس خود و نبوت او تعدی نبی
و پیش نمیکنند و نبی است که می بیند و در حق او
و پیش او سموت را و معاینه و بیداری نمی بیند و
مسموت هم نشده است بر احدی و بر او است

امامی مثل لوط که پیغمبر بودند و رسول بودند
حضرت ابراهیم بر ایشان امام بودند و نبی است
که در خواب می بیند و می شنود صوت او ملک را
هم می بیند و ارسال می شد است بسوی
جاستی که باشند آن جاست یا بسیار باشند
مثل و انس چنانچه خداوند قرآن فرمود است
و امر بولس که ارسال نمود و بر او ایستاد صد هزار
یا شصت حضرت ابی عبد الله فرمودند این زیانی
می باشد بوند و بر حضرت بولس هم امام بودند آن

نهی

مرکز
حضرت ابراهیم
بر ایشان
امام بودند
و نبی است
که در خواب
می بیند
و می شنود
صوت او
ملک را
هم می بیند
و ارسال
می شد
است بسوی
جاستی
که باشند
آن جاست
یا بسیار
باشند
مثل و انس
چنانچه
خداوند
قرآن
فرمود
است
و امر
ببولس
که ارسال
نمود
و بر او
ایستاد
صد هزار
یا شصت
حضرت
ابی عبد
الله
فرمودند
این
زیانی
می باشد
بوند
و بر
حضرت
بولس
هم
امام
بودند
آن

نبی که می بیند در خواب و می شنود صوت و می بیند
معاینه و رسیداری او امام است مثل اولو الامر
و جاستی که حضرت ابراهیم می فرمود
امام نبود تا آنکه خداوند متعال فرمودانی بخلک
الاناس اما ما یعنی قرار ده شده استیم تو را از برادر
مردمان امام حضرت ابراهیم جدا و نه عرض
کردیم که این امام است عطا فرما ببری من نیز
خطاب رسید که عهده من بظالمین نمی رسد
کسی نباید و در پستش کرد و باشد منم را بخوا

نمی باشد امام تمام شده ترجمه حدیث و از این
 حدیث شریف ازین دو جهت ارتفاع درجات
 بسیار درجات مستفاد میشود **اول** آنکه
 درجات انبیاء و رسل را با اعتبار تفاضل و تفاوت
 مراتب و مناصب بنمیدری بر چهار قرار فرمود
 و مرتبه چهارم را که اقصی مراتب و اعلا المراتب است
 او را مرتبه امامت مقرر فرمود و فرمود که صاحب
 این مرتبه که جامع مراتب و تمیز است امام است
 شوق فی بیان اولو العزم پس معلوم شد که مرتبه

ثبوت در است

ثبوت و رسالت در ظل و در مرتبه امامت
 واقع و مرتبه امامت اکمل و افضل مرتبه است
 وجه دوم آنکه فرمودند و بنویسند **مثل اولو العزم**
 این نبی که جامع این مراتب اربعه است امام است
 و شایسته پذیران اولو العزم و این وجه ناشی از تشبیه
 فرموده است که این تشبیه صریح و آن است که
 امامت شان مرتبه اولو العزم میست لا غیر یعنی
 امامت و اولو العزمی در یک مرتبه واقعند بکمال
 ثبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار نقل

همان است که ذکر شد که امامت ریاست عالم
 الهی است و این ریاست حاصل نمیشود مگر از قبل
 استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب مرتبه
 و بعدگی و طی مقامات امتحانیه خداوند تعالی
 مقتضیات لازمه بشری و ترجیح اوامر و نهیها
 الهی و مقام تعارض آن با مرآت و نهادهای
 شهودات انفسی و طریقی و خروج از هر نوع غفلت بعدی
 فوق کلمات فی و محاسن بر بلایا و مصائب
 مایه الامتحان عالم ناسوتی ترقیات حد درجه

متمم شد

مرتبه حاصل کرده باشد تا برسد به این مقام
 الهی است که بجهت آنکه مراتب ترقیات مرتبه
 بر عبودیت و مارج عالیته متعصلا از قبل قبل
 شهودات بشری و منتهی نفوس ناقصه نایب
 بلکه نفوس کامله انبیاء و اولیای نبی است
 چه که ریاضات تکمیلی الهیه و نفوس ناقص
 و ناقص و افتاد و تکمیل میکند و در نفوس کامله انبیاء
 و اولیای علیهم الصلوٰه و السلام فاو لا یسل تقود و جانش
 با افعال مقامات عالیات میکند که قبل از

آن از برای آن نموس طریقه حاصل نمود بجهت
 آنکه در قیافه فیاض علی الاطلاق نیست
 که بتوان توهم نمود انقطاع فیض را بر فرض
 وصول بان بعد و مرتب نمود بران انقطاع
 تکمیل را بلکه چنانچه نفی و فیوضات منقسم
 نامتناهی است مراتب تکمیل نیز نامتناهی است
 چه که بوصول هر مرتبه از مراتب فیوضات کمال
 حاصل میشود که قبل از آن حاصل نیست و از
 آنچه ذکر شد رفته می شود منافاتی که بحسب ظاهر

معلوم میشود

معلوم میشود و بین این حدیث شریف که امامت
 منقسمه و الی الغرض است و بین روایه شریفه که قبل
 از مقام استعدان بر مقصد اول در معرض بیان
 و آنکه که مضمون این اول آن بود که امامت بحق
 و بی یقوت عطا فرمودیم و مضمون آیه و و ما انزل
 که نبی اسرائیل قرار دادیم امام باو شکلی نیست
 که الحق و یقوت و سایر انبیاء نبی اسرائیل اند
 از حضرت موسی علی نبینا و علیا یسلم انبیاء اولاد
 نبی و محمد لیکر امامت مذکوره در حدیث همین امامت

و وجه عدم منافات
 آن است که
 صحیح

که از قبل استحقاق ذاتی هر مرتبه تفصیل مذکور شد
باشد و این امامت امامت اصابت است که
موضوع خاص است باقیله اولو الامر و انما جعلت
که ما بالانقیاد از مرتبه انبیاء اولو الامر شده است
از غیر ایشان و اما امامت مذکور در آیتین مرتبه
امامت فرضیه است که بنیاد و وصایت امام اصل
موصول شده است از این حفظ شریعت آن امام
و هر چند که جعل آن نیز از باب و باب علی السلام
است و اما استحقاق امام و شایستگی تمام در موضوع

این امامت نیز

این امامت نیز حاصل نشود صاحب مرتبه این است
نیز نمی شود و مرتبه تحقیق در این مطلب بطور اوفی
مستندیم خواهیم آنچه مستند است از ولایت بیان
طالعت است از این است که فرموده نمی بود
و امام نبود و تا اینکه جعل امامت و حق آن بزرگوار
الطایفه متعال بعد و یافت و این با خلاصه
ولایت بر تفصیل مرتبه امامت بر نبوت میکنند
چگونه از اولی ترقی با علامت شود و این واضح است
و چه چهارم خلعت و بزرگی است که از آن

مرتب امامت بان حضرت در نظر ان حضرت حدیث
پذیرفت که به محض خطاب بسید و جعل امامت
بر این حضرت فوراً ان مرتبه را نیز برای ذریه خود
از خداوند متعال استعانت نمود و دلیل صحت پیغمبر
مرتبه امامت این حدیث شریف است که پیغمبر
از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که
زیگفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که میفرمود **وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اخْتَارَ بِالْإِسْلَامِ**
عَبْدَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ نَبِيًّا

و

قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَائِرَ عِبَادِهِ **وَاللَّهُ اخْتَارَ حَلِيقَةَ قَبْلِ**
أَنْ يَجْعَلَ لَهُ إِمَامًا مَا عَمِلَ جَمِيعُ كَلِّ الْأَشْيَاءِ
قَالَ ابْنُ حُلَيْعَانَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ
لَمْ يَعْطِهَا فِي هَذِهِ الْأَرْوَاحِ قَالَ وَمِنْهُمْ
قَالَ لَا يَنْبَغُ لِعَقَلِي الظَّالِمِينَ قَالَ
لَا يَكُونُ السَّيِّئُ إِمَامًا لِلْعَمَلِ
یعنی محمد بن سنان از زید شحام روایت کرده است
که گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام

شنیدم که میفرمودند از تبارک و تعالی گرفت
 ابراهیم را پس از آنکه بگوید او را نبی بفرست
 او را نبی پیش از آنکه بگوید او را رسول گرفت
 او را رسول پیش از آنکه بگوید او را نسیل گرفت
 خلیل پیش از آنکه قرار دهد او را امام پس از آنکه
 فرمود که از عظمت و بزرگی امامت در نظر بدارم
 عرض نمود ابراهیم که بزرگوار است و حق تعالی
 یعنی این مرتبه امامت را بفرستد و او را و من پس
 اطاعت فرما خدای تعالی فرمود که تیرسد به کینه

منی بفرستد

یعنی همه امامت به شما کاران و خاندان امام
 فرمودند که خدایا شد سفیه امام متقی و پیر میر کار
 پس از این حدیث معلوم شد که منصب امامت
 اهل مناسبت و مقامات است و اهل جهل و جاهل
 که هیچ مرتبه را نصرت خلیل از جهت ذریه خود نبرد
 نکردند و این مرتبه را و در جواب از خالق تعالی
 شنیدم که همه امامت بظالمین نیست مقصود
 امام علی است که از آنکه فرمودند سفیه نباشد امام
 نقی اشاره است بسوی بیان اولی مرتبه بظالمین

سفاقت است زیرا که سبب اتفاق آنست
 که مایه تعیش اوست در دنیا ظالم است و این
 مرتبه ظلم است که باین نوع ظلم نیز از قابلیت مرتبه
 امامت ساقط می شود پس چه رسد کمینگی
 فسق و جور تلف کند مایه تعیش خود را و آخرت
 که بطریق اولی ایش است که مرتبه امامت ابناء
 می شود چه که امام کسی است که واجب است
 بر امت متابعت او و اقتداء با او پس اگر عاصی و
 ظالم امام باشد لازم نخواهد آمد اطاعت و متابعت

او را متابعت

او را متابعت و ظلم نیز و این محال است اینست که
 علماء اعلام این ایستاده را دلیل بر عصمت امام
 گرفته اند و باطل کرده اند باین که امامت غیر معصوم
 دلیل چهارم روایت مرویه از ابن فضال
 یس است و کافیه از ابن مبرهقه علیه السلام ان
 الله اخذنا من عهدکم عهدا قبل ان یخلفه
 نبیا و اخذنا من عهدکم عهدا قبل ان یخلفه
 خلیف و اخذنا من عهدکم عهدا قبل ان یخلفه
 خلیف و اخذنا من عهدکم عهدا قبل ان یخلفه
 اماما

هذه فلما جمع الله الامم وقال
يا ابراهيم اني جاعلك للناس اماما
فان عظمي في عين ابراهيم قال يا رب
ومن ذنبي قال لا تكال عظمي الظالمين
و ترجمه حدیث موافق همین حدیث است که
و دلیل بر سیم نم گزیده و تقرب دلیل نیز بر حق است
که در معرض بیان آمد و از اخبار مزبوره و از تفسیر
معلوم گردید نیز از این اشاره بآن در سابق شده
که مراتب تکمیل منجیه بنفوس از اسلام است نیست
بلکه در کمال

اعظم حدیث
مستند

تکلیف است که از انبیا و اولیا نیز جاری است که این
السلام و السلام و تمام و این را تکلیف مرتبه که از مرتبه حضرت ابر
ابراهم من مصل شد فوق مرتبه سابقان بود و این
پس مرتبه که حاصل شد تکلیفی آن مرتبه بود که در
مرتبه قبل آن نبود و این ظاهر و بین است که ترتیب
و تدریج این مراتب از قبیل استیلا و استحالی بود که
در حق حضرت ابراهیم علی نبیا و علیا علیه السلام بعد آمد
و در بیان مقامات این حضرت در کمال است و کمال
توجه ذات و اولیای او مراعات از میوه و میثاقی

از آن بزرگوار صادر شد که سر منام در زمان ملک
 عالم مقابل با یک عالم از خلق نمود و برهان نمود
 نیا نشید و در مقام باطن جهان در وقت آنکه
 در آتش از منجیق استعانت از روح ملک مقدس
 حتی از جبریل امین خواست با آنکه بنده که گویند
 بر زمین و غیر زمین حتی روح الامین ماسور باشد
 و نجات او بود و اگر میخواست نجات نور را از
 ایشان چشم از رویه صرف نمود و انقاص کمال
 نمود و بعد از آنکه شش ایشان بسوی عالم بالا

مع ذلک
 ع

نور

فرمود حاجت من بخدای من است نیا نشید برین
 عرض کرد که خواه حاجت خود را از خدای خود و چه بگویند
 که کمالی لفظ است و مودعین علم و سوال این عالم
 کافی است از خواستین حاجت ایشان بکمال جبر
 رعد و مقام صلابت بر زمین و بالا که در راه
 میروند و در پی فیض روح تمام شاکر و اموال پاکه
 مال و نهال آن حضرت از همه افزون بود و آن ملک
 بصورت بشر از همه امتحان حضرت تمیز بر این بود
 و حق سبحانه و تعالی نمود حضرت فرمود که چه

و دیگر بر زبان جاری نمائید مال خود را بشمارید
کرد و بوسیله یکم آن ملک آن تقدیس و تشریف و بنگا
جاری نمود حضرت نصف اموال خود را با و مساوی
و بعد فرمود و الله دیگر آنچه بر زبان جاری نمودی
جاری نمائید اموال من هم از آن تو باشد و گفت
تشریف و تقدیس را تشریف ثالثه بر زبان جاری نمود
حضرت از کل اموال خود دست برداشتند و
در مقام امتحان و آنکه که اصعب امتحانات است
بخصوص آن که خود بر دست خود آن و الله را هیچ نماید

و فرمود

و تکیه بر امور شده نمائید در حکم معبود جایز نمائید
یعنی آنچه را که ما مورثه بود و ندانیم است
که خداوند متعال سهم بازای این بابا و من بر
حساب عایشان حضرت است ربا افزون نمائید
آن که در مرتبه است که افضل و اکمل جمیع
و است است و از او فرمود و این را خیر مرتب
گنبد این بنیاد بود و از این معلوم می شود
برتری و بلند می مقام و مرتبه است بر سایر
در مقامات و اول بر این مقصد را بدان آنچه ذکر شده

بسیار است ولی همین قدر مقام المعینان
کافی است و اما مقصد سیم یعنی انتقال
همین امامت خاتم النبیین علیه السلام
حضرت عیسیٰ علیه السلام است که از
کثرت و شوق کمر چوین تشنگی مسووع شده است
از بعضی از جهت رفیع آن تنگی میکویم که
خلافت و وصایت امیر المومنین علیه السلام
مسلم اهل ایمان است و در آن هیچ خلافت نیست
و بیان شده که از برای هر پیغمبر آله العظماء چهار

مرتبه است که لازم آید از هر مرتبه است
و رسالت و ولایت و امامت اما مرتبه نجات
از سلسله چوین هر پیغمبر خاتم ختم شده است
پس مقدس باد صفا آن بزرگوار میگوید و اما مرتبه
الهی است یعنی اولی تصرف چوین این مرتبه هم در
زمان نبوت خاتم النبیین علیه السلام برای سید دنیا
حاصل شده بود پس این مرتبه هم نمی تواند محال
و موضوع وراثت و وصایت واقع شود و چه
وراثت و وصایت منوط به بعد الموت است

در خطایا و تصرفات واقعه در حال نبوت اطلاق
 ارث و وصیت نمی شود و دلیل بر اینکه حضرت
 امیرالمومنین علیه السلام در زمان حضرت رسول
 صلوات الله علیه و آله و سلم این مرتبه عالی از جانب
 شایق متعال سرافراز شده بود بسیار است
 از جمله این آیه شریفه و فی پایه است که میفرماید
 اٰمَنَّا وَلٰكُمُ الْاَقْبَىٰ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الَّذِيْنَ
 يٰمُحَمَّدُ صَلَوٰةُ الرَّسُوْلِ عَلٰیكَ وَوَلَدُكَ وَنَحْوُهُمْ وَاللَّعْنَةُ
 وَجْه پادشاه است بر آنکه گشت و آنکه بر او از بی

وافی بقرین

وافی بقرین و این شریفه موافق آنست که فی حق
 امیرالمومنین علیه السلام است و از جمله این آیه است خدا
 عز و جل است که تفویض عیدش به دست است که
 حضرت رسول حضرت امیر را بنده فرموده فر
 مودند **كُنْتُ نَبِيًّا وَهَذَا نَبِيٌّ** یعنی بر کسی که
 من ولی و صاحب اختیار او هستم پس علی و
 ولی و صاحب اختیار او است و از جمله آن این
 حدیث مشهور است که حضرت رسول فرموده
 اَنَا وَ عَلِيٌّ اَبَوَاهُ الْاِمَّةِ یعنی من و علی هر دو

پدر است همین پس این حدیث نیز اشاره به
ولایت است که از برای حضرت رسول فرست
امیر بر است ثابت است پس معنی آن است
که همین مکه پدر را بر اولاد ولایت است در حدیث
مقول ایشان کافی در اصلاح معاشر و معارف
نباشد همچنین من و علی و نیز ولایت است
بر آنکه چه که عقول امت نیز کافی در امور اصلاح
و معاشر و معارف نیست و الا که نیز از این
مراد باشد منافات پیدا نخواهد کرد باین شریفه که

بسم الله الرحمن الرحیم
این حدیث حمل بر هر یک از شما و اولاد را
بر شریعت ولایت از جهت حضرت امیر و از جانب
حضرت رسول و اگر بنا بر یک تفسیر و اما در
اکثریت وارد شده است پس باقی از جهت مفسر
وصایت و وراثت و خلافت نام ذکر مرتبه
است که بعد از انتقال حضرت رسول از عالم
عالم باقی منتقل شد بسوی حضرت امیر و همچنین
از جهت این با امام دیگر اما قائلان حمل بر هر یک از این

مرتبه تشکیلی واقع شود پس کدام مرتبه موضوع و
خواهد شد از برای وصالیت و داشت آن حضرت
و از این آنچه که گوشت در مقام البصاح تعریفی است
که صفا می نماید مثل علامه مثل و غیر آن از برای امام
کرده اند که امامت را شایسته آنست و را موزین
و دنیا از برای شخصی را شخاص به نیا به از برای هیچ
که گشت و این معلوم است که نیا به ستم و بی
اجرای امور دنیا قبیح است باین ستم و ستمیکار
منسوب منه به نایب رسید است و الانیا به

نکته

نماید و اگر سهواً شود که علماء از ثبوت ولایت
از حضرت امیر باین اولی مزبور و غیر آن است
بر امامت آن حضرت مینمایند چه که اولیة بنفوس
از آنست لازم دارد و وجوب متابعت اولی علیه
ولی با و اتفاق و اجرای ولی انکام و ولایت را بهشت
مکمل شرع اولی علیه و باین معنی امامت است
چه آب این است که گشت که مقتضای انبیا علیهم
شست و شام بر دو قسم است امام ناطق امام
و غیره که دو امام ناطق یعنی دو تصدیق امر است

و می باشد امور داریت در یک زمان جمع شود
چگونه شیعیه حکمت الهیه اقتضا کرده است که
دو رئیس سلطان و یک زمان با هم ریاست
شرعی و سیاسی داشته باشند پس آن ولایت
که اثبات امام می کند با وجود امام ثابت من الله
قائم با امر امامت اثبات امام صامت می کند
نه امام مطلق پس این ولایت اثبات می کند لکن
این ولی مناسب شان امامت و منصب ریاست
حق الهیه است بعد از امام زمان خود که اثبات

می کند

می کند امامت بعد از امام مسلم این بیان آنکه چون این
علائق این عالم بود و معاندت اولی این زمان با هم
پس هر چه اقتضا می نمود بر معاندین وین در کتاب
ایجاب القبول و احسان خاتم السیاق اثبات ولایت
و الهی صرف از جهت آن حضرت نمود که بان اثبات
ولایت استحقاق امامت آن سرور را حضرت قائم
ایضا ایضا است و علامت از جهت حق تعالی
و این نشان نیست استحقاق امامت را بخلافت و
راست و از جمله و توفیق این مطلب این شریف است

در سوره یس که میفرماید وکل شیء لحصیناه
 فی ایام ضعیف یعنی هر چیزی را احصا نموده
 در ایام مهین حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند
 چنانچه حدیث را نقل میفرماید و قد سیر علی عمن
 آنا والله لا نعلم المبیین اجمع للمؤمنین
 الباطل و قد سیر من قول الله یعنی منم
 بخدا قسم این امام هدی که بعد از من میسر من را از این
 میراث یا فترت این منصب امامت را از رسول خدا
 پس در این حدیث تصریح شده است بر اینست

فرمودند

تقریب دیگر آنکه چون این قرین و شریعت مآرود
 قیامت باقی است بدینا و کتبش در بیت نه است
 که در آن باشند اگر خدا نخواست این شریعت از
 آن دو جدا و متعلق با عدل و تقوی باشد و همین در آن
 و اما در فرمایش حکام ما در زمانی که کربت
 الیه شریعتی است و الله الباقی بر ایشان
 بر این نام باشد و این باب و ما فقیه شریعت
 لازم است که بکتاب مرتب امامت باشند از باب
 صاحب شریعت که بعد از این مرتبه می آید

در میان کتب معتبره
 در کتاب کتب معتبره
 در کتاب کتب معتبره
 در کتاب کتب معتبره

خلق باشند و نیز صاحب مرتبه و بیت باشند که
با اعتبار آن روز نمایند نفوس حق را از زند و از این مرتبه
اصلاح و انقیاد و شرف نمایند در حقوق و مقررات و در
خالدیه شریعت بر وجه اصلاح و سلام معلوم است که تا این
دو مرتبه در مقام فطرت است نباشد مطلقاً شریعت
سه مرتبه پذیرفته شود و اگر این دو مرتبه صاحب باشد
و از قبل خلافت و در اشته نباشد لازم نمی آید که چنانچه
نبوت و رسالت تمام انبیاء بعد از صلت آن نبی
که از مطلق شده است و بیت با امامت آن عالی

نعمت

که مطلقاً تمام شایسته و عمل بر تقنیات شریعت این است
و حکم نبوت و رسالت آن جناب و در وجه منقطع شده
باشد و این باطل است با ضرورت و بعد از این
الاسباب پس باید این امامت و ولایت تمام کرم باشد
که بمقام است بحال فطرت است آن حضرت رسیده است
تا آنکه صدق کند که این باشد است و است که قبضه
و آخرین و ادبیا شریعت و آمد و در است و
از این بیانات شایسته در مقام واضح شده است و آنچه
افکار است مطلقاً بیان همین در قلوب بعضی از

شان امامت
و ولایت
ع

از مکتوبات این دین پسین و آن این است که
 مرتبه است مابین مرتبه نبوت و رسالت و فرق بین
 نبوت و رسالت اینست که مرتبه نبوت بر مرتبه رسالت
 اظهار است و تارقیاست باقی است و از این
 قطع بر او ظاهر است که مرتبه نبوت و رسالت
 است و باقی نبوت و رسالت از مرتبه نبوت
 مرتبه است آمده است و چون که تکمیل مرتبه است
 شد مقتضا و القوم اکملت لکم دینکم و نبوت در
 منقطع گردید و حضرت خاتم النبیا عالم بقادر حقان از

برقرار

دیگر آنچه تصور و از وجود مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبه
 عالم باشد بعد از آنکه مرتبه نبوت و رسالت بر سر او
 نیز آن بود که تکمیل مرتبه نبوت و رسالت آن حضرت
 بود و چون آنجا رسید پس مقتضای رسالت و نبوت که تکمیل
 آن حضرت رب العز و کمال این مرتبه علیه باشد
 و بر این نبی است و چون نبوت و رسالت تکمیل شد
 بعد از این عالم نبوده بود و بعد از تمام رسید به که جمیع
 نبوت و رسالت و امامت موجود است و سلسله
 امامت تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بود

بی و رسول نیست و غیر این از بیانات و تقریبات
 شریفه مخفی از برای اصول دین و مذہب و مفاد
 با اعتقادات کلی علماء از هر طرف که ناشی شد
 باید و اصول آن که از عدم مفسد است بر حسب نبوت و
 رسالت از روی بصیرت و شریعت و شریعت
 از طرف نبوت با مقتضای احکام و صیغه کردن مقتضای
 اختیار و رشد و کرم که آن معین خدا است صاحب
 و جبر که غالی از شایسته غلو نیست بحد معین قلم است
 با ذوات نیست آراست بصورت معرفت عرفانی

در قلب

در قلب بصیرت و محسنین ایمانی انداخته و
 روز بروز در تنزیه آن بیک گو تا گویان بختی تا بشود
 هر من صادق را گویان از طریق مستقیم هدایت
 نمود و در شیوه منکرات و کرامت اهل بسیار در چرخ
 از دهنی که صاحب این مقایسه ایمین شد است
 یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات
 قناده است باید صیقل دادن اوراق و اغیبه و بیا
 نات کافیه که استنباط شده است از آیات
 و احادیث و آثار اعلی است اطهار و موافق

است با اعتقاد

المسألة الأولى

است یا اعتقاد علما اهل این ایام و ساری
انچه در مورد ترویج توهم و طعن مستقیم و غیره
مقصود چهارم در دفع لزوم ترویج
امیرالمومنین علیه السلام و ساری از معصومین است
اینکه تم التفتین محکم علیه و التمسک به سبیل
که ما را لا شکی به او اینست و حق است و از این
مقصود یکم تا بلا شبهه در حق هم در گذشت و فیضان میزدیم
دلیل اول از ادله ابراهیم است که کلام است و
امامت است بحسب منصب همین پیغمبر و اوصیا

کلام

این سوره در چنانچه گذشت و جواب جهات است که شایسته
این شد که این دو مرتبه نسبت به حضرت امیر و اولاد آن
بزرگواران معصومین نیست با ولایت و امامت و
سوال مختار اما آنکه بعد از شافعی و عدم ترویج حکم سبیل
امامت مرتضی شود بلکه این ولایت و امامت همان است
امامت است که بکلمات از پیوسته مفسر شریعت و نقل
شده است از پیغمبر باین بزرگواران و این معصومین است
که غایت مرتضی با اعتبار بعد از موضوع و موضوع
امد موضوعین اصل و اگر کسی فرج باشد موجب نشود

تعارف از آنکه هر که در این مرتبه شهادت دهد و در آن شهادت
و این بیان منافق نیست چه در آنکه اگر کسی که حضرت
امیر و از این ولایت شده در زمان خود حضرت
رسول حججه ای که در آنکه در آن ولایت بودی
آن حضرت از این به خصوص بر امامت آن حضرت
بود در آن زمان است اگر چه از حضرت رسول
خبر بر معاندین تمام باشد و الا اثر و بی که تمام
حد و آیت و ولایت و مبارکت و ریاست و حق
ایست منوط با بعد از زمان خاتم انبیاء بوده است از

این خبر

این مرتبه است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت
رسول اثبات امامت میکند تا طاق دلیل
در حق متوهم ایست باید است که در آن ایست
تعالی حضرت امیر را نفس پیغمبر نداده است پس
فرموده است قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُوا أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا
وَأَنَا نَدْعُوا وَنَدْعُوا وَنَدْعُوا وَنَدْعُوا
يَنْهَى بِحَقِّ لَعْنَةِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
این پیغمبر که بنصاری سخن کرد که اگر چه در این خبر
مرا پس باید که بخوانیم پس آن خود را شما هم بخوانید

این خبر

پس آن خود را و بخواهیم که خود را و شما هم بخواهید
 که خود را و بخواهیم نفسهای خود را و شما هم بخواهید
 نفسهای خود را پس باید که پیش از این بگویم
 خدا را بروی خود گویان و حضرت رسول را مقام
 آتیا نسین را بروی خود مقام صدیق را مقام
 دو مقام نفس حضرت امیرالمؤمنین را بروی خود
 دلیل بر آن است که چون اتحاد نسین بر رویه فقط
 همان است و حال آنکه خداوند عالم را این آیه شریفه
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پس مرا آگاه

این را

اجمع و ادب است با حضرت و اتحاد و پیوستگی
 با آن سرور که مرتبه نبوت و رسالت گرا از حضرت
 حضرت نبوی است و بدلیل تفصل است شاکله
 و مرتبه نبوت و رسالت مطلق بشرط لا یعنی
 از مرتبه ولایت و امامت نمی تواند مرجع شود و مرتبه
 بیان شد که مقام این بر دو مقام ظاهر و توان است
 و کمالی کمال آن موقوف بر مرتبه ولایت و امامت
 که مقام باطن و فعلند و بدین این دو مقام اثر پیوسته
 بر این دو مرتبه متباین میشود و جواب از این

این را
 از این
 حکایتی
 است

شبهه آنست که چون باب درایت نام و کتاب
احکام است و فرمان برده از حق تعالی به جمیع مقتضیات
فلسفانی از خود نموده و هیچ کس را از این امرت صادر
نمی شد مگر اینست که از آن نفس با رشا و دنیا
انحراف و تابع فرموده و هیچ اعمال مشیت خود را
با اعمال مشیت آن حضرت انجام ندادست که پس از آنکه
این مقام از ایشان تمام نام حاصل شد انصراف و هیچ
اعضا و جوارح او به غیر از نفس و عقل و جوارح آن سیه
والا مقام می شد و دنیا نیز با عقاید آنکه از او فرموده بود

الحمد لله

حضرت در مقام فرمان برداری حضرت مسعود تمیز
فرامین شده اند و در جمیع مقتضیات عالم بشریه را
و طاعت خود و در کل مشیت عوالم نفسانی و قرار
بر کفر و راه مقام نبویه و نیز از آن صرف اطلاق شده
بر آن بزرگوار نفس منزه است و در بعضی از فقرات بعضی
از آیات است که السلام علی قسطنطنیه القایه
و همچنین بر آن بزرگوار پسین اسباب اطلاق میشود
و دانسته اند که در غیر از آنکه و ناظر به این است
حدیث قدسی که اطلع فی حق اجمعک مثل

یعنی ای بند و من اعلاست کن مراد آنکه قلوبی بر حق
 مشغول بود و همچنین حدیث نبوی که العیون بآیات
 جوهرة كنهنه الوجب یستلزم یعنی عبودیت و
 بنکای جوهری است که در این است مقصود و اگر
 بعد از تمام عبودیت هرگاه در هر حال سب و آن
 و غیره بماند است که ذکر شد که انکس از نور آنچه از
 مقتضیات عالم بشریه است بنوعیکه مشرب شود
 بر آن الفاظی که با اعتبار آن فکر هیچ از آن
 مقتضیات منقلب نگردد و نفس مطمئن گردد

نفس

نسبت به جمیع احوال از آنکه تو بکنند یا تو به بند و من
 و آنکه از اعضا و آلات آنکه در تصرف اوست از عین است
 و در بعضی و غیر آن غیر از شایع و شایع و شایع و شایع
 بگوید نفس و آلات و اقدار تحت تصرف و سلطنت نفس
 نسبت به عبودیت آنکه معلوم و معلوم و معلوم و معلوم
 معلوم و پس این نفس بعد از حصول این مقام البته به منزله
 میشود و به عین و انسان و اقدار تحت تصرف و اقدار
 عین و انسان و الله میگوید در جمیع این اوقات نفس
 و تاثیر را به تدریج و تدریج و تدریج و تدریج و تدریج و تدریج

نفس

[illegible]

44

بجایگاه کمان او بنیست بر ایام سوره کرد جهان حالت
از بیم یعنی بنده و مبدفان برادر ایم و اوصاف و از او
معبود است حاصل انگارین مقام عبودیت بر روی
اکسلیته و اطوار جزا تقیسه سرور او میا و آمده است
پنهان بحکیم یافته بود که مقام فتائی فی الله طهر میمان
صدیده محمده شد بود که آثار او تیر از ایشان را ظهور
بیر سید ^۱ این بود که بلا حلقه و قوه این آثار جامع می آید
معنی ایشان که راه شده بخدای ایشان قائل شده
چنانچه در تذکره الامامیه مجله غیر آن اگر کتب تفصیل

مکتوبات

[illegible]

مکورت - پس از آنکه میان شد طبع هر بیت
که حاصل قول مندرکس پیغمبری از پیوسته
ولایت تاب که هر یک از این است از دست اطاعت
و متابعت آن حضرت بود حضرت سادات آباء
که با تصحیح مرتبه کمال رسانیده بودند تا اکابرین مرتبه منزه
حاصل شده و ظاهر و بین است انصافیه مرتبه نبوی و
طایع از تابع و مطیع و التواضع بر هر صاحب امتیاز
و زنا این امر است از ابی الحسن موصی از ابی عبد الله
در اصول کافی قال جاء حجة بن یوسف الی الامام علیه السلام

قال یا امیر المؤمنین منی کان نیکاً فقال
تکلمنا نیکاً و منی لم یکن حقاً فقال منی کان
کان و منی قبل القبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد
و لا فایده و لا منتهی لغایتیه انقطع الغایات فیه
فیمنتهی طریقه غایتیه فقال یا امیر المؤمنین انتم لیت
فقال و بلکن انما انا عبید من عبید محمد
ترجمه حدیث آنکه حضرت ابی عبد الله فرمودند که ما علی
از عظامی بود و حضرت امیر المؤمنین پس عرض کرد یا
امیر المؤمنین اگر ما را از عبیدان برتر کار تو بود است حضرت

فرمودند ما درسته بفرمایید که نام زمان بود
که برود و کار من نبود است و در آخر زمان تا آنکه گفته شود
که گفته زمان بوده است برود و کار من بود و است و زمان
هر پیش بدون اگر پیشی باشد و بعد از هر چه بدون
اگر چه بدی باشد و آخر و شهادتی نیست از برای آخر
منقطع میشود و آخر و سر و او پس و شهادتی بر آخر نیست
پس آن عالم هر که است آیا تو نبی هستی یا امیر مومنان
پس حضرت فرمودند وای بر تو این است و بر تو نیست
که من بنده هستم از بنده های محمد پس در این است

که از این

که از این است معتبر است تصریح خود حضرت است
که من بنده دارم ای محمد و کار من حضرت و جواب
سوال عالم بود و میگوید که مقام من مقام استقلال
نبوی نیست بلکه طبع و تابع صاحب نبوت و پیغمبر نبویه
آنج مولای خود است پس مراد شهادتی نبوی آن است که
است خود را و این مقام بعد فرمان برادر او نبی
و شاره بهمان است که ذکر شد یعنی کمال و تامل و مرتبه
مقام است که شهادت را تمام شده شود و مقام نذر آن
پس خبری از این مقام و نذر میباید است و چون این

مقام تکمیل پذیرفت از درافتن در مرتب میشود و
 بعد از آن حدیث شریف اگر چه در حدیث و حدیث
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است و حدیث خانی متعالی
 است چه که قول پیغمبر قول الله است چنانچه آنجا
 نامق بان است که لا یخلف عذر المؤمن الا فیما کان
 قهراً یؤلف یعنی مطلق بیکه قدرت رسول از
 سیر نفس نیست اطلاق او که از حق آفرین است
 و تعالی این امر را بر کواثر انزال عالم قدس
 هر چه از عالم واقع می باشد همان بود که از پیغمبر واقع می باشد

و



و مرتبه از پیغمبر واقع می باشد همان بود که از عالم متعالی
 صادر می باشد که آنجا از حضرت امیر واقع می باشد از عالم
 رسول الله و در حدیث است و حدیث است با حدیث است
 و مقام آن حدیث در این عالم مقام حدیث است و حدیث است
 پس از این حدیث است اطلاق و محدودیت آن حدیث است
 که این حدیث است و حدیث است و حدیث است
 پس این حدیث است از برای حدیث است حدیث است
 از برای حدیث و حدیث است از برای حدیث است حدیث است
 حدیث از برای حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است

بر این است آنچه از حضرت امیر مشهور است که
 فرموده من علی بن حنفیة فقد صدق عبدی
 یعنی کسی که گفته که مرا یکت حرف از علم پس تحقیق کند
 است مرا بنده خود این میرزا و این است که از حضرت
 شایسته گفته اند از یکس که از امام امیر علیه السلام
 تا این مقام بیان این که در کمال استادی و منزلت
 امیر حضرت رسول که صریحاً به شریف می باشد
 از حیث اطاعت و متابعت بوده است و حاصل
 نمیشود از این که اشبات نقیض مدعی شود

و این

در صورتیکه ثابت شود که مراتب ارتفاع و اتقان
 درجات امیر اکرم بانی خاتم نبوت در حدیث
 علی الاطلاق به مقتضای اصالة استحقاق محمد
 تحقیق و تحصیل می کرده است و اقرب و ثبوت
 و اتمین کمر متین اقرب لدولی و ترفع ترتیبی مرتب
 نبوده است اشبات مطلب متوجه می شود
 ولی این باب و اشبات مخالف قواعد مذکور و خلاف
 و خلاف اعتقاد و کل علی اسلام و ایمان علی علی
 بر آن قائم نیست بلکه در تنبیه بر خلاف آن

قائم است و این شریفیم و لایق ندیده باین کوشش
 و دلیل سیم از این متن هم اخباریت است
 که از بعضی از ان اخبار و احادیث را اظهار
 رسول مختار است قاضی و آریست از ان اخبار
 که در بعضی از احادیث است که اگر چه معتبر است
 و اگر چه است که از جمله اخبار است
 قال ابو حنیفه یا ابا جعفر ان الله خلق محمدا
 و آل محمد من طینة علیین و خلق قلوبهم من
 طینة قلوبک و خلق شیعتنا من طینة

درون

و درون علیین و خلق قلوبهم من طینة علیین
 قلوب شیعتنا من ابدان ابدان محمد
 و این الله خلق عدو آل محمد من طین
 یحیی و خلق قلوبهم من طین الخبیث
 من ذلک و خلق شیعتهم من طین
 و درون طین یحیی و خلق قلوبهم
 من طین یحیی قلوبهم من
 ابدان اولیایک و کل قلب یحیی الی بدنه
 شریف است شریف آن است که با این است

که فرمود از برای من حضرت ابی جعفر ای بابا جان
خداوند خلق کرد محمد و آل محمد را از طینت عیسی
و خلق کرد قلوب ایشان را از طینتیکه فوق طینت
نفاقت ایشان بود و خلق کرد شیعیان را را
از طینتیکه پست بود از طینت عیسی و خلق کرد
و ابیهای ایشان را از طینت عیسی پس ابیهای
شیعیان را از ابیهای آل محمد است و خلق کرد
خداوند ائمه آل عثمان را از طینت عیسی
و خلق کرد ابیهای ایشان را از طینتیکه پست بود

از طینت عیسی

از طینت عیسی و خلق کرد شیعیان را خدای ما را از
طینتیکه پست بود و از طینت عیسی و خلق کرد ابیهای
ایشان را از طینت عیسی پس ابیهای ایشان
از طینت ابیهای آل محمد است و هر طینتیکه
پستی بود و از **طینت** ان انبیاء است را
ابو حمزه ثمالی است از حضرت ابی جعفر و مشعل عیسی
حدیث کرده اند که بیان شده است از طینت عیسی
با طینت عیسی و از **طینت** انبیاء نیز حدیث کرده اند
پس منصفان و روایت مروی از ابی جعفر

و یک روایت محمدی از امی بن حسین **و**
 آنهاست روایات حسنه مستفیضه دیگر
 که مروی است در اصول کافی و غیر آن از کتب
 معتبره ماحصل استدلال شود همان است که از
 این اخبار کثرت معتبره استناد می شود و اخبار
 ضعیفه طبعاً امیر المؤمنین و سایر ائمه درین باره
 این در مخلوق بودن از طبیعت و اتحاد اصل
 و آن است بر شاهی مرتب بحسب مراتب و
 تماثل و جلوب از این شش بیان است که تمام

در این

طبعیت این بزرگواران شافی نصیبت و زیادت
 مرتبت حضرت قائم الانبیاء نیست پناهی بسیاری
 از اینها نیست و آنست بر اخبار نیست شیعیان
 با این بیت اظهار تیر میکنند مثل روایت علی بن
 حمزه من ابی بصیر عن ابی جعفر **قَالَ** **لَا يُؤْتِيهِمْ**
خَلْقًا مِثْلَهُمْ فَاحْجَاهُ **وَيَخْلُقُ عَدُوًّا**
مِثْلَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ
 حضرت ابی جعفر از موذن ما و شیعیان داخل شد
 ایما از طبعیت واحد و غافل شده و اندوختن آن را

انما جبهه
 انما جبهه
 انما جبهه
 انما جبهه
 انما جبهه
 انما جبهه

از طایفه فاسده که آن کهن سبب استغیری بود که
 بصورت در آمد و در بعضی زمین روایت است
 روایت همین مردان از ابلیس بدیده و غیره و در
 روایت از روایت ستمه و واقع و مبرین است
 حدیث شامی مرتبه شیعیان با الهه های خود
 و همچنین یکچکس قهرم شده است بشامی
 مرتبه شیعیان مطلقا با انبیاء و رسول با اگر روایت
 متعدد است با شما و نیست شیعیان این بزرگوار
 نیز مثل روایت صالح این رسول در دنیا از الهه است

از ابلیس

از ابلیس بدیده که انوس من طایفه از انبیاء قال انهم
 یعنی برای ستمی که کرد که انوس من از طایفه انبیاست
 یعنی از طایفه انبیاء مخلوق شده است فرموده
 بی روایات از این باب نیز ستمه و است
 پس چنانکه در اخبار شیعه اند محل شعلان شود از
 برای شامی مرتبه شیعیان این بزرگوار الهه و انبیاء
 و انبیاء چنان است اخبار اول و در آنچه محل حکوم
 در ستمه اول است علاوه اگر خلقت از طایفه
 علین اعم از ان است که از فاضل با نصحت

نسخه به شرح

چنین باشد یا اصالت باشد پس علی قول اول است
 عموم اتفاق اخبار و ادوار در محل نزاع بر
 تنبیه که در بعضی از اخبار نیست است کفایت است
 اینکه نیست و صیاد از فاضل و افاضت نیست حرکت
 قائم انیسین بر غفلت شده است و این اخبار در
 بصایر که جرات و قیودین است بمرتب و موافق است
 و این مطلب واضح است علی طلبی که لازم است
 تسبیح آن در این مقام که می طلوع است از روشن کلام
 و از آنچه در رسد است علی آنکه از قصد و ادبانی

این اخبار

چون از شکلات معبد امام و محل تشریف اقامت
 خاص و عام است لازم است که اگر شود آن است
 که از اخبار نیست چنانچه بعضی از آن در معرض بیان
 و آمدست تفاوتی شود که نیست بر زمین از زمین
 حدیث طبعی و غیره با کمال است در اعلام کمال در حدیث طبعی
 و حدیث معانی و این دو در حدیث طبعی از حدیث طبعی
 و حدیث طبعی است در حدیث طبعی و حدیث طبعی
 و حدیث طبعی است در حدیث طبعی و حدیث طبعی
 حدیث طبعی است در حدیث طبعی و حدیث طبعی

پس چه از ایشان حاصل شود بقضای فانی چیزی است
که از این خلق شده اند پس کما فی غیره افعال خود پس چه
قدر خود را در بر صفات و این وجه نصیحت خواهد بود اگر
نیز چنین و همین و بیان و معانی را بداند و نتیجتاً مطلب را
آنکه که خداوند عالم چون امانت بفرموده بر او بود است و از آن
فرموده پس نیست و تعلق که است که اتصال و اتصال است
در این قریح و انقادات شاید بر حد است و جود است
نقد پذیرد و نهایت وجود است و موقوف و موقوف
تجلیات است و خود را ذات موجود و مفسر باید را

مقطوع

الحاکم

آنکه هر کس را با انداز آنچه قابلیت است اوست که از قبل
استیارات او حاصل شده است افانست فیض فرمود
پس اسباب استخوانی و اینهم و در و تا آنکه ان سبب
مخلوق خود را امتحان و امتیاز نمود و در حق هر کس
بر مقتضیات مراتب قبول و این شئی فرماید و بگو
شود و این مقام که با آنکه نه در عالم عالم علی الاطلاق
و علم هر شئی الی ابداً و بعد از انزال الی انزال بر این حال
بوده و فنی نبوده است بر او علم هیچ شئی پس اجابت
و امتحان در این مقام چه معنی دارد و بجهت آنکه

که این امتحان و امتیاز از چهره تحصیل علم است
بلکه از جهت آن است که اگر خالق تعالی این امتحان را
نمی نمود و مقتضای علم و مراتب مخلوقات را
پست و بلند تقریر می نمود و زبان همه موجودات
عالم امکانی با اعتراضات بر خالق متعالی شود
می شد و اگر چه خوف الوهیت مانع بود از آن
با اعتراض اهل قلوب خود این اعتراضات را
تفسیر می نمودند پس لازم شد که عمل بر علم
نه نماید بلکه علم را از برای خلق معلوم نمایی نماید

تا آنکه قدر

تا آنکه قدر و منزلت هر کس از قبل اختیار خود شنیده
معلوم و معین گردد تا آنکه توهم اعتراض از هر کس
منقطع گردد و دیگر آنکه اگر اختیار نفرموده بود و منزلت
و مراتب خلق از حیث افعال اختیار نیت خود معلوم
نشده بود البته هر کس تنهایی مقام بغیر این معلوم
می نمود و زبان اعتراض می کشید و که چرا منزلت
پست و ایشان منزلت بلند یافته اند پس اثر امتیاز
و امتحان نسبت به مخلوقات عالم امکان از ازل
توافق و اتفاق است نه نسبت بعد از آن و نه غایت

برای

است که عالم علی الاطلاق است پس اول
 موجودی که خالق و دوز از عالم عدم پدید آمد
 و در معرض تقرب مقصود و اول متولد اول ممکن
 قلم تب و فکر کائنات و اسرار وجود و جمیع مخلوقات
 شخص اول عالم امکان روح بنی بر این اثر الزام
 بود پس خداوند عالم بان روح کرم و ذات
 معظم عزمت عالم بجای آورد و حق فرود و ان مقصد
 عوالم وجود و بر تریه مقام شایسته و منزله تقرب
 و بنده و ظاهر نموده که مقرب بارگاه قدس جلالت

و غیر

و محبوب خداوند عزالی را که دیده و خداوند متعال
 آن نور بیک او او صیاد او را بطور آرد
 و ان ارواح و انوار طیب بنده مبارک که نیز نماند
 بان روح طیب و طاهر نمود و بر جمیع طرق و زمان
 برداری و استجانات عالم بشری با از
 مراتب بنده مکی و عبودیت و سنای حضرت
 احدیت بیرون نهاده قدم بر قدم حضرت تمام
 مشی نموده انقاسی جمیع اختیارات و جنب شایسته
 خالق متعال فرموده تا آنکه بشکل خاتم انبیاء متعال

بارگاه کبریا گردیدند پس این انوار قدس و سنا
انوار وارح طیب انبیاء اولیا علیهم السلام و پس
و شایان ایشان که تاسی باین انوار عاظم
نموده و حق بریه مقامات استثناییه نمودند
سکک باقیین و مقربین درگاه اله شکک کدی
پس ندانند متعال هم در این عالم جسم که
تغیر عالم خلق میشود و قلوب و ایمان ایشان را
بمقتضای همان استحقاق در عالم ارواح که غیر
بمعالم امر میشود از طبیعت علیین که طبیعت

الطبیعی

بشریه است مخلوق خود چه که ایمان و قنات بشریه
ایشان نیست بارواح و نفوس بمنزله جسمی است
که این نفوس در ارواح بان لباس ازین استحقاق
ازو اهب علی الاطلاق معلق میگردد و واضح است
که خلعت سلطان بر جهان دولت بر مقتضای شریک
تقریب و عزت منبسطه از تکمیل استقامت و
عبودیت عطا میشود پس البته باید خلعت خلعت جبریه
سابقین درگاه و مقربین بارگاه اله منجمله تمام و البته
تمام از جانب مکت عظم ممتاز باشد پس این طاعت

و عبودیت اختیاریه قبولیه اولی حقیقت صفت شده است
 از برای تکون ابدان مقربین از طریقت بهشتی
 و این نشانها سببی به نیکو نیستند طبعین صفت شده است
 از برای تکمیل مراتب عبودیت در این عالم تا اینکه
 شود و کمال هر کس که صفت طبعین است پادشاه و پادشاه
 عبودیت و اطاعت بیرون نخواهد شد و مجرب
 شد و نور و قلاع و سد و مسلح و نوا و افراشت
 حاصل آنکه اختیارات خود ایشان در عالم خود عالم
 ارواح صفت شده است از برای طاعت ابدان

در این

ایشان از طبعین در عالم طاعت واجب است از برای طاعت
 حقیقت بر اینها اختیاریه خود ایشان است لا غیر
 و همچنین است امر در سایر مخلوقات بجهت آنکه و متشکک
 تمام و تمام ارواح و نفوس ایشان را مخلوق و ابدان
 و معرفت گرفت از ایشان همه و متشاق و متشاق جمیع
 مراتب اطاعت و عبودیت خود را از امر و فواید
 و تعلق جمیع مخلوقات به و تحجب از جمیع مخلوقات
 و گرفت همه و متشاق محبت و ولایت جمیع انبیاء و اولیاء
 خود را از ایشان سیمای همه و متشاق ولایت و محبت

مسرور دنیا به غیر از این عالم و او بسیار عالمین
 این بزرگوار از خلق جمیع عالم ابرار حق از جمیع انبیا
 و او بسیار و او بسیار پس هر کس قبول جمیع این نبوت
 و موافق نمود در جهان عالم سعید شد و استحقاق
 خلقت عظیم پیدا کرد و در عالم جسم او هر کس
 قبول نکرد شقی شد و استحقاق خلقت عظیم پیدا کرد
 و همین است تشریحی که فرموده است تعبد
 سَعِيدٌ فَيَقْبَلُ عَلَيْهِمُ وَالشَّقِيُّ يَرْجُو عَذَابَهُ
 یعنی سعید و عابدین با او سعید است و شقی و عابدین

ماورائی

ماورائی است چه که این سعادت و شقاوت در جهان و
 این عالم بقدر تشنگی و اشتیاقات این نفوس حاصل شد
 و خلقت اسامایشان بر وفق استحقاق ایشان
 بعد از آنکه چنانچه ذکر شد این است که در این عالم کسان را
 می بینیم از سعادت که اگر جمیع عالم کافر شود و جمیع انبیا
 ائمه و کفر را و کمال ترین برادران آنها کفر را ستی و
 بنیان ایمان او را بر زمین برسد و کسانی دیگر می بینیم از شقاوت
 که اگر عزت یکصد است چهار هزار برادر برایشان و کشتن
 تر از این و اسامی که در شقاوت ایشان را در این عالم

و بر سر سلسله نود و نه اطفال به سبب حق از او که توحید
 می شمارند حاصل آنکه این عالم عالم خدایت و راستی است
 و این عالم عالم کفر است و در فعل و انفعال این عالم عالم کفر
 به راست و فعل و عالم آخرت عالم کفر است و در این
 اعمال پس نسبت آن عالم این عالم مشهور نسبت به
 عالم است به عالم آخرت پس هر یک دو عالم در میان است
 و بنده کی در سعادت و یا کفر و محنت و عدم اعتقاد
 که گاه است که به سبب قبول اختیار و دان عالم خدایت
 بر سر سلسله نود و نه اطفال و این عالم به تمام محبت فعل

و عمل چنانچه در این عالم نیز می یاری که می بیند شود و محبت
 فعل و عمل خدایت بر سر سلسله نود و نه اطفال به سبب
 محبت و اعتقاد پس که در این عالم به طاعت و مبارک گشت
 شود و در عالم آخرت خدایت و محبت و این فرقی است
 و حکم دانی و سلطنت و این بر آن از عمل نصیب خواهد شد
 و اگر که کفر و شقاوت و کفر و محبت گشت شد و در این
 عالم کفر و شقاوت و کفر و محبت و این بر آن از عمل نصیب خواهد شد
 خواه که کفر و شقاوت و کفر و محبت و این بر آن از عمل نصیب خواهد شد
 و مخلوق شب و روز در دنیا و قبول و کفر و محبت و این بر آن از عمل نصیب خواهد شد

چنانچه در این عالم می شود بافتن و فعل پس و آخر است
 و حق اینست طاعت گفت که در این عالم می تواند
 باشد با او این را در اینست که در این عالم می تواند
 تا او که این را در اینست که در این عالم می تواند
 مستند به فعل خود می تواند باشد این را در اینست که در این عالم می تواند
 چنانچه در این عالم می شود بافتن و فعل پس و آخر است
 که در این عالم می شود بافتن و فعل پس و آخر است
 که در این عالم می شود بافتن و فعل پس و آخر است

میشود که اگر در این عالم می شود بافتن و فعل پس و آخر است
 و این را در اینست که در این عالم می تواند
 تا او که این را در اینست که در این عالم می تواند
 مستند به فعل خود می تواند باشد این را در اینست که در این عالم می تواند
 چنانچه در این عالم می شود بافتن و فعل پس و آخر است
 که در این عالم می شود بافتن و فعل پس و آخر است
 که در این عالم می شود بافتن و فعل پس و آخر است

ام به مقتضای قبولی قضایات ایشان که موجب است
زندگی کامل آید و در هر دو سلسله طیف این موجودات
سابقه طولی و تدریجی است و در هر دو سلسله طیف
خالق متعالی قسماً روح غیبی و جسمانی را بران
وجود دارد و در عالم امکان را بران وجود دارد و در هر دو
و مقرب با کمال و جلال خود گردانید پس اینها روح
سپارک سرور و اولیا و متدین و کبری و اولاد طاهرین
این دو بر کوار و خلق فیه و از کوار این بر کوار این
و اولیا و اولیا و شیعیه این خلق فیه و اولیا و اولیا

الحمد

همسایان را و مقتضای جهان عالم را و مقتضای اینها
داشت از تفریق این دو که از هر دو متعالی گردید و طیف
این افراد را عالم جسمانی مستحق خلقت از طیف طیف
کردید و دنیا دانه در عالم خلق و اینها هم که از هر دو
آدم و انیک که در هر دو با شش و در هر دو
و آنچه واقع میشود بر ایشان در این عالم از طیف و طیف
و صدقات و محض از امتحانات ابتلا و در هر دو
از خلق و بیات ایشان است چنانچه در سابق نیز
اشاره بان شد و حق و میثم از اقسام نعمت است

همین صاحب شهادت و این مصنف نیز عالم است
 آنچه لازم است بدانند است هر چه است
 پس صاحب شهادت که تمام اعتبار نمود یعنی
 ایمان با نبی و اولیای او و دین و احکام ربوبت و
 ولایت نمودند و بسبب این از این شرف
 و از ایمان منصرف کردند و بدین طریق از شهادت
 این شد که با جسم بریده ایشان از زمین بخت
 صرف مخلوق شود که اقتضای این شهادت
 صرف است مثل کافر یا مرتد و سعادتمندین

بنی

و در شناسان ال قدوس و در زمان ایمان
 و صاحب شهادت هر یک از اینان هر فعل و
 هر زبان و قلبا اصحاب یمن اگر چه در مقام ایمان
 رسیده و معا و اصول دین و مذنب بر رویه شهادت
 متابعت سابقین نمودند و به اعتقادات خود
 قبول فرمودند و بهیچ وجه از اصحاب یمن گردید
 ولی از مقام فعل عمل قبول سعادت صرف از
 ایشان بوقوع نیانجامید که قلیل از ایشان بکبر
 بقدر اعتقاد و فهم من اختلاف و احتیاجات ایشان

در کتب دیگر

اخیرت کیفیت و کثرت و قلت و اقل شد بر
 مقتضیات همان و ادب عشق و احتیاجات
 لاخصی قلعت فافتت جسدی باین نفوس
 و این عالم جسم عنایت کرد و این است که
 در این عالم دیده میشود از حالات نفس و اعتقادات
 بلایات و مراتب سعادت و شقاوت
 ایشان و مقام عمل پس یک نفس بر این مقام
 تابع شرع الهی است که در تکیه شهادت فرج درین
 آیه و دیگری در مقام حکام بر سبب شهادت است

مردم

کرد و تکیه شهادت مال در میان آید و دیگری بر
 متابعت طریق حق است که در تکیه شهادت
 منصب و حکامی در میان آید و دیگری در مرتبه
 مشقور است که در تکیه شهادت قرب سلطان
 و امن گیر شود و دیگری در مرتبه مراتب دین عالی
 و این است که در تکیه شهادت پیرومندی در
 میان آید و بجهت آن غیر نهایت این است که در
 شهادت هم در این عالم که در تکیه شهادت
 عالم در این خلق شده است امتحان هر یک

در جهان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای
 شهودت همیشه است و مخالف شرع است
 و اگر سؤال شود که چون احتمالات نفوس
 در عالم ندر با تمام رسیده است و بر طبق آن
 نیست بخاص و عام عنایت شده است
 پس چه حکمت و شمر در امر و نواهی شرع
 عقید جلیب میگوید و اول حکمت همان است که
 ذکر شد که عالم در عالم قبول صرف است یا نفس
 بر وجه اجمال و این عالم عالم فعل و عالم تفصیل است

در جهان

در جهان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای
 شهودت همیشه است و مخالف شرع است
 و اگر سؤال شود که چون احتمالات نفوس
 در عالم ندر با تمام رسیده است و بر طبق آن
 نیست بخاص و عام عنایت شده است
 پس چه حکمت و شمر در امر و نواهی شرع
 عقید جلیب میگوید و اول حکمت همان است که
 ذکر شد که عالم در عالم قبول صرف است یا نفس
 بر وجه اجمال و این عالم عالم فعل و عالم تفصیل است

بر وجه اتمام و اكمال پس در مقام تکمیل چه جزای کامل
 و اتمام ضرورت و ثانیاً چنانچه نفوس ارواح
 در این عالم قابل مختار بوده و بجز او مقتضای قبول
 این عالم نیست چه مستحضر یافتند در این عالم در این عالم
 نیز فاعل مختارند و بجز او مقتضای فعل در این عالم
 حقا و لذت و تعذیب و طبیعت و خواستند یافت
 در عالم آخرت مقصود از آنکه بعضی قبول سعادت
 و شقاوت یا بین بین در عالم قبول سعادت
 نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن

در عالم فعل پس با آنکه هر چه است در جمیع کائنات
و ارباب اعطایا و توبه و التماس نماید از آنچه واقع
شده است از ایشان در هر عالم از نوب و عطا
و مواجب شود بر عمل کردن بر ملکات مقتضای
حقیقت و طبیعت از روی ریاضت و خلعت
نفس نماید بقوه عقلیه هر چه ممکن شد و است
از خلق رتبه و صفات در ملکات است و در من
نیز قلم عقوبت بر اینان می کشد و طبیعت و
ملکات نفسانیه را تغییر میدهد و آنرا علی کماله

است

لوحه

مقدّم و معیار و وجه و حال الله تعالی و علی
الذین آمنوا و عملهم و الاصل الى الله خالق متعال
میفرماید که خداوند و ارباب طاعت و توبه است که
دست از مقتضیات جبلتیه نماید تا تغییر و داشته
پاد و ایراد ایمان که از دیرین میاورد بسبب هدایت
و توفیق دادن میاورد ایشان را از غلطات و تاریکات
کفر بسوی نور ایمان و همچنین میشود که مقتضای طبیعت
علیین را ششخص باشد و این فعل و عمل از قبل مقتضیات
خارج از طبیعت آئینیه و ایمان اقتضای او تبدیل کند

بافتشالی

با مقتضای همین این غایب از مجاورت و محلات
با انویار اشتغال و احوال شود پس برود مجاورت
با ایشان نور یا با این چنین سبب و علت کفر
فانهم مقام و میوه و قال الله تعالی والدین لکم فی
الدنیا و الاخره و انکم فیهم من النورانی
الظلمات یعنی کسی که نور شد در دنیا و آخرت
کافی ایشان به اغیث یعنی غیثان کند و کانی
آبمی بستند بیرون میکنند ایشان را از غلظت
و اشتغال بلیت بسوی ظلمات فساد استعداده

الحق

و محلات و است و سدا و پس معلوم شد که تفر
اصحاب همین از شمال بر وجه انفصال در ایشان
اجسام است که از جهت تمام امتحان و تمیز و تمیز
از یکدیگر شمع شده است خداوند متعال در سوره
عنکبوت میفرماید و الا حسیب الناس ان یقولوا
ان یضلوا امثالا هم لا یفقهون و لقد قتلنا الذین
فوقکم لکم فلیعلمن الذین کفروا انهم لکاذبون
یعنی ای کافران کرده اند مردمان که ترک میشوند و دست
برداشت میشوند بعضی بیکدیگر بگویند ایمان آوردیم

و حال انکما امتحان و ازمایش نشده اند و
بر این امتحان و ازمایش نمودیم کسانیکه
بودند از ایشان از جهت اینکه ندانند علم شود
و بدانند که گیت صدوق و راست کور ایمان
و گیت کاذب و دروغ کورین و عاریت
و این معنی موافق قرآن مشهور است که
لا اثم فی مجر ذکر فتانه و یقین یا و لام قرآن نموده
و ایرادیکه ظاهر الورد است بر این قرآن و
این است که لازم میاید که ندانند عالمیان و قیلان

امتحان

امتحان بنده کائن عالم نباشد بصدق و
کذب ایشان مدفوع است باینکه علم است
بر دو قسم است علم ذاتی که حین فیات است
که در آن تغییر و تبدل نیست و علم فعلی و آن
علم بافعال مخلوقات است از حیث وقوع
و صدور آن افعال از ایشان مطابق علم با
معلوم فعلاً و معلوم است که این علم از این
حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است
پس علم واقع نشود و علم بان حاصل نمیشود و علم

واقع در این شریف این علم فعلی است نه ذاتی
 و در مجمع از امیر المؤمنین علیه السلام حضرت امام جعفر
 روایت کرده است که این دو بزرگوار قرآن
 فرمودند و یقیناً یکسره لام از باب افعال
 پس معنی این میشد که از ما نیز در امتحان
 نمودیم کسی که قبلاً از شما بود و چنانچه شما
 امتحان میکنیم از بهر آنکه ما هم کنیم و شما
 فرماییم صادقین بدانند را از کافران
 پس مراد این خواهد شد که امتحان از بهر آنست

و معلوم

و معلومیه صادقین است از کافران و نیز خود
 ایشان را از کس که کمالی صادق و ادعای
 مراتب صادقین خواهد نمود و بنا بر این
 خواهد شد همان بیانیه که در سابق از همان
 تفصیل کثرت و بی اعتباری هم وارد خواهد
 آمد و نیز در سوره مائده میفرماید و کوشا الله
 لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِى الْآيَاتِ
 مَا تَشْتَهُ الْخَافِيَاتِ اِلَى اللَّهِ تَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
 فَتُبَيِّنُكُمْ لِمَا كُنْتُمْ فِىهِ تَخْتَلِفُونَ و اگر نخواهد

خداوند برآیند قرار میدهد شما را یک گروه و دیگران
در یکت دین و مکتب میخواهد امتحان و آزمائش
نماید شما را و آنچه داده است بشما از شرایع
مختلفه بنا سببه هر عصری و هر قری باشد
سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعاً
بسوی خداوند است پس اگر نخواهد که شما را نهد
و نه با نچیز گیرد و را اختلاف گردید در دنیا و
برده کوفت نماید انا جعلنا ما علی الارض
دبنة لها الشیاء ایاکم الحسن عکاک

بسم الله

یعنی قرار دادیم آنچه در زمین است زینت
و آزمائش زمین تا آنکه امتحان و آزمائش کنیم
اهل زمین را که کدام یک از ایشان نیکوتر
از ایشان است و در مورد تبارک میفرماید
تبارک الذي بيده الملك وهو على كل شيء
قدير الذي خلق الموت والحياة ليبلوكم
ايكم احسن عاك وهو العزيز الغفور
یعنی با نیر و برکت است آن سیکه درست است
مکمل و سلطنت و او بر شمس قادر و توانا است

و این کسی است که خلق کردیم موت را و زنده کردیم را
بیت که استخوان که شما بگوئید که یک از شما بهتر است
بیت خلق کردن و ایستادگی و اخبار بر این مشهور
بر حدیثی است که اگر کسی بگوید که من عالم
و قوی که خدا بهتر است که او را زنده کند و او را مرگ
بوجود صانع و ربی موجود است بود و او را زنده کند
و مرگ بود و صانع پس چون تکلیف عبارت
و اعتقاد بحدیث و اندیشه و شین رسالت و است
و موت این و لایست و غیره و کتب از تکلف

و به نام این

و به نام این و وقت بر معرفت خالق است پس اول
و عالم را زنده کرد و بر این مشهور و حق و یقین ثابت است
و او را زنده کند و مرگ بر خلق عالم امکان و بعد از آن
و شهادت گرفت از ایشان و بعد از ایشان را
و مرگ تکلیف و امتحان داد و او را زنده کند و مرگ
اعتقاد بحدیث و اندیشه و شین رسالت و است
و موت این و لایست و غیره و کتب از تکلف
و به نام این

پس عذر ایشان در رد قیامت مسخ نخواهد شد
که با خالق بود و بر پا چو بر پای داشت گشت و گاه نشاند
پیش ما هم تقلید آید و خود را بر او گواهند بر اینست که هر
علمی چیزی حاصل نمود از روی بر اینست که حق تعالی علم را
نست که تحقیق کند غیر پس از اینست که خداوند
که عالم را بر دست در دست میگردانند و علم را بر دست
در بر اینست و علم را بر دست در دست میگردانند و علم را
ما سون کرده اند که هر که است تقلید آید و خود را
نمایند عذر ایشان در رد قیامت مسخ نخواهد شد

مجلس

اینست که هیچ ادیان پیش نرفته و عجب متناهی است
کند و غیر کفار قائل بجان قادر و صانع و برپشته و
کس صانع را ننکر نیست و در جهان است که همان باشد
صانع که در عالم دنیا نماند و برای فرات موجود است
که عارف شده اند و بر وجه یقین بجان خود و این عالم نیز
موجود است بر هیچیک بر کس ادنی شعوری که با عباد
او ممکن تواند شد و داشت باشد علم مردم را میسر
بر خود اندر کارانظر خود را پس گماشته فکر و قدرت
آبی در صنوعات آسمانی حضرت سبحانی نماید و هیچیک

که در حق نکست خلق شده است پس بشود که چون
 در یک جا منسوب شده باشد اگر چه این اتفاق
 با هم که در تحصیل معرفت غریب است هرگز نیست
 متبادر و از این جهت که در شوق انوار این دین
 در بیان میون و انوار و نورانی و صاف و روشن
 حکم بر روی بهار و مستان و صفا و صیر یک
 و اشعار و شاعران و در بیان و تمیز آن از غایب
 و حرکت سفا و اضطراب و در تفسیر و تفسیر
 و آثار و آثار و آثار و آثار و آثار و آثار

الف

معرفت و از این جهت که در شوق انوار این دین
 در بیان میون و انوار و نورانی و صاف و روشن
 حکم بر روی بهار و مستان و صفا و صیر یک
 و اشعار و شاعران و در بیان و تمیز آن از غایب
 و حرکت سفا و اضطراب و در تفسیر و تفسیر
 و آثار و آثار و آثار و آثار و آثار و آثار

اینست که
 در این کتاب
 بهر چه
 در این کتاب

پست نید بر او را پس اگر استیاده در حلقه سوی
 پس میا فرمود از برای اولین سال در اندیشه
 وانی که در کت جباری پیشکش شود
 که او بر او و دیگران که در کت است بود و کت
 آتش ناید آنچه از نه است است کت و کت
 بر او شود زحمت شاد او بر او به مهربانی و رفت
 تا منتقل شود از حالی بدوی حال تا برسد به کت
 می کند و حال این حال آنچه از کت است است
 و مقام شکال از انفس فصیح و کلمه صحیح و سایر توکل

و یا

و یا طیفه و مضامین جوارح برنگه که در معرض تحریر و تدویر
 و نیز فصل بر بر مضوی تحریر و کتانی عنوان که کتانی
 از دست او استعداده و تحصیل امور معاش و معاش
 بشناسد حال خود را از روی بصیرت و معرفت و
 می کند و ملک بندگی و اعانت تا اگر مستعد شود
 از جهت تعلیم نعمت ابدی و قابل شود از دست جباری و کت
 سلطنت سرحدی و بی بین حالت این بی نصیب
 و شانی که چشم از بهر باب بصارت پوشیده
 نسبت میدهد این بهر شاد قدرت تا مقابله که کت

بر وجه مکت خلقت شده است بسوی و بر ملا
 و خود اقرار دیده با محلی و کوچه و من که کجاست
 و من که کجاست از نو بایست معرفت کرده است و شربت
 نفسا شیر که مایه امتحان عالم است نیست بر خورده شود
 است و مرشد و دوست است بهار و بهار و روز و ماه و سال
 را بر عزت و سلطنت باقی تر از این و آن است و السلام
 کجاست فیض آینه را در پس پشت انداخته است و زمان خود را
 در امر و اجرائی و کمال و نفس آلوده میشود معرفت فرموده است
 رایت باست شده است که نور طریقه آویخته آید که باستان آید

نسخه
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

عین حق میشود و سلب شود و در تیر خلاص است که اگر کرد
 و این برای کفران عباد است که از قبل سو و قیامت است
 خود او حاصل گردیده است و اگر گریبان نور بر جبین است
 شش می نمودن نور طریقت و بجزای مشکین این است
 مرتبه تریا حاصل می نمود تا باطنی مرتبه بایست میرسد که
 اتصال بسوی مطلوب است که دیگر خلاص است و گریانی
 امکان ندارد پس چون غافل و در آید و اختیار این است
 نموده سلب این نور و نور این کجاست که اگر در سلب آید
 و آنچه سبب امکان نور تیر میماند و کجاست که امکان

انوار
 ۴

بهر شد اگر کسی از مصنوعات رنگی که شش باشد بر
اسباب و آلات بسیار و چنان که است و اینست
که کرم در پوست چرمی نصب شده که در پوست آنکه رنگت
انها نمی تواند بماند و میگویند انفسیدیم و محل بر دم
مذاقت رنگی نمی کشد و نمی گویند این رنگی که در
بیش از یک شده است و صنایع خود بخیر که
الطی او را بر روی مکت و صاف می بایستد و یا
شیکویند که این صنایع خود بخود و این صنایع بسیار است
پس چه شده است ایشان را که از این مکت خلقت

لایزال

مصنوعات بدینیه انیه که مکت بر فیه انیه مستعمل
و محل انکار نیست و خود نیزه ان رنگت انهارا ندید
تا شیز نمی بخشند و انهارا بهر چه چندی که نمی باشد رنگت
انها را و هر چه در آب می شود و محل ان رنگت انهارا نیزه
نیزه مافقیش رنگت انهارا در بر سر است و بهر چه چندی
رنگت انهارا در سر است و بصارت باطن از فیه ان عاقل
شکل که رنگ سرخ و زرد و غیر آن از انوار بر سر
صاحبان البصار ظاهر و ظاهر است و بهر چه انوار
در فیه ان قیاس بر نیات می توان بایشان فهمانید

ولی که بر همه کجاست و در تمام دنیا نیکوکاران را که باین
صورت شده و هر که نام از دیگران شنیده است هرگز
نخواهد فریب داد اگر چه انصاف و در لغت معنی است
اگر چه هم نوازند که این قدر قیاس عقلی جاری نخواهد بود
که در صورتیکه جمیع ذوی انصاف بر وجه و احوال متفقند
پس بیای کار نیست و از طاعت بان واجب است
پس در این مقام میگویم که جمیع عقلا و ذوی انصاف بر این
و ادیان متفقند بر وجه و صفات باقی اند از آنکه کسی است
چهار مرتبه از غیره با محضات ظاهره و باطنیه و غیره در روز

الحسبهم

و واجب بود و پس بر حسب اهل انصاف همین قدر کافی است
و از آن زمان بر وجه و صفات و نفس میکنیم غفلت نباشد و است
نموده و سلب سعادت و این که گفته شد باین کار و
تخصیص عزت و اقبال و آن در نفس باطنی است و او را در
مطلقات الحکامیه هر دو کار گرفته شود معلوم نیست که چه
و اعیان در وجه ایشان در اضلال و گمراهی پسید اند
است و قصد تقرب بکدام اله میبردند که این میگویند
و اعیان در حالت را بیدار بود و اگر در ضلالت و غفلت نباشد
و تشریف در آن مکان ایمان این که نشان میآید از سمع

شاید است

میشود که این جماعت خدا شناسان را باقی مانده
 بر شش هزار و یکصد و شصت سال پیش از این که
 از تربیت و پرورش شده اند و شکست میشوند و خاک
 میشوند و اثری از آنها در این باقی نمی ماند و پس از
 انسان بهین چه قدر از طریق عقل گمراه شده اند که
 عقل سلیم را بعد و حاکم است که شرف مخلوقات این
 عالم بحسب صورت و سیرت و عقول و تدبیر امور و در
 معاش و قوه افق و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و
 فهم و تخیلات و تخیله و ملکات عقلیه و غیری که

از این

از آنچه از خدا و خارج است انسان است و هیچ چیز
 از موجودات این عالم نمی تواند بر سرش گذرد انسان پس
 هرگز عقل نمیکند که پسین مخلوق اشرفی قیام شود
 بر شش هزار و یکصد و شصت سال پیش از این که
 این اجسام نامیه حصول منفعت است که عاید شود و
 دیگر از حیوان و غیر حیوان بخلاف انسان که معین است
 که وجود و حاکم است او مقصود از تغییر نیست که عقل و
 مستقل است که آنچه مخلوقی قیام است از ادوات ملکات
 این عالم بر هزار انسان عالم غایی است پس خلق شده

در وجود و از عقل
 قوه و از قوه
 خلق که غایی
 از این جهان

حضرت باقر و ایت کریم اند که حضرت سید الشهدا
 از این آیه شریفه **وَاللَّهُ يَكْفِيكَ حَافِظًا** حضرت فرمود
 اخرج من هذا **وَدَيْتُ إِلَيْهِمُ الْقِيَمَةَ** وخرجوا
 كَالَّذِي مَعَهُمْ نَفْسَهُ خَافُوا مَصْعَدَ وَلَّى
 ذَلِكَ لَوْ تَعْرِفُ لَعَدَدَ قَتْلِهِ يَمِينِ جِرَانِ أَرْبَعًا
 عالم زشت آدم و نوح و ابراهیم و ایزد قیامت بیجای
 اند مثل مردی که با یکدیگر یک یک پیش شناس
 خود را با ایشان و نمایان ایشان را استغنیای
 خود که حال بر وجود صانع و در آفرینش ناسا نیاید

ابراهیم

خود را با ایشان و عارف انوار و در ایشان را بهر
 خود هیچ کس نشناخت پروردگار خود پس این بحث
 شریف نیز مثل آیه شریفه **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ** می کنند در
 عالم بعد از آدم مثل آنکه یسوع خود را ایشان نمود و ایشان
 بر او پیش خود نماز فرمودند و بهر که مجال بیکار از هر یکی ایشان
 باقی نماند پس هر کس را که کند میگرداند و میگرداند
 شیطان را فرستاد و انسان را در دنیا و آخرت
 گردانم نظام و ثمرات اقتدار و اعمال است مسعود و کاسر
 در بطن آنجا که دست می کنند بر استخوان صاحب بدین دنیا

قبل از آنکه ایشان را این دو باب در پیش رو
است در اصل کافی مرقی از حضرت صادق علیه السلام
بعد از سؤال ایشان از تفسیر شریعت و از حدیث که
او را می فرمودند و فرمود که این حدیث در بیان
میرزا ابی القاسم القاسمی خلیفه امام آدم قدس سره
الها الذی انزلنا انزلنا انزلنا انزلنا
ثم من علیهما السلام الا ما جاء من الله انزلنا
قلنا انزلنا انزلنا انزلنا انزلنا انزلنا
فخرها کما الذی من عین و فیها له و امره جمعا

الکلی

ان یقوا فی النار فدخل افعاب الیمین فکذا
علیهم برکة و سلاما و آتی افعاب الیمین
ان یدخلوها من غیرت و من رکنه و من
کرفت قبضه ان نکات که نیست اوم را خلق کرد آن
پس بخت بران نکات آب شیرین و مشک و آب گلاب
در دایره سیاه بعد از آن بخت بران آب شکر و عسل
پس کاشت او را به سیاه پس در کمر کعبه شکرین
ترب زمین و آب کرفت آن طریقت پس با یاد او
با این شعر می پس حاج شهنشاه و پادشاه

گویند از طرف یسین از طرف شمال و اگر گوناگون
 ایشان را که بر روی در آنست پس از آنست که صاحب
 چنین در آنست پس اگر در آنست برایشان سرودند
 و اگر در آنست شمال آنکه در آنست پس از آنست
 استناد میشود آنچه در آنست و سابق که در آنست آدم
 نیز از سابقین در عالم در آنست پس از آنست
 استخوان چهارم پس از آنست از آنست که در آنست
 این در این عالم نیست غایت با آنست پس از آنست
 تشریف صورت استخوان بیان شده است که در آنست

و اگر

بعد از آنست متساوی متساوی متساوی متساوی
 مورد چنانی که گویند ظاهر نمود و کمال خود شعور ایشان
 غایت نمود چنانچه صاحب صالح را تفسیر خود از
 حضرت صادق علیه السلام روایت میکند **اِنَّهُ مُنْجِلٌ كَيْفَ**
اَلْاَبْنَاءِ وَهُمْ ذُرِّيَّةَالْجَلَّةِ فَيَرْمِيهِمْ مَّا اَرَادَ سَلَامًا
 پس حضرت معلّم شده اند که یکبار جواب دادند مخلوق چنان
 آنکه بر آنست صورت مورد پس حضرت فرمودند که خداوند
 شمال فرموده و روایت از عقل و شعور چنانچه هر چه و معلوم
 میفرموده و ایشان را جواب میدادند و در این میان آنست

نبود که بخوانید اختیار نماید هر چند که در این دین
 بکنایه از این غرض است و اینست که طایفه ای از یاران و پیروان
 شریعت که از این پیروان بسیار است و بسیارند و بسیارند
 شمال که در این پیروان بسیار است و بسیارند و بسیارند
 پیروان و طایفه ای از این پیروان بسیار است و بسیارند
 اول شریعت و پیروان و صاحب پیروی و مستحق شایسته است
 صاحب پیروی و پیروان و صاحب پیروی و مستحق شایسته است
 شریعت و پیروان و صاحب پیروی و مستحق شایسته است
 این حدیث تنبیهاً است که این حدیث است و در بعضی

در این حدیث

بیان در آیه که در بعضی است که در این حدیث
 که در تنبیهاً است که در این حدیث است و در بعضی
 این حدیث و در این حدیث است و در بعضی
 پیروان و صاحب پیروی و مستحق شایسته است
 در این حدیث و در این حدیث است و در بعضی
 این حدیث و در این حدیث است و در بعضی
 این حدیث و در این حدیث است و در بعضی
 این حدیث و در این حدیث است و در بعضی

فصل فی الجہان

نفوس را میسید است که در قبال نفوس سابقین
شدند چون باین نفوس طعنه و تهمید و تخطئه و تکیه
و ارتقا و تحقیر و تفریق و تخاص و تفرغ و تفرغ و تفرغ
برای برتری کنند و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق
علیه و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق
لایق گردیدند پس در مقام عداوت و کفری برآمدند و
پایان آن تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق
که از خلفین حضرت رب العالمین گوناگون بود و
بر دو سه اولاد و اصحاب ایشان گماشتند که اکثر

و غیور است
که از مردم
مست

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

قسم فرود بر ایشان ظاهر سازد و ایشان از
 شش طرف زمین منحرف ساخته و سنگها بر
 خود سنگ داشته با خود بچرخند و اصل نایب
 خود در بر اند و خداوند تعالی بر هر قضاوی حکمت
 چنانکه خواهد آن امتحان مبارک است و استیاز مسکن
 از طالع است ایشان را در این است محبت دارد
 پیران ایشان را ایشان را طبع ساخت برسم
 ایشان را صاحب شمال گذاشت عقیده دوم
 آنکه قبول هر یک از اصحاب یسین و اصحاب شمال

و اولی
 ج

و اولی

در تمام فرود و پنج واقع شده است اول در تمام اعتبار
 که است دوم و تمام می که ثوابت پس اصل
 در قبول اصحاب یسین اصول قرار داده است که شهادت
 است با کوشش بر روی افعان مع جمیع توابع آن از اعتبار
 به شهادت صفات شوقیه و مایه ای که تعبیری شود و صفات
 جمال و سلب جمیع صفات سلبه از آن ساحت با کمال
 که تعبیری شود و صفات طلال و همچنین شهادت
 بر سالت و نبوت رسول و نبی و ولایت و امامت او بسیار
 و آنکه بدین و جمیع توابع آن از افعان و اعتبار کفایت

آنچه مانا شده است از احکام اصول و فروع است
 ایشان بدان احکام متعلق باشد یا عبادات
 مثل احکام خمس تکلیفیه و چه متعلق بود با برعاش
 مثل سایر احکام از عقود و ایقاعات تشریعی
 مثل طلاق و عتبات و عزت و حرمت و احکامات
 در شهادت و دوا و غیر این از احکام متعلق با عبادات
 و در و چه متعلق باشد با برعاش و شمع قلایع و عبادات
 الی یوم ایضا و از سوال نگردد و شریعت و قوانین
 بر وجه کمال اخیر است زیرا که شریعت شروع در نکات

و قصاص
 و عبادات و عبادات
 و عبادات و عبادات
 و عبادات و عبادات

از احکام فروع

از آنچه شریعت بران قایل است پس کما ینکبج
 عقاید و عقاید و عقاید و عقاید و عقاید
 مسلم و مؤمن شده و از اصحاب یمن گردیده و بطرف
 یمن میل نموده و چنانچه کس نکند که شریعت از این عقاید
 از اسلام و ایمان محروم شده و از اصحاب شمال گردیده
 و بطرف شمال میل نموده که همین کما ینکبج اصل اصحاب
 شمال است پس معیار و معیار و معیار و معیار و معیار
 این و اصل است یعنی ایمان آوردن بر وجه مذکور
 با تغییر و عدم ایمان بایشین بر وجه اعتقاد و تغییر

و هر چند که گویان یکت مکر باشد از این که مکر و فریب
از جانب ربه العالمین پس هر کس داخل در صراط
پس در اسلام ایمان و اعتقاد خود سجده می کند
که تکران نمود و درشتی بحسب حاجت و شکر خدا
تحت و از این حضرت است و هر کس داخل در صراط
صراط و از صاحب شغال گردد و شغل ای بی شک و تردید
نیز نمود و زاید از این و از هر چه همیشه معذب بود و بعد
و کلمات و الیه است و خداوند تعالی عنایت عظم
صفت اول را بحرانی قیامت از فانی صفت ششم

که از هر

که از عین است و این عالم خلق فرمود چنانچه
این است که هر کس موعده که عالم که فرمود در وقت
او خلق واقع می شود و بر طریق تو بند و رسالت و انعام
مستقیم است و طاعت صفت دوم را بشوئی و قیامت
و از طاعت جمیع مخلوق فرمود این است که بسیار
کسان و دیده می شود که حقیقت دین و غیب و هر چند
پیش می شود و بر همین قیامت بنده رسد که شک نیست
نماید شود این کم سخت شوم بقضای نبی طاعت
از قبول این با نیکو استماع می دهد و این جزای نبی

در این عالم
ج

است و گاه در چندین سال به ستم و ستم
او را بجهت و تصور این است که در هر روز
که چنین حق تواند کرد و وقت بخواهد رجوع کند میتواند
و بهتر تا در این دار است انقیاد باقی است و قیام
بجای است و ریاضات شرعی این قضایات
باشد و اینها بدین نایب است که اینها
نیز شده اما قبول مقام عمل که در حق است و شایسته
از صله و رسوم و کتبه و نفوس روح و جلد و امر و نه
حق و سرگردان این از مقدمات و احوال و شرائط و غیره
اندر این

تو که نسبت به از محرمات کبیره و کبیره حق است
تأیید است و بعضی تلخیص نموده اند و غیر این
در صفای و خلاف مروت پس قبول این نوع
نسبت با صواب شمال معهود و صدق است
چکه هر فرد تابع اصل خود است و این منصفان غیر
اصل محروم شده اند این را موقوف است که هیچ
عقاید صوابی و تقدیر قبول نموده باشند مثل کفار و مجوس
و وثاق و فلک و اینها نسبت به کسی که قبول اصول
الایمان و پنج صفت حق است و جمیع شرائط و احوال که

از هر چه مطلوب شمرست با سود واقع شده است
بکس واقع شده است بر وجه شمول که واقع شده
باشد یا آنکه ^{مستحق} از هر یک است و این در ذریع
پس این اعمال فیه است که نیز بهر صورت
چه که هست قریح مستحب برست اصول است
بی درستی است بر قدر تجویز نماید مذاب ایشان
و از دست زبانه و او بود و چنانچه هر کس از ایشان
از او صادر شود و صفاتی که در او کرد و کرد این اعمال و صفاتی
فی سینه مستحب مذاب و صفاتی که در او صفاتی

و غیره

استخیت و دفع ظلم از مظلوم و اعانته مستحقین اصل
و سخاوت و دفع حرج و فقر و تنگدستی از برای غنی
و علایق این غیر این صفات و اعمال محمود و پس
چون سسته سسته عالم به حال ملایم و بدین صفات
گرفته است که هر چه میگوید از این صفات و غیره
عمل این اشخاص را قایل بود و نیاید بهر حال و نه
بایشان ایصال میفرماید و احقاق حقوق ایشان
نیست نمایان است که می بینی غالب کفار را
و معاندین این زمین و ذریع حق را که در کمال غارت

بقدر آن چه در دنیا یا آسمانی حساب است فقط
 مرض ایامات و غیر آن و چه در دنیا یا آسمانی
 معنیات آن و چه در دنیا یا آسمانی
 و غلبه و فشار قبر و غیر آن و چه در عالم برنج آرد
 قیامت و چه در عهد عشر تا فراغ خلق از حساب
 که است او آن بیا و هر سال است و چه در روز
 و در کلمات جمیع بر فرض زیادتی اعمال شده و عانی
 که بجز اینم کافی در تکلیف و توفیق این اعمال نشود
 ولی عاقبت بعد از چشیدن ثمرات و بال الهی

در دنیا یا آسمانی
 حساب است فقط
 مرض ایامات و غیر آن
 و غلبه و فشار قبر و غیر آن
 قیامت و چه در عهد عشر تا فراغ خلق از حساب
 که است او آن بیا و هر سال است
 و در کلمات جمیع بر فرض زیادتی اعمال شده و عانی
 که بجز اینم کافی در تکلیف و توفیق این اعمال نشود
 ولی عاقبت بعد از چشیدن ثمرات و بال الهی

نکته

استحکام غلبه و مستحق و خواجرت و غلبه
 عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات صحیح
 همین است خواهند شد و چه در دنیا یا آسمانی
 مقام که لازم است که ذکر شود و این است که
 بیان شده که در این بین انبیاء و اولیاء است و از این
 و ذکر خواهد شد در مقام خود که نبوت و ولایت
 جمیع انبیاء و اولیاء با خود از نبوت و ولایت حضرت
 خاتم النبیین و امیر المؤمنین است پس اصل در
 جمیع نبوت با ولایت با این نبوت و ولایت

در دنیا یا آسمانی
 حساب است فقط
 مرض ایامات و غیر آن
 و غلبه و فشار قبر و غیر آن
 قیامت و چه در عهد عشر تا فراغ خلق از حساب
 که است او آن بیا و هر سال است
 و در کلمات جمیع بر فرض زیادتی اعمال شده و عانی
 که بجز اینم کافی در تکلیف و توفیق این اعمال نشود
 ولی عاقبت بعد از چشیدن ثمرات و بال الهی

پہلے کی تصویر

[illegible]

چه که این شمال در جنتم محکمه خوانند و دو نجات و ستمکار
بنابر این ایشان نخواهد بود پس این جماعت مستثنای
از محکمات نیستند بلکه باقیست بنفس و جداگانه
حدیث شریف اند و ولایت و ایمان بحضرت
امیر تعبیر لفظی است شده است بطلان نزد مردم
میجست با اینکه ولایت سایر نامه نیز در این باب
ولایت مأخوذ است چه که لفظ باب با تعبیریه
و در بعضی حروف اصل و تولیدی و دوازده است
پس اشاره به دوازده باب است و چون اصل

بن شباهین داد
 خانه اسرار و
 چرخ بی پایند
 و خوار و سزاده
 احوال شاهین
 نفس بی راهی
 سینه سکا
 افراتین
 طین و اهل صفا
 و این سرست
 وین بر کار جهان
 طای و طبع
 فی است
 و قیام آن
 زار و ده
 خرد این قزوین
 شیطانی است
 سوره و نوح
 خیر

اعمال را از طینت مخلوق نمود و ابدان شیعیه را
را از طینتی خلق فرمود که پست تر بود از طینت
نیلین تا اضر حدیث که گذشت پس این پست
و لالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب
شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مذکور و
این تفاوت از جهت همان است که ذکر شد که
اصحاب یمن که مراد از شیعیان ایشانند
چون در جمیع اعتقادات حق که مورد اقبال است
مشایط یمن نمودند و جمیع آن اعتقادات

از سابقین قبول

از سابقین قبول کردند بجزای این قبول نمودند
شغال هم قلوب ایشان را از طینت یمن
مخلوق فرمود این است که در اعتقاد بمقتضا
همان طینت چنان بازم و ثابت اند که بر
غایت کنند و کان مذاهب و ادیان و ملیت
ایشان شکست و ارکان اعتقادات ایشان
واقع نمی شود ولی چون در مقام عمل طاعات
و عبادات و تریب از مخرجات محمل این است
از متابعت سابقین مشایط یمن میسر

در زید نه و بقدر اعدا و نفوس اختلاف در قبول
ایشان از حیث خصوصیات اعمال که نسبت
تفاوت در مقام تقریب خطا ایشان واقع
میشود واقع شد پس نه او نه متعال هم چه
مقتضای قبول ایشان در مقام اعمال بود
طبیعت خلقت در این عالم ایشان غایت
فرمود و بسبب همین تصور بر او در این عالم
صرف تعلیم مخلوق فرمود و بطبیعت است
از تعلیم مخصوص نمودن آنچه در این

تفصیل کردیم

تفصیل گشت پس این حدیث هم دلیل است
برائیکه این امتحان وارد در این حدیث شریف
و امتیاز اصحاب شمال از یمن بحسب اعتقاد
واقع شده است نه بحسب عمل یا تشریک
چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طبیعت
قلوب و ابدان ایشان واقع نشود و از جهت آنکه
بمقتضای این حدیث هم بطرف یمن میگرد
و از اصحاب یمن گردیده و در نزد شیعیان
و مجتهدین محسوب شدند تقریب دیگر آنکه

حضرت ابی جعفر و این حدیث ابی الحجاج فرمود
 که پس ای شیعیان ما را از این حدیث
 و هر قبیلی میل میکند بسوی بدان خودی و بهای
 شیعیان ما میل میکند بسوی راست خود پس
 در مقام میل بسوی راست قلب را تخصیص از
 اشارت با کلمه بحسب ابدان و متابعتین بزرگان
 تصور خواسته و زیاده تقبیله را بدارد و نگذارد
 که اصحاب یمن بمحض قبول رایت ایمان بحسب
 اعتقاد از این نجات شده اند و هر چند بحسب

از این حدیث

از این معاصی باشند این بیان اگر چه حق است
 ولی مؤمن نباید اعتقاد بر اعتقاد صرف نموده و قیاس
 خود را مرجع شود و بهین اطمینان خود را در محاکمه
 و محاکمه معاصی اندازد چه که خامیته بخیر بر حاکم
 آن است که بتدریج سرایت و سلب اعتقاد نیز
 میکند و آن را با وادی کفر و انجادی اندازد پس
 اول السبب کثرت معصیت و توجع شری این است
 می شود و چه که هر چه کثرت پیدا کرد مملکت و مصلحت فاسد
 میشود و نفس را و انس پیدا میکند و هر چه محال

و مکر نفس گزیده نظر نفس حسن بنمایند چنانچه
ویده میشود و بعضی اشخاص انواع صفات برتر
و مع ذلک در نظر ایشان ستمش نیک بنمایند و
او را بر کس می بینند نگاه میکنند پس در تکیه قیج
برداشتند از قیج و آن قیج نیکو حسن نمود
پس هر چه که اقتضا است قیج میشود چنانچه حکم
تقصین است و این معین است که عبارت از تقصیر
معصیت است و مینماید عبارت به غفرت شده
اعتقاد نیز سلب میشود و این معین کفر است چنانچه

مکلفی

مکلفی را می بینی از خلق که بواسطه کثرت مجامعت
با این محاسن و کفر و مانوس شدن با افعال مجرمانه
جلسه ایشان عادات و محاسنات شیخ نور و نظر
ایشان قیج میشود که اگر در مجالس اینها ذکر می آید
عبادت و تجنب از معصیت و عادات از عادات
شرعیات مثل نماز و طهارت و آید از روی اجابت
میکنند و صاحبان از عادات و محاسنات
میدارند و بیکدیگر در محاکات او پیشکش میکنند و
همه و کفر می نمایند و هر کس که است شیطنت

نور انبیا و شمس بیدار شدن جماعت کنگر است
که کافر شده اند بایات پروردگار ایشان که بگویند
علاقات رحمت پروردگار پس جبهه و باطل
علوی ایشان پس با پنجاه هزار دست
برای ایشان میزانی که اعمال ایشان موازنه شود
بلان میزان چنانکه اعمال ایشان باطن شده است
پس در جهنم فاضل خواهند شد بدین حساب
تا شد ترجمه ایشان شریف پس این شامس ^{کلیک} میگوید
نفس امره شود گرفتار نمی شود مگر از همین طریق

در معاصی

در معاصی پس شیطان اول وسوسه میکند که اتفاقا
تو درست است و عاقبت تو بخیر است چند روزی
کام نفس بر او بعد تو به خواستی کرد این چاره انفعول
هم مغرور باین وسوسه گردیده و در دام شیطان گرفتار
میشود تا سرساخته او را بقتل میگرداند و بدین ادا سنگ
نثار در میان تفصیل که گذشت بجهت آنکه از جمله ارباب
توبه یکی پشیمانی بر مافات است از طاعات و بر ما
واقع است از محرمات و غرم بر فعل اول محرم بر
عدم ایقاع ثانوی در صبح عرواین پشیمانی و غرم اول

حالت نفس شود و محض این پس کی واقع
خواهد شد این حالت از برای این چهاره مسکن
مسلوب الاقمار و قبل از این هم گذشت که عالم
از جهت تکمیل عالم در خلق شده است و مردمان
عالم خاکی مختارند چنانچه در این عالم قابل مختار
بودند پس گاه هست قبول آن عالم را بجهت
فعلی یا قیاسی یا فعلی تغییر و تبدیل میدهند مثل
لباس و این با عود که از برای اسرار و عواید
شده بود که خداوند تعالی سعی از اسرار اعظم خود

فنایت از خود بود

فنایت فرموده بود که بپایان مستجاب الهی
شده بود و در مطلب که میخواست و خدا را با این
در این مطلب می خواند استیجاب می پذیرفت و در
زمان فرعون واقع شده بود و می شد بسوی فرعون
پس و قیام حرکت کرد فرعون و صاحب موسی
و صاحب موسی پس عایش کرد فرعون از بلعم
که دعا کند بر موسی و اصحاب موسی که خداوند
جس کشت ایشان را از برای فرعون پس سوا شده
بلعم بر چهار خود و سخته اند که برود و طلب موسی را

حداستماع کردار رفتن پس شروع کرد و درین
حدا پس خداوند متعال این حد را جفت و در
گشت و ای بر تو ایامی که شکی نیست با تو از جهت
آنکه نفرین کنی بر پیغمبر خدا و جماعتی از مؤمنین پس
قبضه شد و آن قدر بر آن حد زد که آن حد را مرد
پس خداوند متعال هم او را سطر و در کاف خود فرو
وان اسم اعظم از زبان او سنج فرمود و زیاده
او محو نمود و او را در مراد نمود و ضالین و ضالین
چنانچه خالق متعال قرآن مجید را از حال او

پس خداوند متعال

میفرماید که ای پیغمبر و ائمه علیهم السلام
اینها ایاتنا فالتسلح بها فاتبعوا الشیطان
فکان من الغاوبین و لولا اننا انزلنا لکینه
اخذوا فی الارض فاشیع هویر فمثلک مثل
الکلبان محمل علیهم نالهمث او نالهمث
فلک مثل القوم الذین کذبوا بالایاتنا
فانقصوا القصص علیهم یتفکرون
ترجمه یزانی و ای این است که تلاوت کن ای پیغمبر
بر ایشان خبر کسی را یعنی بگویم با عود که اویم

با آیات خود را یعنی تو هم اسم اعظم خود را پیش
و منقطع کرد خود را از آیات و اسم اعظم می بینی
صدور نمود که باعث شد که سلیح کنیم و بگیریم از او
ان اسم را پس شمن شد او را در دایف و قرین او کرد
شیطان پس کردید از کفر با ان و اگر میخواستیم
برای تموقع و بلند میکردیم او را یعنی مقام او را
نزد خود و مکن بسوا امتیاز خود میل کرد و بسوی دشمنان
کسی که همیشه مخالف خواهد بود در دنیا و متابعت کرد
خاسته های انسانی خود را و بعضی آیات ما را که میبرد

پس

پس از این جهت ضبط نمودیم عمل او را پس شمن شد
شمن کلب است که اگر حاکمی بر او نباشد میکند یعنی
اخراج زبان میکند به تنفس شمرید و اگر در بحال خود
بگذری نیز نباشد میکند یعنی حالت او بر یک طرف
که حله و عدم حله تغییر در حالت و صفت او ایجاد کند
شمن بمعنی امثال او که و عطف و ارشاد و تأثیر در صفات
و کمالات او میکند این شمن قوی است که کذب کردند
آیات ما را پس همان برایشان این قصص را شاید
ایشان در مواجب خود و فکر کنند و برایت قیام

بگویند و در وقت کرب ایات آتی گرفتار نگردد و بگوید
 سر آید پس بایا ایات عاقبت از دست نماند
 بوسه نفس اماره و شیطانی که بکارها از طریق
 اعمال اخلاف نوزید و بحسرت و انگی روز قیامت
 گرفتارند خداوند تبارک و تعالی میفرماید و انقلبه
 بقرآن الحاقه فی حشر الامر یعنی نبرهان پیشانی را
 به هم برآز و در حسرت و ندامت یعنی روز قیامت
 زمانیکه اگر گشت تباه شده امر و عاقل را منکر کرد و دیگر
 واقع شده است در این دنیا از خیر و شر علاوه بر

اینها

در ضحکه عمل معاصی اعتقاد و راست بدین ندهد و حجت
 اعتقاد و بعد از شنیدن شرای اعمال و مغفرت
 این ملاقات پروردگار نماید ولی چه قدر افعال در
 حق و سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود اگر
 کناه بپوشند شرمساری هست و در حجت نیز جزیه
 او کسایک که موقف با اعمال بود و اندک است خواهد بود
 بهجت که در آخرت مثل نیاید درجات خلق تفاوت
 و تفاضل است و هر کس بقدر اعمال خود از حسنات
 ترفع درجات و نظایر تفاوت خواهد یافت و بهمان

نسبت در ماکل کشف رب و منک که در کتب و غیر این
 بهر دست خواهد کرد و چنانچه خالق متعالی جل سوره
 قرآن عزیز میفرماید **اللَّهُ كَيْفَ أَفْضَلُنَا مِنْكُمْ**
عَلَىٰ عِصْرٍ وَاللَّهُ تَعَالَىٰ أَلَمٌ عَمَّا يُشْرِكُونَ
تَفْصِيلًا یعنی بهین می بیند که چگونه تفصیل
 و ادیم در دنیا بعضی ایشان را بر بعضی دیگر برتر است
 بزرگتر است از حیث درجات و بزرگتر است
 از حیث تفصیل خصوصاً فرمودند چنانچه حدیث است
 مجمع است که مابین اعدا درجات جنت و سطر

در کتاب

است متعلق بهین است و زمین است پس زهی که چنانچه
 و کم نصیبی که بهرجهت لذت چند روزها و نیای بی اعتبار
 از علم و درجات و علمی بهشتی و آنچه تیر لذات و سلطنت
 بهشتی است بهر ارشده قانع باونی درجات و لذت
 کرد و در ابد الابد و در جهان درجه و انبیه و نیام و روز
 و فضا البعد از ضیاء و جنتا من من ضیاء **تَفْصِيلًا**
 اگر این تفصیل است باب شورش و شیرین که در این حدیث
 شریف است آنچه حدوث و حصول و احوال و احوال
 متفاد و سی است در انفس که داعی شود و قبول

شراره قلم امتحان کبیر میل بطرف خبر حاصل
از اقتضای ابشیرین میل بطرف شراره کشتا
آب شود و قبل از آنکه در نفس بیان نیاید است که
امتحان در میان آدم و میان تنگه و در واد و خلق
از کس قبول خاصی پس آدم هر وقت آن قبول در دنیا
عالم بحسب طینت خلقت یافتت یا غنیمت
مقصود و همین بود که خداوند تعالی جل جلاله
واجب و اقتضای غیر و شر بر وجه مساوات فرمود
بعد کلاف قبول نور و الا قبول عمل در امتحان

نظم

ان صورت چهره می شود پس آنچه در این حدیث
ست از تفصیل معنی اجمال سابق است و این نیست
عنایت خلقت و تزیین است که از جهت امتحان در
عالم فرنیات گردید و این غیر از عنایت خلقت
این عالم است که بخبرای قبول ان عالم ضایع
میشود و چنانچه صاحب کانی در کافی از ابی عبد الله
روایت کرده است که حضرت فرمود **مَنْ رَأَى الْخَلْقَ**
لَشَرِّهِ لَسَمِيَ الْمَرْءَ فَاِذَا وَاَدَّاهُ اَنْ يَخْلُقَ
مَوْجِدًا اَقْرَبَ مِنْهَا قَطْرَةً فَلَا يُصِيبُ

بَقْلَةً وَلَا تَمْرَةً أَكَلَتْ مِنْهَا مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ
 إِلَّا أَخْرَجَ اللَّهُ عَنْ جَنَّاتٍ مُؤْمِنِينَ
 ترجمه حدیث آنکه هر سبزی و میوه در بهشت هر چه باشد
 حقیقت که نامیده میشود مَرْن پس هرگاه
 اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را بر
 ارض و زنت قطره پس نمیرسد آن قطره هیچ چیز
 ماکولی را و هیچ شرمه و میوه را چه بخورد او را مؤمنی
 کافری مگر آنکه بیرون میآورد و خداوند عزوجل
 از سبب او مؤمنی را حاصل مطلب آنکه آنچه از

بنی

از اخبار کبریا که دلالت میکند بر استکمال و امتزاج میآید
 و شراب طینت از دو مقتضای مستفاد پس هر چه از
 طینت از دنیا عالم فراتر است که از جهت امتحان مخلوق
 عنایت شده است و آنچه دلالت میکند بر خلقت
 طینت بعضی از طینت علیین و بعضی از طینت مؤمنین
 از اسباب همین کشته گیان آمده دین و بعضی از
 همین شکل معاین دین مبین و دشمنان آمده
 معصومین پس مراد از این خلقت و طینت خلقت
 و طینت این عالم خلق و اختیار است که هر برای

انچه قبول شده است در عالم قدر برترتیب و مرتبه
مراتب برون استحقاق از خالق علی الاطلاق
شده است در سابق علم اشاره این کردیم بقیه
ششم آنکه چون اصحاب یمن و شمال از عالم
ناسوت بیکدیگر قطع گردیدند پس بعضی از اصحاب
یمن از اثر مجاورت افواجی اصحاب شمال غلبه
در سلک فساق و مجارسلک گردیدند مستحق
تاویب و تعذیب خالق گردیدند و بعضی از اصحاب
شمال از اثر جوار و بدایه اصحاب یمن در اعمال خیر

مکمل

میل نمود و عامل بعضی از طاعات و مبرات و تحقیق
با خلاق نیک گردیدند ولی چون اصول و معنی
اعتقاد است و بر عمل کنی اصول خود را هیچ باصل
نموده است در ترتیب ثواب و عدم آن پس هیچ
اعمال خیریه ای در شمال چون از اثر اتصال اعتقاد این
ناشی شده است و بناویب و ارشاد قولیه یا عملیه
موصول پذیرفته است پس ثواب آن اعمال کارگر
بایشان است و در نامه عمل ایشان ثبت خواهد شد
و خود اصحاب شمال بسبب تنفیص اعتقادات حق

شرعی که اصل در صحت اعمال است از ثواب این اعمال
محرور خواهند ماند همچنین جمیع اعمال شرک در
اصحاب یمن با انوائی اصحاب شمال حقیقت شده است
چنان اعمواء قولاً واقع شده باشد و چه فعلی که
ببوی اصحاب شمال خواهد شد و در تمامه عملی باشد
خواهد کرد چه که جمیع شرور و عملیه نیز راجع ببوی اصل
خود است و این عدم اعتقاد بر حسب حق شرع
اگرچه عامل این شرور را از اصحاب یمن نیز باشد
عمل شرعاً نیک خواهد شد و از این بیان شیخ

فی این باب

معنی اخبار یکبار از معصوم وارد شده است که در روز
قیامت جمیع اعمال حسنه معاندین مذنب حق را
بر مؤمنین خواهند داد و اعمال سیئه مؤمنین را بمعا
ین حق خواهند داد و حاصل آنکه اگر شرار باشد این حق
این ضلال را اگر چه نسبت باطل ضلال به راست از جهت
اعتقاد که شر و صحت اعمال است ولی این اثر نیست
بیاورین و در حدیث این ضلال باقی و برقرار است
و همچنین اثر انوائی باطل شمال و معاندین ضلال
این حق را اگر چه نسبت باطل حق بعد از تعذیب و مشیت

و بالان اعمال با جبره ان اعمال تو بود عالیا بشقا
 شافین مرال بیا منشو و خواهد شد و ایشان
 بشو و نسات و شیتن و است بقای سرایه ایمان کن
 استقامت است فایض بر ایند کرده و طه آن اثر
 با غویا و ضلین مرین بر قرا خواهد دند و بیا
 معاصی و شوم و حاصله از انوار ایشان و زمانه عمل
 ثبت و منشأ تعذیب و انحراف ایشان خواهد کرد
 این بیان و ترتیب آثار از هر نین و صورتی است
 که بدایت و غیوایه و استقامت و شوم و کرده و استقامت و رهب

کمراند و الا

کمراند و الا تفتیه منکس و اصحاب بین شمال
 اصحاب شمال بین خواسته کرده و اثر که ام بر حق
 خود و مرتب خواهد شد و در سابق گذشت که این عالم
 از جهت تکمیل عالم در پدید آمده است و ممکن است که
 این عالم سعید عالم در تقیج افعال خود شقی شود و شقی
 عالم در بحسب افعال خود سعید شود چه که سلسله اعتقاد
 هنوز باقی است تا در قیامت **تنبیه مهم**
 اگر انگیزد فروخته شد از جهت تمام تکمیل مرتبه امتحان
 تبیین است برات تکالیف عباد و احکام شرعی

بامید و معاود که گوید و واقع فور محض و مطلق
صرف است و حسب ظاهر کمال کسب و
شش است از حقیقت این فور بسبب صاحب شهرت
نفسانی و تعب از سلامت قرب رحمانی و این در راه
بصورت تاریخی دیده و از داخل این باب و امتناع و
این است که سبب عالم تحلیف و من صاحب که در این
مصادیق اصحاب یسین است و جمع تکالیف شرعی
که بنده از همان آتش از دست است بقدر طاقت و شرف
شمار میشود و کمال شوق و غلبه که در کمال جانان

یا ابراهیم

آرد از حق او نور تبیین میفرماید که از این تکالیف و
عبادات حق و لائق حاصل میکند فوق جمیع حظ و
لذت چنانچه که گشت به تعبیر از او فوت شود تمام
و منتهی شود فوق جمیع الام و منکرات و بهین است
حال از نسبت بسیار عبادات و طاعات و اگر در این
در مصداق اصحاب شمال است این مورد نظر شد
و هر یک از او امر الهیه که یک آتش شریک است
و حال آنکه شریک است و در حال او با صعوبت و از او
نفس آمار شود و در شیطان زبیم شود و مخالف و قاتل

از سفر حج که حکم حاکم حقیقی است و در آن برین است
 بجان و ذاب ایمان در سفر بسوی معاد و کمال
 که حکم حاکم مجازی است و سراف کز آن میگذرد
 انجلیح شصت نفس این چهار روز در آن شتاب
 و در آن بیایدی انگیزه و در صریح از تمیز حق و باطن
 نفس و کوه از صبح تا شب تمام در خدمت
 امر و نظام سجده و سر و قیام و افتخار زیور زود از
 خدمت خالق بی نیاز با تمام چند رکعت نماز که گذرد
 ایمان باو استیلا می یابد و مایه غم سرده می درماید

ایمان است

ایمان است انحراف میورز و متفر است از جهل و غی
 و بصیرت و کمال حکام شریعت که مایه نیات روح
 خلوص و نعیم است و جان نشان است و در جلوس مجال
 حق و مصیبت و در حق سر و فو اشنای عاقبت که
 موجب سوء اخراج و عذاب الیم است و حق
 قبول امر معروف و نهی از منکر که از واجبات شرع
 انور است چرا که هر سجده و طاعت مینماید
 حکم ناکت الفلک انحراف و در زید و بر سبک طاعت
 طراقت غضبناک میگرد و در مقام ابرض از غم

شیرین است

والتحاب عكر كذا من فضات فائق كبريت
چون حماله العصب جيل السراحت بركش
از روی بهاد و جوش و گرونه انداخته مثل صفا
فیل از جیل بایل قهر و غلبه بیل نیاید بشیده و حد
بر تحریک کینه است و درین می آورد و با آن می کند
و فرساخت می کرده و همچنین است قیاس در سایر
افعال من **اعوذ بالله** و شریع انفسه **الله**
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
است که حضرت فرمودند **لَا أَوَدُّ أَنْ يَكُنَّ**

سجده

عقل الخلق بغيرهم بين بيده فقال لهم من
وتكم فاقول من خلق رسول الله وآله
المؤمنين والائمة فقالوا انت ربنا الله
العلم والدين ثم قال للملائكة هؤلاء
حملة ديني وعليهم أمانة وفي مسؤولون ثم
قال لي آدم قروا بدين الراسية والهيكل
التقوى والولاية والطاعة فقالوا نعم ربنا
اقربنا فقال الله للملائكة أشهدكم أني ملائكة
شعيل فاقولوا لا نقول نعم لأننا نؤمن بما نؤمن

یعنی و قتیکه را و کرد و خالق متعال انیکه خلق کند
خلق را رحمت ابرواح را پیش روی خود پس
گفت از برای ایشان کیست پروردگارشان
پس ایا کسیکه خلق کند رسول خدا و سرور اولیا
و الهه دینی بودند پس گفتند که توانی پروردگار ما
پس متحمل فرمود ایشان را علم و درین پسین جمله که در
ایشان ماطان دین و علم منته و امین ای منته
و خلق شغال کرده خواهند شد و فریاد است که با ایشان
چه کردند پس فرمود بنی آدم که ترا کنید از برای خدا

یا رب

بر رویه از برای این پس لغز و لایت و اعانه
پس گفتند بی ای پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود
خداوند از برای ملائکه که شاهد باشند پس علی که
عرض کردند شاهدیم پس خداوند فرمود این
شهادت از جهت آن است که نویسد فرشتگان
که ناخالص بودیم از ربوبیت خداوند متعال و ولایت
رسول مختار و ائمه اطهار و از این حدیث توهم
نشود و خلاف آنچه ذکر شد در سابق از اینکه روح
طیب و طاهر خبیث بر غیر از زبان و لسان و آن بزرگوار

قبل از پدید آمدن خلق مشغول بود و بدو قدم قدمی
 که در این حدیث است که گفتند که او را که
 که خلق ایشان را در تحت ایشان را پیشین
 و معلوم است که در تحت ایشان قبل از خلقت ایشان
 صورت پذیرفت که نیست با روح ایشان
 مرد و این آن است که گفتند که او را که در
 اجسام خلق و باید بخاکت جسمی جمع فرمود
 در روح معنی از این اندیشه و حاصل آن خلقت
 و خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت

خلق مشغول

خلق مشغول روح خاتم انبیاء و مراد و صیاد و آنست
 وی را از این ارواح مقدم خلق فرمود چنانچه در کتاب
 گفته شد و خلقت اجسام فرمود این خلقت این مخلوق
 آن را مظهر از همه انبیاء و او صیاد ایشان نیست
 از اشیاء عالم اجسام کرد انبیا از جهت مکتبها یکسان
 کنایه اش که آنهارا دعا و **ملی** انچه از این حدیث
 استنباط می شود آن است که در مشایق عاقل
 شایسته گرفت خداوند بر او را نبی آدم بر بیتی خود
 از حدیث سابق مفهوم میشود و آیه شریفه هم بر همین

مساحت و ارد آن است که نفسانی خود نمی
آید در است با گرفت بر اقرار ایشان و میشود مگر
بعد از شناخت نمود با اینکه چه ضرر دارد که در دستهای
واقع شده باشد **اول** اول حدیث است باین حدیث
شریف و دوم دلیل حدیث است بظاهر آیه شریفه
ولیل جهنم متوجه اخباری است
که دلالت میکند بر اینکه حضرت رسول ص و حضرت
امیر از یک نوع مخلوق شده اند پس تفاسیل معنی
فرا بعد است و ای فرقی است که با باری تعالی و مخلوق است

الفرق

از مخلوقات اشرف و اخباری که دلالت میکند
بر اتحاد و توحید از طرف خاصه و عامه در کمال کثرت
است که متفرقا اصحاب حدیث و اخباری است
کتاب خود فرموده اند که از جمله ان اخباری است
که صاحب غایه الزم که از اخبار اصحاب است
کتاب خود را باین اخبار زینت داده است
و بعضی از ان اخبار را که از طرق خاصه روایت کرده است
در رشته تحریر می آوریم و در حقیقت عدم تطبیق در میان
ان ترجمه ان انکشافی نماییم و هر کس بخواهد بر اصل

مطلع شود و رجوع کند با رسول آن کتاب **الحمله**
 ان اخبار خبری است که از محمد بن علی ابن ابی
 روایت میکند و طریق آن روایت میرساند
 علی بن موسی الرضا که آنحضرت از طریق بابا خنجر
 بسوی علی بن ابیطالب که آنحضرت فرمودند که
 رسول خدا فرمودند **خَلَقْتُ آدَمَ وَ عَلِيَّ بْنَ**
أَبِي طَالِبٍ مِنْ عِلَّةٍ وَ عَلِيٌّ شَدِيدُ الرِّبَازِ كَيْفَ
وَ أَزْجَلُهُ اننا خبری است که نیز از ابن ابی
 روایت میکند و میرساند طریق آن بسوی ابی

پس از آنکه

پس از آنکه گفت شنیدم از رسول خدا که
 میفرمود که خلق شدیم من و علی بن ابیطالب از
 یکت نور تسبیح میگردیدیم خدای تعالی را و نزد و سرش
 پیش از آنکه خلق کند آدم را به و نیز از سال پس
 و عقیده خلق کرد آدم را و فرمود این فرزند را در صلب
 آدم و تحقیق کرد آدم که بن شد بهشت را و در صلب
 او بودیم و تحقیق که هست گماشت آدم به خطبه و
 ما در صلب او بودیم و تحقیق که سوار شد قوح بر سفینه
 و ما در صلب او بودیم و آنست آنحضرت ایضا میفرماید

آتش باد صلب او بودیم پس او را که خداوند
 نقل میاد ما را از صلب ظاهر و بیوی ارحام
 ظاهر و باطنیست پیدا را بیوی عبد المطلب پس
 منقسم گردانید و نصف پس قرار داد و صلب
 عبد الله و قرار داد و خلق را در صلب علی طلب
 و قرار داد و درین نبوت و برکت را در قرین
 فصاحت و شجاعت را در شوق نمود و از برای ظهور
 از اسما نمود پس صاحب مرش محمد است
 و من محمد و خداوند علی است و علی بر ابیطالب

شماره

علی است **و انجلد** انصار و ائمه است که از شیخ
 موسی علیه السلام روایت کرده است و شیخ است
 و اسطوخاریم علی النقی روایت کرده است
 و این حضرت از ابا و خود امیر المؤمنین از علی
 بن ابیطالب روایت فرمودند که حضرت رسول
 فرمودند علی خلق فرمود و ما خداوند متعال قرار
 از نور خود صیقله خلق کردیم پس که داشت
 این نور را در صلب او پس رسانید این
 نور را بیوی عبد المطلب پس منقسم شد بر او

عبدالمطلب بن هاشم و قریب
از انبیا علیهم السلام و نبوت کریم
من و سلامیت ندارد و حدیث مکرر از بزرگان
که کسی که انکار کند نبوت قرآن انکار کرده است
نبوت را و کسی که انکار کند نبوت مراد از انبیاء
خداوند متعال را و در این **فصل** حدیث است
که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم
روایت کرده است که حضرت فرمودند که گفت
و تبارک و تعالی خلق کرد و فرمود که این

فرمودن قرآن

فرمود آن نور را از نور عظمت و جلال خود و آن
نور را بر دو عالم لا یوتیه الا نبی که سبقت نکرده بود
بر آن نور هیچ نور و همان نور بود که تجلی کرد و گوشت
طوبی بر موسی در وقتیکه طلب رویه نمود و از خدا
متعال پس تاب دیدن آن نور را و پس
پیشش شد و انست و این نور فرمود که بگویند
پس چونکه از او حکایت کنند بگویند که از آن نور
قسمت کرد و آن نور را بر دو چیز پس خلق کرد
از جز اول محمد را و از جز دیگر علی بن ابیطالب

و خلق نکرد است از این نور خیرین و در کمال
خلق کرده ایشان را خداوند اعلا قبل و بعد است
خود و میدارد و در ایشان نفس خود از به خود
و صورت فرمود ایشان را بر صورت ایشان
و قرار داد ایشان را امین از برای خود و شاهد
بر خلق خود و خلیفهای خود بر سید و کار خود تا آخر
حدیث و چون باقی حدیث از شاهد تاج بود
بهین قدر شد و جمله آن اخبار خبری است
که اسناد آن را میرساند با ابی جعفر محمد بن عثمان

ابا و محمد بن

ابا و محمد بن عثمان حدیث فرمود که خداوند متعال
و نبی و خیر او و هیچ شئی را معلوم و نه مجهول پس
اولین شئی که ابتدا کرد را خلق مخلوقات این بود
که خلق فرمود محمد را و خلق کرد ما ایل بیت را
با او از نور عظمت خود پس متوقف فرمود ما را و
خضر آمد و حضور خود تا آخر حدیث و جمله آن
اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه السلام
مصلح الاقوال روایت کرده است و آن حدیث
طویل است و آنچه متعلق بتمام است این است

که حضرت رسول اعظم خود عباس فرمودند
ای مردم قتی که را در کرد خداوند یک خلق کند
ما را حکم کرد بجز پس خلق فرمود از آنکه در جمعی
پس مزوج فرمود آن نور را بان معین خلق
فرمود مرا و برادر من علی را و فاطمه و حسن و حسین
را پس بگویم که تسبیح سیکویم خداوند اصداد
وقت یک تسبیح نبرد تقدیس سیکویم و را در
وقت یک تقدیس نبرد تا آخر حدیث و این جمله
انما انسابی است که از بهر اثبات تقدس

نورانی

پنجم و در مرض بیان خواجگاه و بیان شد که انبار
این باب بر تشریح او در است از طرفین
که محل انکار نیست **جواب** این است که
این انبار تقی قبول است و هیچ شک نیست
که همین انوار از یک نور نطق شده اند و از یک
اصل نشو نموده اند ولی اصالت اصل اتحاد انوار
بحسب بدو ذات نمیکند بر تساوی مرتبه غایت
و او سیار در سرور اگر نم نیست بهیچ مراتب
تفضیل چه که سباب ارتقاء شمع و انتقال

مراتب منحصر و انوار خلقت و علم و طینت
نیست بلکه می شود که از یک وجهه و وجهه شش
حاصل باشد و اینهاست و یک تفاسیل واقع شود
مثلا افراد انسان در پیشگاه یکدیگر در مرتبه مسا
و است و نمی توان از این مساوات استدلال نمود
بر تساوی مراتب ایشان از جمیع حیات بلکه
خاتم انبیاء نیز در این مرتبه مقتضای این شرف و تفضل
ایمانا انما یترک با جمیع افراد است و مرتبه
مساوات دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد در آ

است با

است با آنحضرت در فضیلت و است
پس می گوئیم این انوار مقدسه و این اشباح
مطهره و مقتضای اعادیت طینت و اخبار و
در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف
مرتب نسبت باین دو اصل هر چند درجات
اقدس نبوی مرتبه فضیلت دارند بر این افراد
از جهات دیگر غیر از این و وجهه پس از فضله
از مرتبه منصب نبوت افضلند از مرتبه منصب
رسالت افضلند از مرتبه منصب خاتمیة مهند

از جهت اتصال منصب امامت و ولایت انفسند
از جهت مرتباً بقیث در اعلیٰ است که هیچ
علمی با و سیای آن حضرت رسیده است
بسیج علمی از علوم نشده مگر توسط آن حضرت
و گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت ایزد
از انبیا **مکین** و **مکین** و **مکین** و **مکین** و **مکین**
رئیس دین و مطاع بودن بر پایه حقانیت
می توان که این حدیث منزلت بر این مرتبه
و افضل بود و به جهت افتخار و سیایات نمودن

لکن او را

این افراد باین نور چشم و روح منور که از حضرت ظاهر
او واقع شده اند علاوه بر این بیانات و تقریبات
این توهم متوهم اجناد و در مقابل جماع و حق
سیج است چه که تصحیح کل علمای اسلام و نسو
صبر به است بر فضیلت مرتبه عالم انبیا صلی الله علیه
بر همه القوس و سایر ادیان و بتکلیف اخلاف کرده است
مگر یک در زمره علامات واقع شده اند و از این
سبب حاج کرده اند که اقوال ایشان از غیر ایشان
استماع حاج است و **انجلد** و **انجلد** و **انجلد**

بر افضلیت مرتبه حضرت نبوی می کند حدیثی است
که صدوق علیه السلام روایت کرده است از عیسی علیه السلام که
بنی یاسی را روایت میکند که گفت شنیدم از محمد بن
عرب از پدری که گفت رسول کردم از حضرت
جعفر علیه السلام گفت که پدر من رسول الله
فی نفسی مسئله او پدر انا استلک عنها
یعنی گفت حضرت که این رسول خدا در عین
مسئله است که ما خود داریم سوال کنیم از شما را
نوفقال این شیت احببتک بمسئلتک

27

قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَ فِي شَيْءٍ فَاسْأَلْ بِهِ مِنْ نَبِيٍّ
 إِمَامٍ بَعَثَ فَرَمَوْهُ لَهُ كَمَا كَرِهُوا مِنْ حَرَمِهِمْ
 إِمَامٌ نَوَيْسٌ أَرَادَ سَأَلَ كَيْسَ أَرَادَ كَرِهُوا
 سَأَلَ كَيْسَ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا نَبِيَّ رَسُولَ اللَّهِ
 وَيَا نَبِيَّ اللَّهِ حَرِّفْ مَا فِي نَفْسِي قَبْلَ سَأَلِي
 قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَالنَّبِيُّ إِمَامٌ مَعْتَقٌ قَوْلُهُ
 عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِيَوْمِئِذٍ وَقَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَكُمْ أَلَسَ الْيَوْمَ قَدْ بَطَلَ
 نَبِيُّكُمْ ﷺ كَيْسَ حَرَمَ كَيْسَ كَرِهُوا مِنْ حَرَمِهِمْ

بر چه چیز میبختی آنچه در نفس من است پیش از آنکه رسول گو
ای چیز را از تو حضرت فرمودند بعد از آن و فراموشی
که خداوند از برای من قرار داده است این است
قول خداوند عزوجل که میفرماید که بدرستی که این
اسال عذاب بر قوم بود ایست تذکره و
و اعتقاد است از برای من و من پس معنی از
بر کسی از من پس که میبخت صوابی است و ما
علامات از شهادت و چنین قول رسول خدا ص که فرمود
انقوا عن رسول الله و انصروا رسول الله و انصروا رسول الله

بر کسی

درستی که من نظر میکند بر خداوند متعال
قال فقلت لئلا يا ابن رسول الله فاحش
بشغلي قال اوفدنا ان شغلنا عن رسول
الله لا يطيق حمله علي بن ابي طالب ع
خطبه الاغتنام من تلح الكعبة مع قوله
و شدت يد و ما ظفر منته في تلح باب القوم
والرعي بي و قد اذ اربعين ذراعا و كان لا يطيق
حمله اربعين رجلا و قد كان رسول الله
يوكب القرب و البغلة و الحمار و كلب ابراهيم

المعجزة وكان ذلك دون حجة في القوة والشدة
يعني این حرب گفت که پس گفتیم باین رسول
پس خبر ده ما بستمند من حضرت فرمودند
ای این حرب اراده کرده که سوال کنی از رسول
که چرا طاعتی نیاورد و حمل او را علی بن ابیطالب
در وقت انداختن اسلحه و شهبای قریش
پشت بام کعبه باین شدت و قوت که حضرت
داشتند و بظهور آمان قوت از آنحضرت
در کندن بای قوس از قلعه ای خیر که ممکن نیست

ن

این طاع بود و انداختن حضرت این در این
پشت سر خود و حال آنکه طاقت نیاورد و حمل
در این حمل نفر با آنکه رسول خدا بودند که سوار شدند
اسب را و قاطر را و مهار را و سوار شدند حضرت
براق را و شب معراج و کتب انبیاء و قوت پوشیده
کتر بودند از حضرت مرتضی علی قال فقلت
لقد عرفت هذا والله و عرفت اني اسئلك يا ابن
رسول الله فاجبني فقال اني ملياته
رسول الله شريف و به او وقع و به و

إِلَهِ الْإِنْسَانِ وَالْجِبْرِ وَالْإِنْسَانِ وَالْجِبْرِ
 دُونَ اللَّهِ مَرْجُلٌ وَلَوْ سَلَاةُ النَّبِيِّ
 وَالْإِنْسَانِ لَكَانَ بِطَرِيقٍ مَرَّةً شَرِّهَا وَدُونَ
 إِلَى حَقِّ الْإِنْسَانِ فَلَوْ كَانَتْ ذَلِكَ
 لَكَانَ أَفْضَلُ مِنْهُ إِلَّا تَوَخَّى الْإِنْسَانُ
 فَلَمَّا قَالَ لَمَّا عَلُوْتُ فَهَرَّ رَسُولُ اللَّهِ
 وَارْتَفَعَتْ حَتَّى لَوْ شِئْنَا نَأْتِيَ السَّمَاءَ لَنَلْقَاهَا
 یعنی این حرب گفت که پس گفتن از برای ام
 علیه السلام که بخدا قسم همین سوال را از او داشتم

پس فرمود

پس خبر ده مرا پس حضرت فرمودند که بدستی
 و تحقیق که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
 شرافت پیدا کردند و بر رسول خدا ارتقا حاصل
 نمودند و بان بزرگوار توصیف هست بسوی اطفال
 و خاموش کردن آتش شکر باطل کردن
 هر معبودی غیر خدای متعال و اگر بر حضرت
 امیر المؤمنین علی علیه السلام حضرت ختمی مآب
 از جهت انداختن اسنام هر چند لازم می آمد که بسبب
 علی ارتقا و شرف حاصل نموده باشد و بسبب

ان بزرگوار توصل هست باشد بهوی اما انچه است
و اگر این طور شده بود لازم می آمد که علی انصاری
از ان حضرت ایامی بنی انیکه علی فرمود پس
از انیکه بر دوش حضرت سوار شد م شرافت
و ارغامی حاصل شود که اگر بنی استر با سنان
برسم بر ایندیر سیدم اما علیت الانصاری
هو یعتقد بهی فی الکلمة و یعتقد و یعتقد
نسیله و قال علی امایم علی کما انصاری
النور اما علیت ان عظماء و علینا کما انصاری

یقین بدی ای الله تعالى قبل خلق الخلق بالی
علم و ان الملائكة لما و ات ذلالت النور و ان
له اصلا قد سبب منه شفاعح لاح فقال
الحنا و سیدنا اما هذا النور فایم الله
الانیم هذا نور من نوری اصله نبوة و قوله
ایمانه اما النبوة فایم عیدی و رسولی
و اما الامامة فایم عیسی و ولدی و ولای
ما خلفت خلقی اما علیت ان رسول الله
رفع بهی علی یعتقد و حق نظر الناس

إلى يوم الدين خير جعله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 إمامهم وقادراً على الحسن والحسين بن علي
 بن أبي طالب قال له يفتي أصحابه فاولئك هم
 بار رسول الله قال نعم الحاسدين ونعم الزهادين
 وأولئك هم خير مني وكان صلى الله عليه وآله وسلم
 يحيا بأصحابه فأما آل محمد من بعدك فاما
 سلم قبله بأمر رسول الله الذي اطلقت عليه
 فقال اني ارجو ان يكون من آل محمد خير
 قالوا اريد بذلك رفقهم ولشرفهم فالتفت

من

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى إمام الذين يحبون
 رسول الله فهو خير مني فقال اني ارجو
 حضرت فرمودند اين حرب که ايامي را می که
 چراغ هدایت هست می شود باو از غلظت انباشت قرص
 از اصل دوست و حضرت امیر المومنین فرمود که
 نسبت من با احمد مثل نور و روشنیست که
 حاصل شده باشد از روشنی و نور دیگر بر او نیست
 که نور من حاصل شده است از احمد پس حضرت
 فرمودند این حرب که ايامی را می که محمد و علی

نوری بودند پیش از نوری خداوند تعالی پیش از آنکه
 خلق شوند مخلوق به روزگار سال و بدست یک
 ملائکه و قشیکه درین زمان نور را دیدند که از برای
 این اصلیت که شب و باسی شعاع و نور از آن بیاید
 و ظاهر است پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار
 ما را می بیند ما این نور چه نور است پس اسمی
 خداوند عز و جل بسوی ایشان که این نور نور است
 از نور من که اصل آن نور است و قرآن آن
 امامت امامت پس از برای عبد من و رسول

نور

همه است و امام است پس از برای حجت من علی
 من علی است و اگر نبودند ایشان خلق میکرد
 خلق خود را یا ندانستی ای پسر حرب که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله بفرموده که با نوری علی را در غدیر خم تا آنکه
 دیدند مردمان سفیدی زیر برافراشتن حضرت را پس قرآن
 علی را مولا می مسلمین امام ایشان و تحقیق که بر
 داشت حسن و حسین را برود و دوش خود در
 خطبه زنی بخا پس وقتیکه بعضی از اصحاب
 آن حضرت خواستش کردند که یکی از آن دو بزرگوار

55

وَطَلَبَكُمْ مَا حَقَّ لَكُمْ وَأَنْ تَكُونُوا تَحْتَهُمْ
 وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ قَالَ
 مُحَمَّدٌ بِحَرْبٍ لِمَالِكٍ ثُمَّ قَالَ جَعَلْتُ لَكُمْ
 يَا أَيُّهَا الْأَمِيرُ لَا خَيْرَ لَكَ بِأَقْبَلِ النَّاسِ عَلَيَّ
 عِنْدَ حِكْمِ الْأَسْنَامِ مِنْ سِلَاحِ الْكُفَرَةِ وَالْمَعَادِي
 الْقَتْلِ وَأَدْمَاءِ بِلَقَلَّتْ أَلْ جَعَلْتُ لَكُمْ خَيْرَ
 لَكُمْ بِأَقْبَلِ النَّاسِ مَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ قَتْلُ الْبَرِّ
 تَحْتَهُمْ كَسَدٌ وَقُلْتُ لَكُمْ خَيْرَ حَيْثُ يَجْعَلُ بِلَاغَهُ
 كَفْتُ مَعَكُمْ بِحَرْبٍ كَالْبَلَاغِ أَلْ بَلَّ بِلَاغَهُ

بَلَّ بِلَاغَهُ

این رسول حضرت فرمود نه توانم برهستی یا برآ
 نریا دست بدرستی که رسول خدا حق فرمود علی را
 برنمیز خود را داده نمود و این حمل انبیکه علی پدر را داد
 امام است از صلب او و چنانکه توحید و تقیض
 رواه خود را و صلوات استقامه و اراده کرد انیکه
 اصحاب خود را با این تحمل را در ایام که صلب یعنی شک
 آن و قطب سالی تحمل یافت و تقس شد با امان
 و سبزی صحرای این حرب گفت که پس کفرم زیاده را
 از برای من این رسول است پس حضرت فرمود

که داشت حضرت رسول حضرت امیر را در آن
 باین برداشتن آنکه اعلام فراید قوم خود را اینکه علی
 کنست که سبک میکند نام رسول خدا را از آنچه
 بر دست ازین دو عدد باردار میکند بعد از حضرت
 ان دیون دو عدد باردار است آن حضرت کلمتی
 باین رسول الله زیرا که از برای من حضرت فرمود
 که برداشت حضرت رسول حضرت امیر را بجهت
 آنکه اعلام کند باین برداشتن اینکه برداشت او را
 و برداشت او را که از جهت آنکه آن حضرت معصوم بود

الحمد لله

و تمایز شده بود و هیچ کس نیست پس پس از افعال و در نزد
 مکرر است و اصابت بواقع است از جهت شایسته
 و تحقیق که فرمود و هیچ از برای علی که یا علی خداوند تبارک
 و تعالی حمل کرد بر من کنان شمیمان تو را پس از آن
 ان کنان ان از برای من و این است قول خدا می آید
 که میفرماید فتح کرده ایم از برای تو فتح غامی از جهت آنکه آن
 فراید از برای تو خداوند تعالی آنچه مقدم گذاشته است
 از کن و تو آنچه مؤخر شود از کن و تو وقتیکه از آن
 خداوند تبارک و تعالی بران حضرت این را بشنوی

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنتَ أَعْلَمُ بِمَنَ يَكُونُ

ایمان آورده اند بر شماست که نگاه دارید نفسهای
خود را حضرت فرمودند یا ایها الناس بر شماست
که نگاه دارید نفسهای خود را زیرا که هیچ اندیشه ای که
وکیلان برگاه شما بر دایت باشد و علی نفس و متاع
برادر من است پس درستی که از مطهر است و معصوم
است که از بی و شقاوت از وجود او و شقی
پس تفاوت فرمود این آیه شریفه را قل وجه الله
اخر الایمان یعنی اطاعت کنی خدای تعالی را و اطاعت

کنی رسول

کنی رسول پس اگر روگردان شدید از اطاعت
پس بر رسول است آنچه تمایل شده است از نگاه
و اطاعت بر شماست آنچه تمایل شده اند از نگاه
و اگر اطاعت کنی خدا و رسول را دیت می یابید و دیت
بر رسول مگر سائیدن ظاهر گفت محمد بن حرب
بالی که پس حضرت امام جعفر فرمودند که ایها الامیر اگر
تو را بجهت این معانی که داده کرده بودند نبی را در بر داشتن
علی در نزد خدایتان اصنام از سطح کعبه بر آینه خواری
گفت که بعضی من محله محبتون شده است پس گفت

قوله لا اله الا الله من كان قد كرس نفسه لله
برخواستن و بوسیدن سران بزرگوار که در عالم
حیث یحیی سنه و این حدیث شریف انجبات
عده در ظاهر من صریح در مظلوم است و بعضی
از تفکرات حدیث که فی الجمله انی است در دنیا
بوضع این بر داشت و ایضا انبار کلمات
بر مظلوم دارد و این است که در فایده المأمین
المالی شیخ علیه الرحمة روایت میکند که حضرت امام
فرمودند که شنبه من از عدم رسول خدا که میفرمود

ح

خَلَقْتُ مِنْ نُورٍ اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ خَلَقَ
اَهْلِيَّتِي مِنْ نُورٍ عَرَبِيٍّ وَ خَلَقَ خِيَّتِي مِنْ
مِنْ نُورِهِمْ وَ سَائِرُ الْخَلْقِ فِي السَّائِرِ
یعنی رسول خدا فرمودند که خلق شد من از نور خدا
و از جن خلق شد که اهل بیت من از نور من و خلق
شدند و همچنین ایشان از نور ایشان و سایر خلق
و آتش شد و بدو کلمات واضح است و اخبار را
و ایضا این قصه بر تداست از کثرت کلمات
انگار نیست و همین قدر در مقام کافی است

مقصود پنجم در فضیلت انبیا علیا است
 انبیا و الابرار غیر از رسول خدا و ائمه برین
 این مقصود آنست که چون در سابق بیان شد
 که از جهت اسباب فضیلت حضرت خاتم النبیا
 رسید و بیا و سایر ائمه در مرتبه نبوت و است
 است بیگانه است مؤمنی و الکمال واقع شود
 پس این نم می آید که انبیا و اهل بیت با ائمه افضل باشند
 الزامی بر کمال آن ائمه هم در درجه که ائمه است
 است و اما فاقان پس از جهت رفع این اشکال میگوید

پایان الجالی

پایان الجالی ان اینست که چون نبوت و
 رسالت حضرت خاتم النبیا نبوت و رسالت
 اصلیت است و دارای ریاست عامه و اصلیت است
 اینست موجب ارتفاع و فضیلت است بر ائمه
 آن جهت که فاقان مرتبتین میباشند ولی نبوت
 و رسالت سایه نبیا و رسالت چون مأخوذ شده است
 از نبوت و رسالت بر خیمه بر این نبوت و رسالت
 ایشان نبوت و رسالت و غایت است که در تحت
 و دو مرتبه نبوت و رسالت حضرت خاتم النبیا

شده است پس این مضمون این نبوت و رسالت
 واقع شده است چنانچه خود ایشان نیز از این معنی
 مضمون آن حضرت واقع شده اند و اگر شد که ولایت
 و امامت از آنجا که علیهم السلام همان است و ولایت
 خاتم النبیا است که باطن نبوت و رسالت آن
 سرور است که نیابت و رسالت این است
 پس چنانچه نبوت و رسالت پیغمبر الهی و افضل
 است از نبوت و رسالت سایر پیغمبران و همچنین
 امامت و ولایت اوصیاء آن بزرگوار که حق است

و ولایت حق

و ولایت آن عالمیست که باطن نبوت و رسالت
 آن عالمیست که سر است و انصافیت ولایت امامت
 امام موجب افضلیت خود امام است و در این عالم
 نیست و اما بیان افضلیت پس آن است که چون
 ذات بی زوال حضرت ذی الجلال و الاکرام که
 هیچ مخلوقی را هنوز بر سر وجود نیامده و هرگز پس نیست
 و اوست که شناخته شود پس شیت او جل جلاله
 گرفت که مخلوق را خلق نماید که در ایشان ستم و غفلت
 براتب صفات جلال و جلال او حاصل نمایند چنانکه

خود حضرت رب العزت و قدرت قدسی این
 مقصود تصریح فرموده میفرماید **كُنْتُ كَرَامَةً خَلَقْتُ**
عَالَمِيَّتِ الْكَوْنِ خَلَقْتُ الْكَوْنِ الْكَوْنِ
 یعنی با دم کرمی نفی پس است و اشم که شناخته
 شوم پس خلق کردم خلق را از جهت آنکه شناخته شوم
 و همچنین در قرآن فرموده میفرماید **وَمَا خَلَقْتُ**
الْغَىٰ وَلَا الْغَىٰ وَلَا لِيُقْبَلُ عَذَابٌ
 ای آفریدم غی یعنی خلق کردم من را نه و اگر از
 معرفت پس بقتضای این شایسته خالق است

اولی الامر

اولی الامر فرموده بر جبهه ملکات عالم امکان و با علم خود
 مطلع شد بر ذات امکانی و غیره از این و از آن
 او سیاهی آن را می و در جهان که در آن است شایسته
 بارگاه قرب آئین و سزاوارنده نشات است با حق حضرت
 تعالی و قابل تحمل علوم و اسرار طالع ربانی و در آن
 عالم امکان مثل ایشان تاب و قابل ظهور نظر
 حضرت رب الارباب در هر باب پس آفرید و
 این سیاحت خاتم نبی و صلی الله علیه و آله سلم فرمود
 و بعد از آن و از آن فرمود که تمام ادیان و انوار او میسر است

سید منظم زینت افقهای عالم اجماع فرمود و این را
 مظهره را مثل سیر اوج بشری در مقتضای شریعت
 مخلوق و معمول فرمود پس این احوال را باین
 و تمجید خداوند میگوید که خداوند را مدح و ثناء
 و خورامی و عظمی و استکمال و عروج
 که مسبب از اعلام تبار معرفت حضرت رب
 اعزت بود و ظاهر نمود پس بعد از خلقت این
 احوال و اوج منوره خلق فرمود و پنج ترقیب و ترا
 فی بر وفق مشیت خود باین نفوس و احوال عالم

الکلیات

اسکان را و هیچ نفوس

و احوال

مبتدعات را

برشای اقتضا

و استحقاق جهت

بدون این که

تفاوت و

مقتضیات

و احوالات این

موجود است که در ابداع خود و در جبر است و
 این است که خداوند تعالی غنی و بی نیاز است از
 مخلوقات خود و هیچ احتیاجی ندارد به مخلوقات
 که غرض از خلقت سبب مایه رفع این احتیاج باشد
 که پس لازم شود که هر منف از مخلوقات را چیزی
 احتیاج خاص مخلوق نماید و مقتضای خلقت
 او را موافق رفع این احتیاج قرار دهد تا اگر مقتضیات
 بدایع تفاوت داشتند حاصل کرد و چنانچه در
 قدس سابق گفته اند اشاره باین عدم احتیاج از

این

میفرماید که اگر احتیاجی بود که مخلوق
 محتاج به یک نیست و بر کس محتاج که خود را
 اشاره به این نکته است که بعضی که خالق و مخلوق
 مخلوقات از همه تنهایی نیاز است و همه مخلوقات
 محتاج به او میباشد و در بیان جواب از اشکال
 نیست که شد که این تفاوتیکه در مراتب جنس
 پیدا شده است تفاوت عارضیه است که بعد از
 خلقت اولیه و در مرتبه اعتبار ایشان و ترجیح ایشان
 ایشان نامش شده است و خالق متعالی هم

بسی در خبر
 کجاست

همان اختیار را از جهت برای این اختیار در جبر و اختیار
و این عالم جاری نمود است یعنی طینت و جبر و اختیار
و این است تا آنچه اختیار نمود و آن در این عالم در اختیار
مقرر فرموده است و دیگر آنکه هر نفس در هر عالم هر خلق
و هر صنعت که متعلق به تصدیق باشد آن خلق و
آن صنعت را که انسانی شود و قرار او در هر کجا و عالم دیگر
استقال نمود بر همان مکتب مشهوری شود و این است که
در حدیث آمده است که من لعن **محل الخلق** یعنی
یعنی این عالم که کسی حکم را دوست دارد و تیره

و این است که

با او مشورت است و دلیل دیگر از قبیل مقادیر است
علاقه تقصیات نفوس و ارجاع و جبر و اختیار آنکه
خلق است به عات بحسب خلقی از هر قسم خارج نیست
اول آنکه کلامی بر عبارت خلق شده و با خلق
آنکه کلامی بر صنعت خلق شده و با صنعت آنکه
بر عبارت و بعضی بر صنعت مجبور و مخلوق شده و آن
چهارم آنکه کلامی بر مخلوق شده و آن حاصل مختار بر وجه
نسای بدون اینکه اتفاق در تقصیات فردی از افراد
سلسله احوال به عات واقع شده یا با اقبال احوال

تاریخ

که مراد از عبادت

و لازم است مبادت اختیار بیان است که مخلوق است
 بهر یک اقتضا مخلوق است و باشد و معلوم
 که نیست که با اختیار مبادت میکند و آن اختلاف بود
 پس درگاه معلوم است و تفاوتی نیست از خلق و
 مخلوقات عالم امکان در دو خلق است و آنکه در دنیا
 بدان شود و عقل بود بر کل ایشان بر چنانکه است
 خالق خود را با صنایع و تدویر و این و آن معرفت
 چنان برایشان تکمیل و احکام و در هر یک از اینها
 نشود و او همان بود و خالق چنانچه تصدیق از این

۳۰

بود از اشکال اختیار نیست و مقصد سیر است
 پس مخلوقات و در هر یک از اینها مقصود از بود
 ایشان در آن دو سلسله مراتب قبول تکالیف
 بر ایشان پس در هر دو و ظهور قیامت و از آن
 بر اختیار است خود ایشان بر قیامت و موقوف و موقوف
 آن یک یک و در هر دو قبول صیغ تکالیف الهی و
 علی بر تقصای کل او و در هر دو این حضرت سبحانی
 و تحمل همه مصائب و بلاهای عالم تا سبقت دارد
 بنمای بود و خود بجان و دل قبل نمودن است با برکات

سرور کائنات و غلام من و جود است و اگر قبول این
این مراتب بر سر صدق و توحید نمود و بعد از این
فرموده باین فرمایند که در هیچ این مراتب نفس نیست
اولیای علی مرتضی و یار و نفس کی که اولاد این امر می
پس نداده است و این بزرگواران در هیچ نفس نیست
برتری داد و سروری بخشید و مقدر باین و غیر این
باوج سعادت رسانید پس قبول ایشان را در
تکالیف را و توحید و تقدیر ایشان را ندانند و بعد از این
اینها را و این نیز قبول این تکالیف نمود و تقدیر ایشان را

الحمد لله

و به تمام صی در سنان رسیدند و هیچ خوف و ترس نبود
و توحید ایشان را تقدیر نمود و بعد از این تقدیر
باست ارشاد و هیچ سابقین را که در قرین کردند و
که قبول و تقدیر توحید این را ندانند و این تقدیر ایشان را
ایشان را تقدیر نماید و بود و هیچ روحی بی توحید نیست
نفس صاحب توحید معرفت نمیکرد و از این توحید هیچ
تعلقات و موجودات مرتبه سروری یافتند و بعد از این
و باعث ایجاد هیچ ایشان کردند و بعد از این سعادت
سرور که منظر نظر حضرت رب العز و بود از خلقت

ممکنات از ایشان تمیزی شده و هر یک از آنها
 از طریق ایشان به بطریق معرفت و مبادات بر
 درجه اول ایشان استعداده و قیامت و طریق اول ایشان
 در علم الهی مکتوب بود و سبب آنکه وجود از جهت این طریق
 گسترده فیضیانی بسبب یا نیز از این طریق کامیاب
 میشود پس طریق ثانی است وجود اولی و بالذات از مرتبه
 در حضرت قائم و امیر اکرم و یازده نفر از امام کرم
 موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود نشسته
 بالعز و بالحق است چنانچه اخبار بسیار از حق این است

گسترده شده
 و سایر مرتبه است
 عالم امکان و فیض
 این اوضاع نعمت
 وجود یافته و نظر
 آنکه هرگاه سلطان
 بر هر کی یاد دعوت
 فرماید و منافعت

که از این

که در قیاس بعضی از این مرتبه و سبب این خواص و آثار و نعمت
 سایر نعمت و فیوضات و مناسبات و درجات عالی
 دیگر که از اینها و اینها که دست یاب گردید اگر چه از این
 انقیاد در شان ایستگی ذات این نعمت بسیار است
 پذیرفته و اولی است و بالذات از این مسافر و فیوضات
 و سبب وجود و هیچ کایات و اخلاص است
 پس در مرتبه رسالت تمام نمیدانند اصل این نعمت است
 در شانهاست و همچنین درایت و دانست
 این هر که باطن نبوت و رسالت از همین است

وایت اوصیاء این حضرت است اصل معنی و الیه
 و اما است است پس چنانکه از اینها معلوم می شود
 چه فی الواقع این مقام و این منصب و این است برادر نشسته
 مگر بطریق این از او پس چنانکه کس نشسته اند بر سر
 و هم بر سر می نمایند باین برادران خاص که مقام و
 مقام ایشان نشان جو در شان معنی و در احوال
 و مقام و راتب و دیگران و مقام ایشان و مقام فرج
 و در احوال ایشان و این است و یکی نیست در انصاف
 مقام اسس نسبت به مقام فرج و اینجه تقییم می باشد

و همچنین
 اولیا و
 رفقا
 ایشان
 و

و

مطلبی نظر آنکه از بیان این سخنانی در بیان مقام و
 بعد از این نهاد و فرج و شکل بران مرتب می شود و
 آن این است که بیان شده که خداوند عالم را بیان نظیر
 ممکنات عالم امکان انداخته و است به غیر از این
 و است به نسبت به وجود یافت و از این ممکنات
 اولیای این نسبت نظر انداخته و عطفی می شود
 ساخت پس معلوم میشود که یکی است که ذات
 به غیر از این و مثل این ذات از جمله ممکنات است
 و قدرت مطلق تعالی نسبت به این ممکنات می باشد

پس ترجیح این ذات را بر ذات غایتی و سایر
 ذوات ممکنه مثل این ذات را بر ذوات ممکنه
 از این جهت محتاج مرجع است و مرجع معلوم نیست
 و ممکن است جواب از این بطلان مشکافی بگوید
 مرجع در این مقام نیست و اراده غایتی است چه
 اراده غایتی اگر محتاج مرجع دیگر باشد پس غایتی هم
 علی الاطلاق نخواهد بود و محتاج خواهد بود و اراده غایتی
 دیگر و مثال اگر احتیاج بر غایتی محال است و مرید علی
 الاطلاق است و این جواب اگر چه صحیح و متین است

فی غایت

ولی غایت عطف و مکتب غایتی غایتی است که
 ذوات ممکنه است و این را تحقیق بحقیقت و اینها
 فرمایند و ذوات ممکنه غایتی را در سبیل امکان
 و امکان فرمایند و امکان از این ذوات بجا است یک ذات
 فرمایند پس **جواب** شافی از این مشکافی است که
 این معین است که اگر قدرت خداوند متعالی است
 ممکن است بقیه و ایجاب است یعنی هر ممکن را که
 نخواهد بود و وجود او را بر او و مشیت بر او ایجاب
 موجود میفرماید و اما در فعالی که بعد در این افعال قاعده است

و از اختیار و عباد و مشهور و در چند خالق تعالی بسیار
 قاصر است و فرموده است در این اعمال پس آنرا
 از اثر قدرت خالق نیست بلکه است قدرت
 خود و بعد است پس چنانکه خالق علی الاطلاق قلم
 بر ایجاد و هیچ ممکنات همچنین بعد از جعل خالق خود
 قادر است بر جمیع افعال ممکنه و محتمل قدرت
 خود را افعال غیره شریک پس آنچه از افعال که از عباد و مشهور
 خدای تعالی بر این دنیا و غیر فرموده است که هر چه
 نیر و اگر شریک است شریک پس که است که از عباد و مشهور

یا خدای تعالی

اختیار خود را اعمال که با اختیار از این اعمال محبوب با کمال
 و در این جهان میگویند و در این جهان پس هیچ غیر از این
 و محبوب خالق که از این عالم دیدن از اثر قدرت نیست
 بلکه قدرت اختیار است و افعال تعالیه خود و آنرا قدرت
 بلکه است پس آنرا تمام میگویند که خداوند تعالی
 شایسته او و خلق گرفت که از این ممکنات را
 از عباد و فرایند نظر کنند بر جمیع افعال ممکنات و بعد از
 بر جمیع اوقات امکانیه ایشان از حیث قبول و انصاف
 آنها و عالم را در این و از حیث اقبال و قبول و تقصیر

حسن بن علی

نفس شش من برادر کم کرد و آن بجا نیست و اور زنی
محبوب خود بجان جان و آن حرمان را بعین خود نشود
تا این خود را مصلحتی که از این نیست قبول انداخته و هر
جمع را منی حضرت پروردگار محبوب بارگاه خالق
کردگار بپیش نکرده و مخصوص به ذات نیکو من است
تا تمام این امور و بعد از آن ذات بدوات است و این
و ادبیای مراقبت آن حضرت یعنی اسیر و محال آید
فرزانه ای بزرگ دیده خالق منان **الحمد** او و تو باد
تو به او ای قبول خالق کل موجودات با سبحان

الهوا نمود و پیشان با عالم علوم خود گردانید و همیشه
 ایجاد کمالیات و علم که هر روز است فرمود پس
 شایسته کل این مقام بود و مناسب ازین کلام
 معلوم شد که این روح عظیم که در این عالم است
 نورانی و خدای تعالی و جبروت است که از اثر قدرت
 خالق بی زوال بر تمام این عالم است و این عالم
 در ممکنات عالم امکان عظیم بود و این عالم
 با ایجاد آن نیز بود و نیز بود و خلق عالم بحجاب
 فیض محروم نیز بود و این کلام او که تعالی فرمود

الهوا نمود

و تهر از جهانی مثل نیسبنا تمام خلق فرمود پس
 و این قدرت او نیست و هیچ چیز از برای قدرت
 محال نیست ولی اقتضای این خلقت برود و تهر
 برین عالم بود و طاعت و عبادت و این موضوع
 طاعت و عبادت تهر تهر بود و این عالم
 که عبادت تهر تهر بود و طاعت و عبادت و این
 و نیز در این عالم شد که تهر تهر بود و این
 برین مخلوقاتند و فیض است و تقوی از آن و این
 نیز زلال است که بر این انفس است که **الجملة** آن

اختیار است و در این حدیث علی علیه السلام است
از عبد الصالح بن مرزوق از حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام آن حضرت از ابا عبد الله علیه السلام
تا علی بن ابیطالب علیه السلام پس آن حضرت فرمود
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّْي وَلَا أَكْرَمَ
مِنِّْي قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
أَفَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جِبْرِيلُ قَالَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَتَقُلْ آمِينَ إِنَّهُ الْمُرْسَلُونَ عَلَى

صَلَاةٍ

تِلْكَ آيَةُ الْفَضْلِ وَفَضْلِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ
وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ
إِلَّا فَتَعَدَّكَ فَإِنَّ لِلَّهِ لَكُنْ مِنْ خَلْقِنَا
وَحُدُودِ عَمَلِنَا يَا عَلِيُّ الْفَضْلُ بَعْدِي وَتِلْكَ آيَةُ الْفَضْلِ
وَمِنْ قَوْلِهِ لِيُحْيُونَ خَلْقِي عِزِّي وَتِلْكَ آيَةُ الْفَضْلِ
لَكَ يَا عَلِيُّ وَتِلْكَ آيَةُ الْفَضْلِ بَعْدِي
عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ خَدَّاهُ وَتِلْكَ آيَةُ الْفَضْلِ
وَمِنْ قَوْلِهِ لِيُحْيُونَ خَلْقِي عِزِّي وَتِلْكَ آيَةُ الْفَضْلِ
لَكَ يَا عَلِيُّ وَتِلْكَ آيَةُ الْفَضْلِ بَعْدِي
عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ خَدَّاهُ وَتِلْكَ آيَةُ الْفَضْلِ

یا نبی کریم پس حضرت رسول فرمودند یا علی خداوند
 بزرگوار و تعالیٰ انصاف را در دست انبیاء فرستاده
 بر ملاک و مقربین را انصاف داده است مرا بر هیچ انبیاء و
 مرسلین و فضل عباد من از برای دوست یا علی را
 برای انصاف بعد از تو پس هر کس که از خدا بدارد
 بهشتین مانند یا علی کسان از ملائکه بسیار در
 عرش او کس نیکو تر از او نشاند هیچ جمعی که بزرگوار
 خود را در استغفار و طلب آمرزش بکشد از برای
 کس نیکو تر از او و در این است یا علی و لا

ع

نحن ما خلق الله آدم ولا حوى ولا الجنة
 ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف
 لا تكون افضل من الملائكة وقد سبقنا
 الى معرفة ربنا وتبجيله وتغليبنا وتقدمنا
 لان اول ما خلق الله عز وجل انوارنا
 فانطقنا بتوحيده وتحميده ثم خلق الملائكة
 فلما شاهدوا انوارنا قنوا له واحدا
 استغفروا امرنا فنجحنا لتعلم الملائكة
 اننا خلق مخلوقون وانه مدبرهم وموفينا

الملائكة
 بتسجيدنا وتوحيده
 من قبلنا

فَلَمَّا شَاءَ مَا جِئْتُمْ بِآيَاتِنَا فَخَسِبَ إِلَيْنَا الْكَافِرُونَ
 اِنَّ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اَنَا عَبْدُهُ
 وَلَسْنَا بِالْهَيْدَرِ نَحْبُ اَنَّ نَعْبُدَ
 اَوْ دُونَهُ فَقَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ لَا اَنْفَرُ
 حضرت رسول فرمودند یا علی اگر بودیم با خلق میگو
 خداوند متعال ایدم او نه عباد او نه هست و نه ناراده
 آسمان و زمین پس چگونه باشیم انفس را یا اگر
 و حال اگر بقت گرفتیم ایشان را بسوی معرفت
 پروردگار و تسبیح و تهلل اقدس شایق و متعالی

بقره کافران

به انکار و این چیز که خلق فرمودند و خداوند عزوجل را باور
 پس گویا فرمود ما را بتوسید و تحمید خود پس خلق کرد و ملک
 پس چون ملک شد او را کردند را و الخ را فرود آمد و بزرگتر شد
 آمد و لا تسبیح کردیم حضرت رب العزت را از به
 آنکه بداند ملک که ما مخلوق هستیم و خالق متعال
 منزله است از صفات ما پس هیچ کرد ملک از تسبیح
 و تکریم کردند خداوند را از صفات ما پس چون گفته شده
 کردند بزرگی شان را تهلل کردیم خداوند را از به
 آنکه بداند ملک که اینک خداوندانی نیست بجز معبود حق

و ما صبيد و بنده كان او بيم نوبت آيت مشايخ كذا
شود كه نبادت كرده شويم با او در تيم ابيد از او بكن
تجليل شود و بنده او نه متعال و او از ملاقات الله
معوذ و مديت طويست و انكشاف عين قدرت
و از جمله ان اخبار روايت ما برين خبر است
اگرست قال ابو جعفر محمد بن علي المياقني
كان الله ولا شئ غير الله لا معاوم ولا شئ
فاذا ما ابتداء من خلق خلقه ان خلق
محمد و خلقا معه النبي معه من نور محمد

ما وضا

فاذا خلق الله خلقا بيت بديع و لا شئ
و لا ارض و لا مكان و لا ليل و لا نهار و لا
شمس و لا قمر فضل نور طاهر نور و لا شئ
الشعير من الشعر ان قال ثم خلق الله
ادم بن ادم الا مني و مع فيد من و قد
اخرج و ربيته من حليبه قاله المياقني
له افرق بينه و خلقه بالشوة و اعلم بالولاية
اقبهم من افرقهم و انهم من جسد لنا
اول من افرق يدك ثم قال المياقني و

پس قتل نور را نسبت بنور بر درگاه را مثل شمع
 شمشیر است نسبت بشمشیر که کنگه فرمود پس خلق
 فرمودند که متعالی هم را از خاک خالص زمین پیدا
 و او از خاک خالص چرخ آورد و در تیره او را در صلب
 پس گوشت برایشان و شقایق را از برای نور و بر تیره
 از برای محمد و نبوت و از برای علی و ولایت و قزاق
 کرد از خلق هر کس را که کرد و انکار کرد و بکسل انکار کرد
 پس با او کسی بود که از او گریه بر رویه و آنچه نامش بود
 با این پس خالق متعال فرمود از برای محمد که تسبیح

اعیان قوام

و بعد از قوام و خلقت آن خود هم که اگر مقصود بود و بود
 و حضرت شاکه و ابن و بعد از این و از شدن زمین
 بود خلق میکشید و نسبت را و بعد از آن را و در میان
 و نه آسمان را و نه خاک را و نه خلقی که عبادت کنند مرا
 پس حضرت فرمود که اهل خلقی که میکشید و فرمود
 خداوند متعال و خلقت آن خلق و اهل خلقی که میکشید
 عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را و ما سبب
 خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم خدا
 متعال را چه از ملائکه و چه از آدمین پس بهشت شادمانه

شده است ندای تعالی با تو رسیده کرده شده است
و به عبادت کرده شده است و بسبب ما گرام
کرده است خداوند تعالی بیکر کس ما گرام کرده شده است
همچو خلق خوشی بسبب به ثواب داده است بیکر
که ثواب داده است و عقاب فرموده است بیکر
که عقاب فرموده است تا آخر مدیته و مدیته بیکر
و او بجهنم ان انبار مدیته طویل است نصیحت
المرکز الیه کین باری در کتاب انصوری که در آن
عشره شمر شده است و سید اشم بحرانی علیه السلام

و علیهم السلام

و اما به الامام تسلی که فرموده است و در آن به شما
که حضرت رسول بعد از بیان بر حق اگر نیست هیچ
فرمودند **قَالَ اللَّهُ لِي يَا مُحَمَّدُ إِنِّي طَلَعْتُ**
عَلَى الْأَرْضِ طَلَعْتُ فَاتَّقَنَاتِ مِنْهَا وَجَعَلْتُ
يَسَارًا ثُمَّ طَلَعْتُ نَارِيَا فَاتَّقَنَاتِ مِنْهَا عَابِتًا
فَجَعَلْتَهُ رَسْمًا وَكَوَارِثَ عِيَالِكَ وَالْإِسْمَاءُ
بَعْدَكَ وَأَخْرَجَ مِنْهَا الْبُكَاءَ الدُّعَاءَ وَالْمَأْوَى
وَالْأَمْنَةَ الْمُصَوَّبِينَ خَرَّانَ يَلِي فَأُولَئِكَ مَا خَلَقْتُ
الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ يَا مُحَمَّدُ

اَتَحْيَا نَزَامُ قُلْتُ قَم يَا رَبِّ مُوَدِّتِ يَا
 مُحَمَّدٍ اَرَبَّكَ فَرَقْتُ كَرِيْمٍ يَا اَنَا
 يَا اَبَا عَلِيٍّ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ
 وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ
 الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةَ وَالْحُجَّةَ بِتَالِ اللَّهِ مَا كُنْتُ
 دُرِّ قُلْتُ يَا رَبِّ مَنْ هُوَ لَا وَفِي هَذَا
 قَالَ يَا مُحَمَّدُ قَم الْاَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي وَ
 الْمُطَهَّرُونَ مِنْ عَذَابِكَ وَفِي هَذَا

الْحُجَّةُ الْاَلَيْهِ تَالِ اللَّهِ لَا رَمَى قَطَا
 عَدَا وَفِي هَذَا وَفِي هَذَا وَفِي هَذَا
 شَاهِدٌ بِشَيْءٍ تَرْتَمِدُ كَرْتِ رَسُولٍ مَرْمُودِ
 كَرْتِ مَرْمُودِ شَاهِدٌ بِشَيْءٍ تَرْتَمِدُ كَرْتِ رَسُولٍ مَرْمُودِ
 مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ
 مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ
 مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ
 مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ
 مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ مَرْمُودِ

دست به من را که خواهند بود خزان علم من سپید کنی
 شام خلق نمیکردم و نیاید از دست حضرت را و من هست
 و نه منم را که میاید دست درستی که بر منی باشد
 گفتن بیانی بر و در کار پس باشد که ای مردم بلند
 کن من را من خود را پس منم که مردم را من خود را پس این
 بهنگام شاه که مردم انوار علی را به حسن و سید
 و سزا آمد از اولاد آن حضرت را که حضرت حجت
 علیه السلام و حجت و میان ایشان کشتی پیدا کرد
 کوکبی بود در حق پس گفتن یارب کیست این مجاهدت

کرامت
 حضرت
 در حق
 و اولاد
 و پیش
 از حضرت
 و صفات
 و صفات

و کیست این

و کیست این پس خالق متعال فرمود ای مجاهد
 اما من هستم از بعد تو و منم که منم از منم
 و این مجاهدت که ملکست منم خود زمین را از دست
 قسط و عدل و شقای بخشید سینه های منو منم را
 طویل است و انکشاف قدرت حاجت شد پس یک
 از این اخبار شمر می است در مظلوم فیضیت
 الهی اظهار به غیر از سابق و اخبار در حق منم
 که اگر تفصیل انبیا پرداخته شود هر چه در حق این و
 در حق خواهد بود و از جمله اخبار که در ولایت بر علی و کس

روایت محمد بن عبد الله بن ولید است در بیان این حدیث
 قال قال له ابو عبد الله اذا قال النبي يقول الله
 في جنتي وموتى قلت يقولون ان عبد الله
 افضل من امير المؤمنين قال فقال ابو عبد الله
 ان امير المؤمنين قد علم ما علم رسول الله
 قلت نعم ولكن لا يقولون ان ابي القاسم من
 الرسل التحل قال ابو عبد الله فاحمد بن محمد
 ابيه قال قلت وفي ابي موضع ربه الخليفة
 قال قال الله تعالى لموسى وكتبنا له في

وامير المؤمنين

الاول

الاولاح من كل نبي قلنا ان الله لم يكتب
 لموسى كل شيء وقال مبارك وتعالى ليعب
 ولا ين لكم بعض الذي تخافون فيه
 قال الله تعالى الحمد لله عليه
 والحمد وحسناتك شهيدا على هؤلاء
 وكتبنا عليك الكتاب نبيا لكل نبي
 ايضا محمد بن ولید گفت كه حضرت ابى عبد الله
 بمن فرمود كه چيزي كه ميگويند شيعه در بعضي از
 روايات كه ميگويند كه ميگويند كه ميگويند

والتحسينات قال الله
 والحمد لله عليه
 والحمد وحسناتك
 شهيدا على هؤلاء

175

[illegible]

تاریخ و تفسیر
تاریخ و تفسیر
تاریخ و تفسیر
تاریخ و تفسیر
تاریخ و تفسیر

[illegible]

وَأَمَّا فِي الْمَرْثَىٰ مُحَمَّدٍ سَلَامًا فَذُرُّهُ وَهُوَ أَحَدُ
وَجِئْنَاكَ نَهْمًا مِنْ
هَوَايَا دُرِّمَا عَلَيْكَ
الْخِثَامِ
يُكَلِّمُ

یعنی آوردم تو را از حقیقت انکار باشی شایسته برت باشد
براستان و نازل کردیم بر تو کتاب یعنی قرآن را
حالی که آن قرآن بیان کننده است بر شیئی و مقصد
امام علیه السلام اگر گفتنا خلق و عباد می رانند از جایی

10

بر کسی که تعلیم است چنانچه این معیار روینان سید
مخلوقا اشرف نیز جاری است پس از ادای غفره
دارد و در حکایت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام
که ملک کشتیها را صادر و نشد بایشان باز میگرداند
من بر توفیق و در اید امل و تصریح به بعضی و آیه شانه
ولی در آیه متعلقه بحضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله
تقریر شده است باعطاء علم کل شیء یا آنحضرت
پس ایل است که آنحضرت افضلند از حضرت
موسی و عیسی که از پیغمبران اولی العزمند پس حضرت

امیر نیر از ایشان فصلت چه که آن حضرت تا
 پیغمبر ندیده و هر حکم که از جانب خالق متعالی میفرمود
 افاضه شد از مکر خالق بود سلطان بر کواکب
 نیز افاضه شد پناه خوار و درین باب بسیار
 و نبوی علی که خاتم انبیاء عالم بان علم داشتند که
 امیر علی هم تعلیم فرماید و اثبات فصلیت
 آن حضرت از سایر پیغمبران بعد از محمد قول فصل
 خواهد شد مثل اثبات فصلیت سایر ائمه
 علیهم السلام و **اجله** انبار و آله برقصه و در این

انبار

بن علوان است مذکور در بصائر الدرجات فرمود
 ابی عبد الله قال ان الله خلق اولی العزم
 من الرسل وفضلهم بالعلم واورثنا العلم
 وفضلهم وفضلنا علیهم فی علمهم وعلیم
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولی العزم
 یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که بر سر
 خداوند متعال خلق فرمود اولی العزم از رسل و فضل
 ایشان را بعلم و علم ایشان و فضل ایشان را
 باسانیت فرمود و فضل و اولی العزم ایشان و علم

و عالم بود رسول خدا معلوم که ایشان عالم نبودند
 باین علوم و عالمی که علم رسول را و علم ایشان را
 این جناب اخبار و آنکه هرگز و علم حضرت فاطمه زهرا
 صلی الله علیه و آله از سایر انبیاء و عالم بودن ایشان
 آنچه عالم بود در رسول خدا و کتب اخبار و کثرت
 و شیوع و در دست که حمل نکند نیست پس در این
 نیز ثابت شد انصاف است اما طهارت را از انبیاء و اولاد
 و از جمله اخبار و در این باب روایتی نقل
 شریف است از علی بن اسماعیل از بعضی رجال خود

قد
 بر آن روایت
 پس بعد علم
 و کثرت
 و کمال

که نه

که تو سطر است من روایت میکند و این روایت
 نیز در بسا از ادبیات است راوی گفت
 که قال ابو عبد الله علیه السلام رجل یصون العباد و
 یصون النعمان لا یفلح فقال له الرجل ما
 تعنی بهذا یا بن رسول الله فقال علم النبی
 یا الله او صحی الله الی محله جعله محمد بن
 علی فقال له الرجل فقلی اعلم او معصی لایا
 فظن ابو عبد الله الی غیر اصحابه فقال لای
 الله یفقه مسامع من لکاة اقول ان الله یسأل

و انما یسأل
 الله من العباد
 و انما یسأل
 الله من العباد
 و انما یسأل

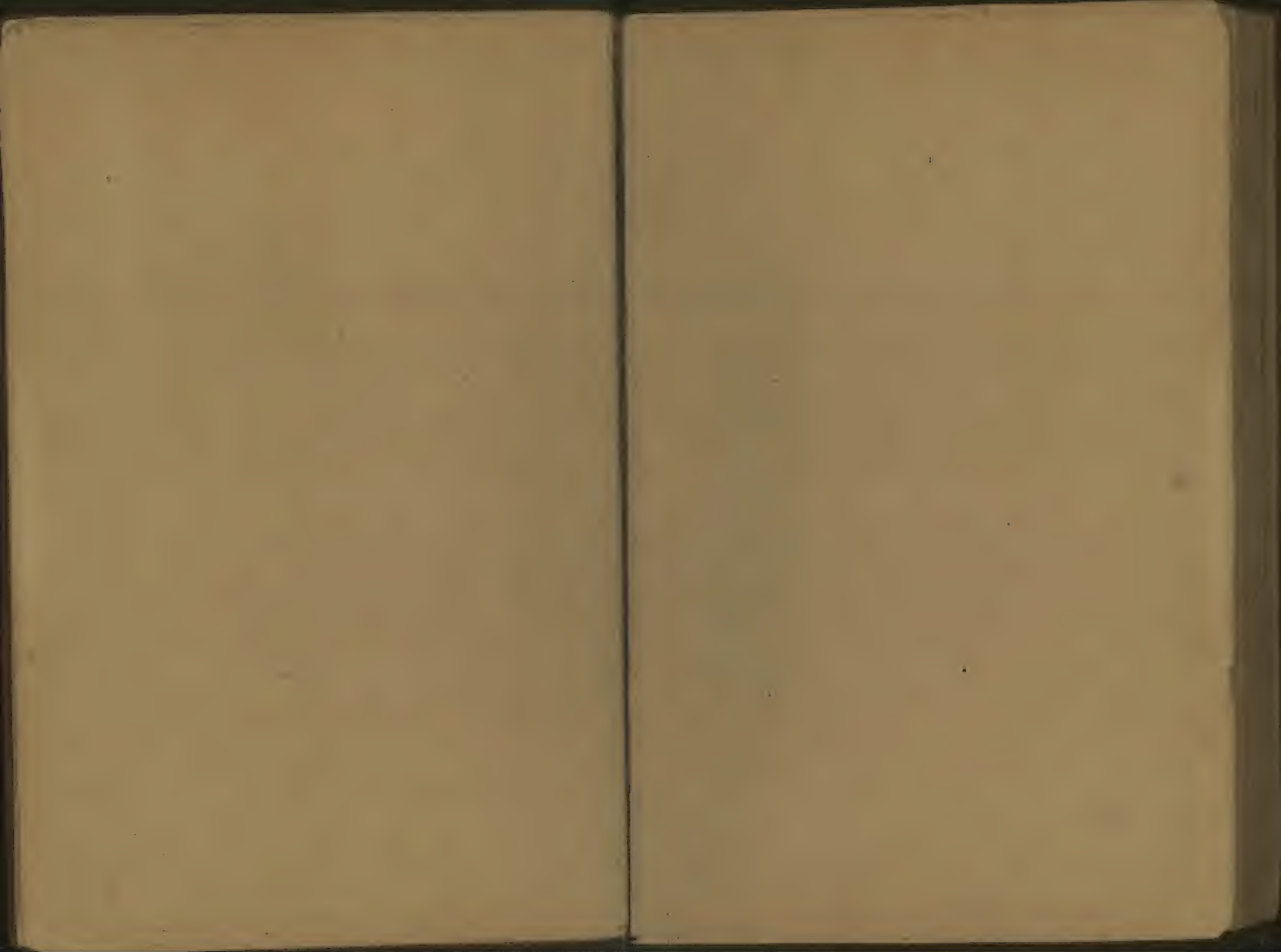
رسول



والكم الله واما ما الى هذا المستقيم ثم ما هو مقصود
من الكتاب مستعينا بالله ما له شك
على نعمه في يوم السابع من رمضان المبارك
من سنة ثمانمائة واثنين بعد الالف من
الهجرة النبوية عليه وعلى آله الالف التمام
امين رب العالمين كتب العبد الجاني في القل
الذات سيد عبد الحسين طلف

الصدق فافاد به جعفر الشيرازي

على يد دهر الله
١٣٠٢





بسم الله الرحمن الرحيم
و الحمد لله و اجله این جواب آرسنال تشکیک
است که فیصدین آن از مجرای ستر شدیدی
برایت و لیلی است ظاهر و بدایتی است با این
احقاق بکتاب انوار البصائر که در کتبخانه
عامه مؤنثین از آن منتفع کردند
شخصی از اهل تهران در او را تشکیک

از تحریر غیر فانی که در گذشته است سؤال شد
معراج فاتیما امیای روح العالمین خدایه نموده گرایا
عروج بمعراج در مرتبه نبوت این حضرت واقع
شده است یا در مرتبه ولایت آن سرور و بر
هر یک از تقدیرین اشکال ایراد می وادارند
ضرورتش که اولاد عباد است او که متعلقه باین
مقام است بعین عبارت او نقل نماید و بعد
رفع اشکال او بپردازد عباد است سبلی که هر عامی
بفهمد تا آنکه باعث تشکیک و وسوسه عدم گردد

و خود را نیکو سازد و بر وجه حاجت کرده است
برادر است و طریق مستقیم هدایت باید و معیار
سالم است

خدمت صاحبان افکاره مشیره رحمت
سوال پیدا کرد که آیا معراج رسول روح من است
الاجاب فدا در مقام نبوت انحضرت بوده و یاد
رتبه ولایت انسرور همسگام فرماید در مرتبه
نبوت این شرف حاصل فرمود پس بعد چه اگر
غرض از نبوت ظهور آن حضرت است در عالم

اجسام

اجسام و اعراض در ناسوت و خلق مرتبه
انجاء و رسالت و پیغام بری بالایش نکت و
صفحات حسنه با شتر است حیوانیت در کمال بود
انقالت حیوانی متحرکه ضعیفه از ضعیفه را
و یافت عالم لا اله و شرف لغای ذات
اقدس و در اول بیان مقام است لایکون محال
چرا که بالایش نکت و صفات حسنه عرضیه سمع
یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای آنکه کمال انسانی
و حال بیان ساحت اقدس تقریر پذیرد با آنکه غیر تقریر

مکانی اجسام و صفت را محال محال
 و هرگاه فرمایند که مقام ولایت تشریف معنی
 حاصل فرمود چه که ولایت در مقام مملووت
 از حق مریدان و نور و جوهر صرف مملووت داشته
 چنانچه در کلام ملک نشان و اعلاست
 شواهد بر اینست عامه که اما فحول و محکمین
 و مفعولین که در و مدار شریعت و درین زمین
 کف اقتدار ایشان است روا و میانی نیست
 نفوق و تشریف ولایت بربوبت پس از آنکه
 که حق

که نفوق و مملووت ولایت دارد ممکن عروج نباشد
 ولایت که نفوق انتم به و در و توفیق یکو بنده صدق
 ادراک است این مرتبه بر او غایبیم اصلا هیچ قاعده درست
 نیاید تا با بیجا عبارت این سائل مستقیم
 و بعد از این بسم بطوری چند در تقریب این شکل
 در تیر تحریر را در و ده است که مرجع آن نیز به همین بیان
 و اشکال مملووت است که جوابیکه از این اشکال
 شود و از این نیز کافیت و سولات و دیگر غیر کرده
 که قابل تعارض بیان و جواب نیست و در بحث و

در آن نفیست زمان و تفسیر بیان است
 پس سیکویم و بانه التوفیق که قول
 ساکن که یا معراج رسول در مقام نبوت است
 یا در مرتبه ولایت ان سرور جواب این
 که در مرتبه ولایت ان سرور واقع شده است
 داین قول که علما که اولاد شریعت و درین مرتبه نبوت
 ندانستند تفوق ولایت را بر نبوت جعلیست
 بی اصل بلکه تحقیق این است که ولایت باطن
 نبوت است و باطن اشرف است از ظاهر هر چه نبوت

ان حضرت
 واقع
 است

انکس

از نبوت و با مقام انبیا است از خلاق
 پس مقام ان مقام ظاهر و مقام قول است و لا
 از اولویت است یعنی اولی بصرف و راموز
 است از خود امت و این مقام مقام باطن
 و مقام فعل است و اشرفیت و تفوق مقام
 باطن و مقام فعل بر مقام ظاهر و مقام قول
 بین و ظاهر است که در آن خفای نیست تفسیر
 این تحقیق در رساله انوار الایصار بیان شده است
 و ولایت و ولایت

یکت ولایت آن است که و اثرها از نبوت
یعنی وسعت و اثره آن بقدر وسعت و اثر
نبوت است یعنی بر هر کس که نبوت نبی ثابت
و اثر است ولایت نیز بر او کس قایل است
چرا که این ولایت ولایت حفظ و اصلاح است
و در نفوس آن قصه است بسوی کمال بقدر استعداد
و ذاتی و قوه قایده معلوم است که اثر تصرف
این ولایت مقصور است بر تازی و عالم ناسوت
کما انکله اثر نبوت نیز مقصور است بر همین عالم که

این عالم

این عالم عالم نقص است و محتاج است بولی
و نبی که باعتبار نبوت مستعد کند ایشان را
از جهت متاثر شدن با اثر نور فلاح و باعتبار
ولایت داخل نماید ایشان را در مراتب سدا
و صلاح و لغت عالم لا هوت و ملکوت که
عالم کمال است و هیچ چه نقصی در آن عالم نیست
محتاج بولی و نبی نیست و اخبار و اصلاح در
آن عالم غیر صورت پذیر است پس واضح
شد که در مرتبه و مقام این ولایت و نبوت که

منشأ اشکال سائل شده است عروج
 بعالم ملکوت نفرمودند و ولایت
 دوم آن است که در هیچ مخلوقی نبود
 و مخصوص سائر اقل و اکمال و آخر و اول غیبات
 خاتم انبیاء روح العالمین فدا بوده است
 و سبب جعل این ولایت را
 جبرئیل مظهر حمت آن است که پس از انکسار
 خالق کردگار برین قرار گرفت که مخلوقی اعیان
 فرماید که تا قدرت خود را بر ایشان ظاهر فرماید

ایشان را

ایشان را بچو و بخشش فرمود و بنوازد تا اتم در
 ایشان باشد و بیاد او پر و ازین پس نیست
 او ظاهر و سطره او آشکار و نه پدید اگر در پیش
 احاطه هیچ فرات عالم امکان فرمود پس چنانچه
 باعتبار استعداد و قابلیت ذاتی در علم او بود
 و از جهت استقانت فیض بر وجه تا سئل غیر قابل آن
 کمالات مکرّم این سید عالم که از هیچ جهات برین
 کمال قابل تمیّز است انوار فیوضات تا مقابله
 حضرت و ابلاال پس این ات اصالة

2.

نظر مالک الملک کر
 این نور عالم اسکان
 واسطه و ربانی و مقلد
 و او ارجع ماسوی
 درخت ولایت و فر
 قدرت ان جیست
 که خوار و اعلا شود
 نور عالم انجا
 اینست جلی

چنانچه هیچ فیضی از مبدء فیاض هیچ مخلوق
نرسیده مگر بقبول ولایت او و هیچ مصلحتی از
فیوضات رب و دود و دگر دیده مگر با کنایه ولایت
عرش عرش گردید و با خلا اوج عزت رسید
بسبب قبول ولایت ان حضرت فرشتی شریف
با شرف کمین ولایت ان سرور عالم کسوت بقبول
این ولایت مبدع و مرجع ظهور انوار برادر گردید
عالم ناسوت بعنایت همین قبول مطرح جسم
میکشاید بقین مصطفی نفس ذوات عالم

[illegible]

سلطان بقضای عبودیت و تکمیل نعمت
 مستحق مقام اعلا گردد و شایسته مرتبه ملکوت
 و ولایت نشود و متشرف بناسب عالی مقام
 علیه میگردد و هر قدر مقام تقرب ترقی کند
 بمناسب اعلا و خطاب است و فقیر و لغز از
 میگردد و تا بقامه یک شخص اول ریاست نمیکند
 این سلطان میگردد و ولایت کلیه برتر اهل
 این مملکت پیدا میکند پس بعد از وصول این مقام
 و حدوث این ولایت کلیه پس هر قدر در آن

ملکوت

مملکت میگردد شرفی از برای او حاصل نمیشود
 مگر اثر ولایت او بر جمیع عالی و اعلی و کثرت
 مقام تقرب او بخیرت سلطان بر کل اهل
 مملکت بسیار ثابت میشود پس معلوم
 آن بزرگوار یک حکمت آن همان بود که
 اثر تقرب کلیه ولایت مطلقاً آن سرور
 بر کل عوالم ملکوت و ناسوت ظاهر و نه پدید
 گردد و هر چند بر شرف آن بزرگوار چیزی نیافزاید
 و اینکه سائل در تحریر خود افاده کرده است

که بیولای مکتبه غرضیه را در یافت
 غلام الهوت و شرف ذات اقدس و صلوات
 بان مقام اسنا لا یکن و محال الی آخر اقاله
 قلت استعداد قوه فکریه و عدم معرفت
 بذات بیولای مقدس نبویه است و نه بهیچ
 که بیولای شکیان بزرگوار نیز از جنس عالم اعداد
 علیین بود که گفته خلقت منوره نبوی را قیاس
 بر خلقت خود و سایر نام نموده و غرض این
 مکان اسنا محال را سبب بیان اینست

علیه و

فنا و محال

فساد اعتقاد و انکه هیچ چیز در مجرای قدرت اله
 محال نیست و الا قیده در قدرت قدیر علی الاعلا
 لازم می آید و حال آنکه اجماع جمیع اهل ایمان است
 که قدرت قادر یقینی علی اطلاق است و نه در
 عینست از این عبارت که میگوید
 و شرف لقای ذات اقدس و سوال بان مقام
 اسنا لا یکن و محال معلوم میشود که
 محل معینی از برای ذات اقدس اله تعالی نیست
 بلکه معین کرده و محال دانسته است که در آن

مقدس جوئی شرف اعلیٰ اندازت آید
در آن مکان با ترکب و الاثرین نکات و صفات
ارض و حیوانی برسد و نفوذ یافته هیچ کس
از اهل حق مکان و جهت بدان ذات مقدس
نرسد و نفوذ ندارد و لا یجوز ان احد یسیر اند
بی سوء فکر و اقتضای بر عقول اقصیٰ و کرم و
اغراض صغیر از آیات و اخبار نمودن شمع و این
تألیف کار بهی انوار حاصل تحقیق و انوار است
که نسبت ذات اقدس الیه جمیع عوالم از مرتبت

بالجود

بالسویه است از مرتبت بنسبت و سمیت و مقادیر
و مقایسه غیر این از صفات ذات امکانی است
جمیع ممکنات چه بغیر از زمان و چه غیر آن منزه
و مبری بوده و هست کان الله و لم یکن معه
سبح و الا ان حکایات بنایت است
که چون عالم عالم حضرت تامل و قدرت کامله
آید است حق جل و الا که مقتضای آن اقامی و انجاست
و فنا بر آن مترتب نمیشود و محاسن و عیاش بندگانه
خاص و مقربین با اختصاص قرار فرموده است و بنای

خانه ملائک و ساکنین طلاء اعلام مقرر داشته
 و جنات نغمه دران ابداع نموده و عرش و کرسی
 دران مصنوع شده و نسبت ان را بذات اقدس
 خود داده است مثل کعبه و مسجد در زمین البته
 اختصاصی نسبت به عالم ناسوت که محل فناء و بقا
 پیدا کرده و الا کل عوالم چه عالم کمال چه عالم نقص از
 عالم ملکوت و ناسوت در تحت قدرت اوست
 و مطویات به یمن اوست و او محیط است کل
 عوالم و اکبر و اعظم است از جمیع عوالم و هیچ

کذبت

عالم نیست که تواند احاطه نماید بذات اقدس او
 یا محل حلول او شود تا بتوان گفت صعود بسوی
 او یا مقارنه با او یا مقابله با او و این عبارت کتب
 ظاهر کفر صریح است و الحاد بین است و در هر کجا که
 تقرب ذکر می شود تقرب معنوی مراد است
 نه مقارنه و مقابله ظاهری و در تقرب ساحتی
 و مکانی اعادنا الله من سوء الاعتقاد و ما یورث البعد
 و الحسرة و التناود و فرغت من تسوید الجواب
 و انا الحبيب محمد علی الخراسانی عاشق رضای الله و ثانیاته
 و اشقین من الخیرة ساله



0.01
7/2 0.





